

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

۱۹۹۸/۲۴

برای فتح

جهانی

KAZANILACAK DÜNYA İN MONDE A GAGNER

عالم را فتح

دشمن
دیگر تن به بردگی نمی دهند!

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए ज़रूर विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

در این شماره می خوانید
پراچاندا، دیپر کل
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
از جنگ خلق در نپال می گوید

A WORLD TO WIN 一个要征服的世界 DO DA CONQUISTARE



پروتاها چیزی برای از دست دادن ندارند، مگر زندگیهایشان.
آنها جهانی برای فتح دارند

پروتاها همه کشورها، متحد شوند!



۲۴ - ۱۹۹۸

زنان دیگر تن به بردگی نمی دهند!

بعقیده سرمقاله این شماره، از نظر مائونیستها شرکت زنان کاملاً با خصلت انقلاب ارتباط دارد. فقط انقلابی که هدف محو تمامی تقسیمات و نابرابریهای اجتماعی را دنبال می کند، می تواند زنان را پرانگیزه تا در جامعه بطور تمام و کمال به ایفای نقش بپردازند. در این شماره، برخی اسناد از لنین و انقلاب چین درباره مسئله زن، و گزارشی از برگزاری مراسم روز جهانی زن توسط زنان افغانستانی را هم می خوانید. بعلاوه، نامه هایی از خوانندگان در مورد موقعیت و مبارزات زنان ضمیمه شده است.

شکافتن پرده های ظلمت در افغانستان

میدان نبرد افغانستان، فرصتهای بگانه ای برای پیشبرد مبارزه انقلابی در بر دارد. مائونیستهای حزب نوییاده کمونیست افغانستان نیز عزم کرده اند تا از دل برخوردها و تلاطماتی که کشور را پاره پاره کرده، نیرویی بسازند که بتواند منبع امید حقیقی ارائه دهد. این حزب می گوشتد آئترناتیونی در برابر عملکرد قرون وسطائی بنیادگرایان اسلامی و استثمار مدرن امپریالیستها عرضه کند.

پایداری بر مسیر جنگ خلق در نپال

در حالیکه جنگ خلق در نپال با بزرگترین عملیات نظامی تاریخ این کشور مواجه است، پراچاندا دبیر کل حزب کمونیست نپال (مائونیست) تصویری از نتایج و اهداف دو سال جنگ انقلابی ارائه می دهد. بعلاوه، سندی از کمیته جنبش انقلابی آئترناسیونالیستی منتشر می کنیم که دلایل اخراج حزب کمونیست نپال (مشل) را از این جنبش توضیح می دهد.

سرمقاله

- خشم زنان را بشابیه نیروی قدرتمندی برای
انقلاب رها سازید!
۲ زنان افغانستان هشت مارچ
۱۰ را جشن می گیرند
۱۳ از زبان خواننده گان
۱۶ لنین درباره مسئله زن
اسنادی از انقلاب چین
زنان کارگر نیروی انقلابی عظیمی
۱۹ هستند (۱۹۷۲)
درباره کار در میان زنان
۲۲ در مناطق آزاد شده (۱۹۴۸)

افغانستان

- شکافتن پرده های ظلمت
-
۳۲ با توسعه بیشتر جنگ خلق،
حرم را علیه دیکتاتوری فاشیستی جلا
و وطن فروش متحد کنید
۳۲ علیه دیکتاتوری جنایتکار و وطن فروش
جنگ خلق را با استواری به پیش ببرد
-
کمیته جنبش انقلابی آئترناسیونالیستی:
ماه مه ۱۹۹۸
۹۰ کارگران همه کشورها متحد شوید!

نپال

- دقیق پراچاندا از ده سال خطر در
تحول انقلابی می گوید
۴۲ درباره اخراج حزب کمونیست
نپال (مشل) از جنبش انقلابی
۴۶ آئترناسیونالیستی
-
صد و پنجاه سال از
انتشار مانیفست کمونیست می گذرد
۵۰ اطلاعیه جنبش انقلابی آئترناسیونالیستی
۵۱ اجرای مانیفست کمونیست
-

فرکیه

- سندی از حزب کمونیست ترکیه (م. ل.)
مائونیسم زنده است، می جنگد، پیروز
می شود و به پیروزی ادامه می دهد
۵۶

اندونزی

- اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی
آئترناسیونالیستی
۶۲ ابتداء از خود حزب کمونیست آندونزی -
۶۸ ۱۹۶۶
-
بررسی کتاب: ساختمان نقشین اقتصاد
سوسیالیستی جهان
۶۲

شماره‌های گذشته جهانی برای فتح کماکان در دسترس شماست

۱ - ۱۳۶۳ :

پرو: آنگاه که کوستان آمد می‌نمود
بررسی تعرض ژوئن ۱۹۸۴ جنگ خلق
لغت رهبری حزب کمونیست پرو
هند: شکاف در سطح و فشار از اوراق
تحلیلی از موضوع پیش‌پزی داغ‌لغت
خوردگان جهان
بزرگداشت بلماز گوله‌ی: فیلم‌های انقلابی
ترک

۲ - ۱۳۶۴ :

پرو:
سندی از حزب کمونیست پرو
نمک: عنوان «در راه درخشان ماراکنگی»
ایران: شکل‌گیری حلقه صمیم
درباره تحولاتی که به سقوط شاه ایران
انجامید
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن
تکامل اجتماعی
به قلم ریچارد لوتا

۳ - ۱۳۶۴ :

انقلابی: آفریقای جنوبی را به خود
می‌خواند
پرو: تحریم انتخابات
سند مهمی از حزب کمونیست پرو
ابراهیم کاپیاکایا: گزیده‌ای از یک مقاله
درباره مسئله ملی
رگه: موسیقی غصیانگر جامائیکا

۴ - ۱۳۶۴ :

آفریقای جنوبی: بهران انقلابی تمیق
می‌یابد
ایران: هارشی‌های شکست‌خورده خوب
درس می‌گیرند
بیراهه: موشی چرب‌کی شهری: در آلمان
فریبی

۵ - ۱۳۶۵ :

کردستان و دورانی: قدرت میلی‌سرخ
نگلادش: ایلار بلوت

۶ - ۱۳۶۵ :

پرو: کمی می‌رود ز خاطر، خون روان باران
هائیتی: قلع و قمع باز آغاز گشته است!

۷ - ۱۳۶۵ :

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه
دون
شماره مخصوص پیستین سالگرد انقلاب
کبیر فرهنگی پروتاریالی

۸ - ۱۳۶۶ :

سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست
پرو:
جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی
گسترش دهید
نامه سرگنده کمیته جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸۶ - خیزش دانشجویی در فرانسه
امپریالیستی

۹ - ۱۳۶۶ :

ناگزالیاری هند - بیست سال از فرض لندن
بهاره می‌گذرد
گورباچف - وداع با اسلام؟
پرو - بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ - ۱۳۶۷ :

پروکینا فاسود: چرا بدون توده‌ها نمی‌توان
انقلاب کرد
پرسش‌های: گورباچف: روح سرمایه
شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها - درباره جنگ
ایران و عراق

۱۱ - ۱۳۶۷ :

فلسطین: باشد تا انتفاضا راه جنگ خلق را
عماد ساردا
سریلانکا - درباره توافق‌ات هند و سریلانکا
پرو: استاد کنگره اول حزب کمونیست پرو
درباره مارکسیسم - لیونیسم - مائوتسیسم
اندیشه گوتزالو

۱۲ - ۱۳۶۷ :

دعه شصت در دهه‌های امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دوولین
انقلاب فیلیپین
کلسا: استراتژی قیامی در مقابل ما جنگ
خلق

۱۳ - ۱۳۶۸ :

پیستین سالگرد تأسیس جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی را گرامی داریم
پرو: جنگ خلق مرحله لونی را تدارک
می‌بند
یک مارکسیست لیونیست از سیل نگلادش
می‌نویسد

۱۴ - ۱۳۶۹ :

چین: درباره وقایع میدان تین آن من و
احیای سرمایه‌داری
یادداشت‌هایی بر اقتصاد سیاسی کوبا - بخش
اول
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم
است

۱۵ - ۱۳۷۰ :

مفوط رویونیسم در اروپای شرقی
مختصراتی: گوتزالو صدر حزب کمونیست پرو
به مناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا - بخش دوم

۱۶ - ۱۳۷۰ :

یوتیه‌های کمیته و احزاب شرکت‌کننده در
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی: برافون
نهایم به خلیج
سند کمونیست‌های اجتماعی درباره مارکسیسم -
لیونیسم - مائوتسیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اعتزاز است

۱۷ - ۱۳۷۱ :

آپا توده‌ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: پیش از هر زمانی می‌توانیم و
باید بهتر از آن را به دست آوریم - از
یاب آراکیان صدر حزب کمونیست انقلابی
آمریکا
سنای درباره دمکراسی پروتاری از کمیته
بازسازی حزب کمونیست هند (م. ل.)
کمونیسم در پرو به پیش می‌نزد

۱۸ - ۱۳۷۲:

«بردی خطر و مصافی، عظیم»

«کارزار بین‌المللی: زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!»
 «صاحبه با صدر گونزالو
 افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتر گراند»

۱۹ - ۱۳۷۳:

«چپان چپن! بلند پروازهای انقلابی یک
 رهبر کمونیست - پک زندگینامه مهم از
 نقطه نظر مائوتسیتی»
 «سخنرانی صدر گونزالو بمناسبت کارزار
 اصلاح در سال ۱۹۹۱»

۲۰ - ۱۳۷۴:

«سند جدید مهمی از جنبش انقلابی
 انترناسیونالیستی: «زننه باد مارکسیسم -
 لنیسم - مائوتسیت»
 «همراه با بندی تحلیلی «دربارہ اوضاع
 جهانی»
 «مکزیک: قیام دهقانی در چپایس - «سلام بر
 تنگ»
 «همراه با مقاله «انقلاب ارضی و
 یسه توداییسم»

۲۱ - ۱۳۷۴:

«مبارزه دو خط را تا به آخر به پیش بریم!»
 «فراسخوان گیشنه جنبش انقلابی
 انترناسیونالیستی
 «با تمام قوا! از پرچم سرخمان که در پرو به
 اهتزاز درآمده دفاع کنیم»
 «شورش بر حق است!» - مقاله‌ای از اتحادیه
 کمونیستهای ایران (سریداران)

۲۲ - ۱۳۷۶:

«نپال: «برافراشتن پرچم سرخ بر بام دنیا»
 «فرانسون حزب کمونیست (مائوتسیت):
 «در مسیر جنگ خلق به پیش روید!»

پرو: «گزینه‌ای از سند «کسب قدرت را در
 پیرویه جنگ خلق سازمان دهید» از کمیته
 مرکزی حزب کمونیست پرو
 آفریقای جنوبی: «تمویض نگهبان» مقاله‌ای
 درباره تغییرات سیاسی اخیر و آفریقای
 مائوتسیتی انقلاب دمکراتیک نوین

۲۳ - ۱۳۷۷:

«کارگران همه کشورها متحد شوید» - درباره
 جنبش بین‌المللی کمونیستی و ضرورت
 اتحاد پروتاریزهای جهانی و تشکیل یک
 «انترناسیونال کمونیستی نژاد نوین»
 «پاسخ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به
 «پیشنهادیه برای اتحاد جنبش بین‌المللی
 کمونیستی»
 «ناگزاییلری: چگونه قیام مسلحانه دهقانان
 چهره سیاسی هند را تغییر داد، همراه با
 آثاری از چارومارومدار و سایر مائوتسینهای
 هند
 «جنگ خلق: سدهای «دربارہ اشتراک‌زوی و
 «تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نپال، نوشته:
 حزب کمونیست نپال (مائوتسیت)
 «و سدهای از حزب کمونیست پرو تحت عنوان
 «بر پیچی که در جاده پدید آمده از طریق
 توسعه جنگ خلق فائق آییم»

جهانی برای فتح به زبانهای اسپانیایی، انگلیسی و ترکی نیز منتشر می‌شود.

منتخب یعنی مقالات به عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

لطفًا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما بفرستید. برای آغاز اشتراک با آدرس زیر معاینه کنید:

BMC WORLD TO WIN, 27 GLOUCESTER ST. LONDON WC1N 3XX, U.K.

با پیشبرد فعالانه این کارزار،

تماس بین‌المللی میان توده‌های

ستمدیده

را روشتر کنید و نشان دهید

که چرا و چگونه انقلاب بمعنای

اتحاد به توده‌هاست

کارزار جهانی جمع‌آوری

کمک مالی

«اگر شما به فرستادن مجله جهانی برای
 فتح برای من ادامه دهید، کمک می‌کنید
 که از جنبش جهانی کمونیستی، شناخت
 پیدا کنم.»

— خواننده‌ای از نپال

در کارزار جهانی

جمع‌آوری کمک مالی

برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

شرکت کنید!



زنان در لباسی مرصع‌های جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو (تصویر سمت راست). و جنگ خلق در نیال تحت رهبری حزب کمونیست نیال (عائولیت) (تصویر سمت چپ) فعال هستند.

زن‌جیرها را بگسلید

خشم زنان را بمثابة نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازید!

زنان در تمام جنبشهای مردمی و دمکراتیک واقعاً یک ویژگی برجسته دهنه های اخیر بوده است.

بطور مثال «بهرای رهاییبخش تاسیل ایلام» توانسته بخش بزرگی از زنان را به خود جلب کند. این زنان با شجاعتی کم نظیر در نبرد علیه رژیم ارتجاعی آن منطقه میجنگند. در ویتنام، اریتره و فلسطین نیز زنان نقش قدرتمندی در جنبشهای رهاییبخش ملی بازی کرده اند. این نکته در تایید حرف مارکس است که میگوید میزان مشارکت زنان در جنبش انقلابی معیار تعیین نفوذ آن جنبش در میان مردم است.

های چریکی وارد میشوند. رهبری تشکلات شونده ای را بدست میگیرند و یا در هیئت اعضا. و رهبران حزب پیشاهنگ ظاهر می شوند.

شکی نیست که بیداری زنان یک دستاورد بزرگ مبارزه انقلابی پرولتاریا است. ابعاد کیفی و کمی شرکت زنان در انقلاب پرولتاری بسیار بیشتر و عظیمتر از هر جنبش انقلابی و توده ای دیگر است.

در جهان کنونی، کلیه طبقات و نیروهای سیاسی تلاشی دارند تا زنان را زیر پرچم خود بسیج کنند. این خود در تایید نظر لنین است که بدون مشارکت توده ها هیچ چیز در عصر ما شدنی نیست. درگیر شدن

پیشرویهایی جنگ خلق در نیال یکبار دیگر چیزی را ثابت کرد که پیش از آن در پرو و سایر جنبشهای انقلابی مشاهده شده بود: فوران پتانسیل انقلابی عظیم زنان به مثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب. در هر دوی این کشورها پیوستن دهنه دهنه ی زنان دهقان فقیر به انقلاب، همه را شکست زده کرده است (در هر دو کشور پرو و نیال دهقانان فقیر، تحت رهبری پرولتاریا، نیروی عمده انقلاب را تشکیل میدهند). داغ لعنت خوردگان دیروز، امروز به کمدن کور مرتجعین مشغولند و در حال ساختن جامعه ای نوین هستند. زنان به تمام عرصه های فعالیت انقلابی میپیوندند. در دسته



اما میان نوع مشارکت زنان در تشکیلات «بهرهای رهاییبخش نامیدل ایللم» و پا جنبش مقاومت فلسطین از یکسو، و نوع مشارکت زنان در مبارزات انقلابی تحت رهبری حزب و ایدئولوژی پرولتری از سوی دیگر، تفاوت اساسی وجود دارد. تفاوت اساسی در اینست که آیا خرد جنبش میشود به ورای مرزهای دموکراسی بورژوازی حرکت کند، آیا جنبش صرفاً در پی اینست که جامعه ای سرمایه داری بر مبنای مبادله «آزادانه و برابر» کالاها (که نیروی کار مهمترین است) بنیان نهد، و یا اینکه بالعکس، این جنبش بفر جامعه ای را حمل میکند که در آن کار دیگر کالا نیست و تمایزات طبقاتی از میان برداشته میشود.

انقلابیون کمونیست به زنان به عنوان سربازان صرف ارش خلق و یا نیروی ذخیره کار نگاه نمیکند. از نظر کمونیستها به تحقیق پیوستن آن نوع انقلابی که کمونیستها برایش مبارزه میکنند، با مشارکت زنان رابطه لاینفک دارد. فردریش انگلس در کتاب معروفش به نام «میشا، خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» نشان داد که ستم بر زنان ناشی از تقسیم جامعه اولیه به طبقات است و رهایی کامل زنان، با هدف ساختن یک جامعه کمونیستی، یک جامعه ی عاری از تمایزات طبقاتی، کاملاً منسوخ و جدا ناشدن است. کشورهای تحت سلطه در آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین طی دهه متعاقب جنگ جهانی دوم، مراکز ترقیاتی انقلاب جهانی پرولتری بوده اند. در این کشورها انقلاب به ناکزیر، ابتدا از مرحله دموکراسی نوین به انقلاب سوسیالیستی گذر میکند. همانگونه که میدانیم انقلاب دموکراتیک



نویسنه، یک انقلاب بورژوا دمکراتیک است چرا که هدف بلافاصله این انقلاب نه سرنگونی مناسبات بورژوازی بلکه سرنگونی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه یومس مرتبط با امپریالیسم است. انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پروتاریا انجام میشود و با عملی کردن وظایف بورژوا دمکراتیک این انقلاب، در واقع راه را برای مرحله دوم انقلاب یا انقلاب سوسیالیستی هموار میکند. ضروری است شرکت زنان در انقلاب دمکراتیک نوین را از این زاویه نیز بررسی کنیم.

زنان و دمکراسی

این اصلی جا افتاده است که کمونیستها برای تمام حقوق دمکراتیک مبارزه

دمکراتیک نظیر آمریکا، فرانسه و انگلیس برای زنان حاصل نشده است. یک نگاه سطحی به پارلمان ها، لیست سران دولتها یا هیئت مدیره های شرکتهای در این کشورها نشان میدهد که این نهادها شدیداً زیر سلطه مردان قرار دارند، علیرغم وجود یک گرایش عمومی در مورد اعلام برابری قانونی دستمزد زنان و مردان، ثابت شده است که عملاً دستمزد زنان، علیرغم داشتن سطح آموزش و تخصص برابر با مردان، از آنها کمتر است.

علاوه بر این، حتی در کشورهای امپریالیستی روند برجسته آن است که افشار شدت فقیر بطور روزافزونی از زنان تشکیل میشود. سرمایه داری آخر قرن بیستم همچنان از نظام «دو رتبه‌ای» استفاده میکند و اقلیت بزرگی از مردم را در شرایط فقر رقتبار نگه می‌دارد. بسیاری از خانواده ها تحت سرپرستی مادران مجرد قرار دارند. زنان بسیاری با وادار به کار یا دستمزد کم میشوند و یا

تصویر بالا: کارفرمایان در چین بازسازی کار زنان در یک مجتمع کشاورزی در «مورداد خوار» در مرز مکزیک و آمریکا. ۶۰ درصد از یک میلیون کارگر شاق در کارخانجات صنایع مزی، زن هستند. بعد از شستن خبر مرگ یکی از زندانیان بر اثر اعتصاب غذا، در سطح های آشغال را بر زمین می‌گرفتند. تصویر پایین: طغیانات و لشکر در دفاع از حق سقط جنین و علیه عجله به کلینیک های سقط جنین و قتل پزشکان و کارکنان آنها.



میکتند. برابری زنان یکی از مهمترین حقوق دمکراتیک است. در عین حال، کمونیستها به این نکته نیز واقفند که دمکراسی تفرانسته و نیتواند مسائل مربوط به شتم و تاپرایی را حل کند. به علاوه، دمکراسی در «آزادترین» جمهوریها نیز همواره محدود و تابع مهمترین آزادی بورژوازی (یعنی آزادی استثمار نیروی کار جهت کسب سود) است. تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شود، بخش اعظم کار خانگی و بچه داری به دوش زنان خواهد افتاد. تا زمانی که میان زن و مرد تمایز اجتماعی موجود باشد، الزاماً زنان به هزار و یک شکل با مردان نابرابر و تابع آن ها خواهند بود.

شاهد هشتم که حتی در کشورهای بورژوا





زنان عضو ارتش نوین خلق در فیلیپین

میشود. رژیمهای ارتجاعی (مثل چین، بنگلادش و زئیر) در رقابت با یکدیگر جهت ترغیب امپریالیستها برای سرمایه گذاری در کشورهایشان، چوب حراج بر منابع انسانی و طبیعی خود میزنند تا این کشورها شیر جان مردم را در کارخانه ها و کارگاه ها زیر فشارهای جانفرسا بسکند. زنان این کشورها یکی پس از دیگری به صفوف ارتش پروتاریا میپیوندند. در چین که میتوان گفت رهبرانش یکی از شدیدترین، ناصحودترین و افراطی ترین پورونه های توسعه اقتصادی سرمایه دارانه تاریخ جهان را پیاده کرده اند، میلیونها دختر و زن جوان روستایی برای کارهای شاق در «منطقه تجاری آزاده» به هنگ کنگ رانده شده اند. در بنگلادش که نیروی

کاملاً از بازار کار رانده شده و به کار نابود کننده خانگی زنجیر میشوند و در عین حال با وظیفه بزرگ کردن بچه ها در شرایط فقر رقت بار، مواجه میشوند. برخی جامعه شناسان غربی این پدیده را «زنان شدن فقر» نامیده اند.

اما ستم بر زن تنها محدود به یک طبقه نیست. در یک جامعه طبقاتی، زنان طبقات مختلف تحت ستم قرار میگیرند. همین امر باعث بروز مقاومت و پا گرفتن جنبشهای مهم میان زنان اقشار و طبقات مختلف در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه میشود. زنان سراسر جهان با اشواع مختلف شوونیسم پدر سالارانه و مرده سالارانه و نیز عقاید و ستم عقب افتاده ملانز با آنها (که در قوانین و نهادهای اجتماعی پرورزا دیمکراتیک نه تنها محذوره نشده بلکه تقویت هم می شوند) روبروند.

زنان شورشگری که حاضر نیستند تن به نقشی بدهند که جامعه بورژوازی برایشان تعیین کرده، سرچ مهمی از مقاومت زوده ای علیه طبقات حاکمه این کشورها را تشکیل میدهند. بنابراین، مبارزه علیه ستم بر زنان نیروی جدید و قدرتمندی را وارد صحنه میکند که پیشاهنگ پروتاریا باید پاد بگیرد که چگونه آنرا به عنوان بخشی از مبارزه برای انقلاب رهبری کند.

کشورهای تحت سلطه

زنان در کشورهای تحت سلطه بخش اعظم قریاتیان حدت پایی استثمار در سطح جهان را تشکیل میدهند. خود همین شرایط فقر فزاینده، سرخت و ساز دور نویسی از صنعتی شدن را در بعضی از این کشورها نامین میکند. سرمایه امپریالیستی مثل براده آهن جذب این کشورها میشود و فقر و فلاکت مردم، پایه و مایه سودهای کلان

چپ و راست از
جیبایی، مکزیک

کار شاغل در صنعت دوزندگی اش از مرز یک میلیون گذشته، لشگرهای جدیدی از پورتلاریا بوجود آمده که عمدتاً زن هستند. در کشورها تحت سلطه زنان پشت قربانی عقب ماندگی فتوالی این کشورها هستند. در این کشورها عقب ماندگی فتوالی حفظ شده و در «جهان مدرن» ادا شده است. در صنعت قالیبالی در کشورهای نظیر ایران، هند و غیره، امپریالیسم «مدرن» با تناسبات مستقرانه سنتی رابطه ای متقابل و پرمناعت برقرار میکند. و زنان و کودکان را به دارست قالی میکوبند میکنند تا برای بازار جهانی تولید کنند. بدین جهت است که بسیاری کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را به درستی میتوان «نیمه فتوالی» نامید.

بنابراین، پایه مادی قدرتمندی برای خروشن زنان وجود دارد. اما علت جذب زنان به مبارزه انقلابی را نمیتوان تنها با اشتغال مستقیم آنها به عنوان کارگر یا دشمن طبقات ارتجاعی توضیح داد. یا اینکه مسئله را به این تقلیل داد، علاوه بر این اشتغال مستقیم، زوده زنان نهادتشی زیر بار سلطه مردان، و سن و توانمندی اجتماعی و مذهبی خندان آفر نیز قرار دارند. این بار بر گروه زنان اقشار مرفه نیز سنگینی میکند.

بار سنگین شدن هزاران ساله به اشکال پیشمار بر پشت زنان قرار گرفته است. حکام اسلامی در افغانستان قرون وسطی را برای زنان یاسازی کرده اند: آنها زنان را در خانه هایشان حبس کرده و کوچکترین حرکتشان را کنترل میکنند. آنچه به «آپارتاید جنسی» معروف شده است یکی از اشکال شدید ستم فتوالی بر زنان است که در میان دریانی از خرافات مذهبی در بسیاری نقاط جهان رایج است. کنترل و استبداد مطلق افراد مذکر خانواده بر زنان همراه با رفتار و ستن ارتجاعی که بر تار و پود جامعه تنیده شده است، هنوز وجه مهمی از زندگی بخش بزرگی از زنان جهان است. تنها چند مثال بزنیم: چادر نفرت انگیز، ختنه وختران و عقیم سازی اجباری زنان، ازدواج های از پیش تعیین شده «کرده» («مالکیت» مردان بر فرزندان، رشوه گیری تحت نام دوری (در هند «جهیزیه» به این نام خوانده میشود، مترجم)، کتک زدن زنان، «حق» مردان به طلاق دادن و زنا کردن که هر دوی اینها برای میلیونها زن یا مصنوع است و یا بلاچار به مقاومت و به امواج تورین مبارزه یا میدهند.

علاوه بر این ها و سایر «سنت های

فتوالی یا نیمه فتوالی، زنان کشورهای تحت سلطه دوش به دوش زنان کشورهای «پیشرفته» از اشکال «مفرست» ستم و تحقیر بر زنان نیز «بهره مند» میشوند. مثلاً: اشکال گوناگون آزار جنسی، پورتلورگرافی، نحشا و اشکال چندگانه خشونت (منجمله تجاوز و تنبیه جسمی). در بسیاری موارد اشکال ستم فتوالی و مدرن با هم در میامیزند و دست در دست هم زنان را در موقعیت فروست نگاه میدارند. (نهایت فراموش کنیم که در کشورهای «پیشرفته» نیز برخی از عقب افتاده ترین اشکال ایدئولوژیک برای انقیاد زنان موجود است: نظیر رشد ارتجاع مذهبی در آمریکا که بنیادگرایان مسیحی یا حق سقط جنین مخالفت میکنند و خواستار بازگشت به ارزشهای ارتجاعی سنی در خانه و به طور عام هستند.)

بنابراین شرکت زنان در مبارزه انقلابی صرفاً وسیله ای برای ضریت زدن به این سرمایه دار یا آن زمین دار و یا دولتی که این طبقات ارتجاعی را نمایندگی میکند، نیست، بلکه این حرکت ضریتی است بر سرچشمه های ستم بر زن: یعنی همان تناسبات اجتماعی از زمان ظهور طبقات بوجود آمده است.

دیدگاه های طبقاتی مختلف

چه در غرب و چه در کشورهای تحت سلطه، زنان بهیچوجه یک عامل «حاشیه ای» و یا منفعلی در مبارزه طبقاتی نیستند. بیش از پیش روشن شده است که آنها در کانون پروسه ستم و استثمار قرار دارند. نتیجه منطقی و ناگزیر این واقعیت آن است که زنان بطور فزاینده ای در مبارزه علیه نظام ارتجاعی و امپریالیستی قرار گرفته اند و خواهند گرفت.

دشن طبقاتی، ظرفیت انقلابی زنان را به روشنی دریافته و گامهای مهمی برداشته تا نه تنها این پتانسیل انقلابی را در هم بکوبد بلکه آن را به مجراهای یکسانه که برای نظام امپریالیستی جهانی بی ضرر باشد و به حفظ آن کمک کند. بطور مثال، امپریالیستها که از درنده ترین و کثیف ترین مرتجعین حمایت میکنند، بر شرایط اسف بار زنان آشک ششام می ریزند. آنها برای سرپا نگه داشتن شیوخ خلیج و حق آنان در احیای حرمسراییشان، جنگ براه می افتازند اصل کمک به شیوخ کویت در جنگ خلیج؛ به رئیسهای مثل طالبان در افغانستان کمک میکنند؛ از رژیمهای متشابه اسلادور (که جوجه های مرگشی راهبه های کاترلیک را در سال ۱۹۸۰ به طور وحشیانه مورد تجاوز و کشتار قرار

دادند و جدیداً افشا شده که مقامات ارشد آمریکایی در آن کشور از این جنایت باخبر بودند) حمایت میکنند. هزمان با این جنبتها، عوامشان در سازمانهای به اصطلاح غیر دولتی (NGO) موافق اند که پروژه های معینی را در میان زنان آیه ویژه در مناطق فقیر و روستایی، در کشورهای تحت سلطه به پیش ببرند. هر چند هم که نیت برخی از افراد فعال در این برنامه ها خیر باشد، این برنامه ها در کلیت خود در چارچوب طرحهای عمرسی امپریالیستها قرار دارد. و هدف عیارست از مهار کردن ناراضیهای میان زنان، دور کردن آنان از مسیر مبارزه انقلابی و کشتاندنشان به مجرای طرحهای رفرومیستی یا این توهم که برای زنان برابری بیشتری بدینال خواهد داشت، اما حجم زیاد توجه امپریالیستها و سازمانهای به اصطلاح «غیر دولتی» به کار در میان این اقشار نشانه آن است که وظیفه مبارزه برای متشکل کردن زنان، وظیفه بسیار مهمی است.

میان برخود انقلابی پورتلاریا به مسئله زن با برخورد نیروهای طبقاتی دیگر، حتی رادیکالترین بورژوا دمکراتها، تفاوتهای بزرگی مسجود است. از جمله آنکه پورتلاریا انقلابی به شورش زنان علیه وضع موجود آگاهانه دامن میزند. حال آنکه جریانهای دیگر مداموا میخراهند غلیان زنان را مهار کنند و در چارچوبه های محدود نگاه دارند؛ آنان از یک سو به زنان به مثابه دژکوبهای ارتشند علیه دشمن نگاه میکنند و از سوی دیگر از اشتیاق انقلابی زنان برای نیل به جامعه ای کاملاً متفاوت، هراس دارند.

بارها و بارها در کاترلیاتیستها و انقلابیون بورژوا دمکرات کشیده ایم که میگویند پیش کشیدن مسئله زنان باعث ایجاد تفرقه در صفوف مبارزه میشود. این حرف تنها زمانی میتواند درست باشد که هدف «مبارزه» بر پا کردن یک جامعه متشکل از استثمارگران و استثمارشوندگان، مردسالاری و پدرسالاری و دیگر ستن و رفتار و افکار ارتجاعی باشد. سیاست ترس از «افراط» در مسئله زنان، ناگزیر موجب آن میشود که زنان حتی در فعالیت های انقلابی «مجاز» نیز نتوانند بطور کامل و موثر شرکت کنند. بالعکس، انقلابیون پرولتری با آغوش باز از شورش زنان استقبال میکنند و باوروش میسازند. از نظر انقلابیون کمونیست، تشوهای ناشی از شرکت فعال زنان در جنبش (یعنی مواجه شدن با مقاومت مردان) یک ویژگی ضروری جنبش انقلابی

کوتاهی چگونه است؟ پیشک برخی از زنان مش که برخی از مردان یا چاول مایلکهای سابقا کلکتیر (جمعی) مردم به توانی رسیده اند و یا آزادی یافته اند که کارگران و توده های درختکش را استعمار کنند. احیای سرمایه داری اما برای اکثریت زنان چیزی جز بردگی مجدد در چنگال سلطه مردسالاری به ارمغان نیاورد. است. نه تنها پردگی اقتصادی بلکه پردگی جسمی و اجتماعی. این مسئله هم در مورد «مناطق آزاد تجاری» مانند کاتون صدق میکند و هم در مورد روستاها که دوباره به مناطق وحشت و فلاکت برای اکثریت عظیم روستائیان تبدیل شده، و یا در مورد شهرهای پر برق و برق چین جدید سرمایه داری. اشکال کهن شتم بر زنان مثل دملهای پرگلیز مجدداً در سراسر کشور ظاهر شده اند. عقاید فئودالی و کنفوسیوسی در مورد پست بودن زنان بطرز انتفاخجریانه ای، ظهور مجدد یافته اند. تئ فروشی که در چین ساتو از بین رفته بود، هزاره ناگزیر جامعه ای است که در آن کار انسان دوباره به کالائی برای خرید و فروش تبدیل شده، و در آنجا «فروتنی شدن شوکوند است» شعاری است که سرمداران حکومت با پیشروی تمام تبلیغ میکنند. از بین بردن نوزادان دختر چنان گمشده و چگویی نیز ظاهر میشود. چین یکبار دیگر برای اکثریت زنان جهنم شده است. پس می بینیم که از نظر توده های زنان و نیز کل جامعه، فرق «دمکراسی کهن» یا «دمکراسی نوین» موضوع کوچکی نیست. خلاصه مسئله در این است که آیا استعمار و حلازه ناگزیر آن، یعنی شتم بر زن، که همزمان مشترک کلیه جوامع طبقاتی است، میزبان پایداری خواهد ماند؟ یا اینکه راه طوفانی و سخت، برای ایجاد مناسباتی کاملاً متفاوت میان زن و مرد را در پیش خواهیم گرفت؟ اکنون از نیال، پیرو و سایر گروههای درگیر در مبارزه انقلابی خبر میسر که جنگجویان و رهبران تازه نفسی از صفوف تحت شتم ترین زنان برمیخیزند. اینها که امروز به مقام قهرمانان زن انقلابی ارتقاء یافته اند، دیروز تئوری میخوردند و تحقیر میشدند. اینگونه زنان مرکز به انقلاب نیم بند قانع نمیشوند. آنها انگیزه های پرنفوذی برای سایر زنان انقلابی و جنبش انقلابی و اهدافش را به مصاف سی ملطند.

انقلابیون پرولتر یا دوختن یک چشم به آینده و یک چشم به الزامات جاری انقلاب از صمیم قلب برای عملی کردن این شعار گام بر میدارند: «خشم زنان را به مشابه

سوسیالیستی پرولتاریایی جهانی میکند. اگر می بینیم که روشنی نشان میدهد که «داده» پیش پای زنان است. پرولتاریا پس از به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک در ۱۹۴۹، انقلاب سوسیالیستی را آغاز کرد. پرولتاریا در این راه به نبردهای مکرر علیه بقایای جامعه کهن دست زد و با تلاشهای پی در پی با کسانی که در حزب خواستار مشوق کردن انقلاب و ایجاد یک جامعه سرمایه داری بودند، مقابله کرد. طی چندین دهه ساختار سوسیالیسم در چین، پیشرفتهای عظیمی در بسیج زنان در تمام غرضه های مبارزه، در مبارزه علیه افکار و سنن کهنه و ایجاد پدیده های نوین سوسیالیستی، انجام شد. انقلاب فرهنگی نقطه عطف این جهشها بود که طی آن میلیونها زن در جهت برپا نگه داشتن انقلاب و پیشبردش به سوی کمونیسم، درگیر نبرد مرگ و زندگی شدند. زیانراه هنگان است که این جنبش عظیم، زنان را چگونه ای بیسابقه درگیر مبارزه کرد. این مسئله در مورد تمام اقشار جامعه صدق میکند. کارگران، دهقانان، روشنفکران انقلابی که جنبش کاردهای سرخ را تشکیل میدادند، این مسئله در صفوف بالایی حزب نیز صادق بود. رفیق چیان چین، نقشی تاریخی به عنوان یکی از رهبران اصلی مفر انقلابی درون حزب کمونیست چین بازی کرد. و در غرضه مهم مبارزه علیه عقاید کهن آثار پردرستی تحت رهبری وی بوجود آمدند که موازین هنری نوینی برای توصیف صوفیعت و رسالت پرولتاریا در غرضه هنر و فرهنگ وضع کردند. تجسم بخشیدن به قهرمانان زن انقلابی و پردرستی یکی از ویژگیهای برجست این آثار بود.

هنگامی که میدانیتم انقلاب فرهنگی نهایی به دست تهاجم ارتجاعی دن سیانویین و خیانت هواگوئن شکست خورد. خود چیان چین به علت مبارزه خستگی ناپذیرش برای آرمانهای پرولتاریا و برای خط انقلابی پرولتری سازماندهی دادن، به عنوان دشمن شماره یک و به جرم مشهور سواستفاده از قدرت در جهت مقاصد شخصی، توسط مرتجعین در سال ۱۹۸۰ محاکمه شد. وی در دادگاه با شجاعت از پرچم سرخ دفاع کرد و به تنها جرم خود یعنی انقلاب کردن، اعتراف کرد. وی بدین ترتیب، دادگاه خود را به محاکمه کسانی تبدیل کرد که وی را متهم می کردند. (یعنی دن سیانویین و هواگوئن)

کهنه در مقابله با نو

و اما شرایط زنان در چین سرمایه داری

است. برخورد درست به مسئله به شیوه آموزش، انتقاد و انتقاد از خود، همچنین دامن زدن به مبارزه آگاهانه (منجمله ترغیب روحیه شورشی در زنان علیه ایده ها و عملکردهای عقب افتاده درون جنبش انقلابی، هم زنان و هم مردان و کل جنبش را به سطح عالیشتری ارتقاء میدهد. تضاد میان زن و مرد را با نادیده گرفتن آزادی غیب شدن، نیشتران ناپدید کرد. تلاش برای منحل کردن آن درون «مبارزه» عوسمی (انگیزه که نیروهای پرولتر و شورویستهای مردسالار عمل میکنند) نیز این تضاد را از بین نمیدرد. این روش تنها به محدود کردن شرکت زنان در جنبش ختم میشود و مقاومت زنان دیر یا زود به طریقی که میبکست زیاد مساعد حال انقلاب نباشد، قوران خواهد کرد.

فئینیستها و دیگران، کمونیستها را مورد انتقاد قرار میدهند که با «انگیزه های معین» زنان را به شرکت در مبارزه انقلابی تشویق میکنند. انقلابیون کمونیست پتانسیل انقلابی عظیم زنان (به ویژه در میان اقشار تحصانی جامعه) را درک میکنند. خشم این زنان در واقع نیروی قدرتمندی برای انقلاب است که باید به مشابه بخشی از نیروی انقلابی تمام توده ها علیه نظام ارتجاعی رها شود. «انگیزه معین» که به آن اعتراف میکنیم اینست: جنبش امروز، در تقاطعی مانند پرو و نیال یا در تقاطعی که مبارزه همه جانبه برای کسب قدرت و در جریان است، به مرحله جنگ خلق رسیده است. ما کمونیستها معتقدیم که شرکت همه جانبه زنان در جنبش انقلابی امروز یکی از عوامل بسیار مهم است که این جنبش را قادر خواهد کرد تبدیل به جنبش فردا، یعنی انقلاب سوسیالیستی شود. انقلاب سوسیالیستی گام به گام مناسبات مالکیت میان نهادهای منطبق بر آن را از بین خواهد برد. و مبارزه برای آن بین بردن شتم بر زن یکی از آنها و یکی از کانونهای مهم آن خواهد بود.

سوسیالیسم دو چین

ساتو بر وجه «عناصر سوسیالیستی» در انقلاب دمکراتیک نوین (به مشابه یک مرحله ضروری در انقلاب پرولتری و کشورهای تحت سلطه که بخش اعظم جمعیت جهان را در خود جای میدهند) تاکید ورزید. در واقع او تاکید کرد که وجود این عناصر یکی از ویژگیهای کلیدی است که این انقلاب دمکراتیک را در مقایسه با انقلاب دمکراتیک نوع کهن، «نوین» میسازد. و آرا بخشی از انقلاب

زنان افغانستان هشتم مارچ را جشن می گیرند

سا زنان افغانستان که با چنین ششگری کاملاً بی پرده و کاملاً آتشانی ای رویرو هشتم باید جرات مندانه از روز جهانی زن تجلیل بعمل آوریم و مبارزاتمان را با شهامت و استوار به پیش ببریم. «بایباید در این روز یک بار دیگر خشم خود را به نیروی رزمنده و پرتلاش تبدیل کنیم و مبارزه خود را پیگیرانه و قاطعانه برای از بین بردن ستم بر زنان و ستمهای دیگر ادامه دهیم...»

یکی از سازماندهندگان قریبون رفت و به نمایندگی از جانب کمیته سازماندهندگان زنان را فرا خواند که روز جهانی زن را قوتمندتر از همیشه جشن بگیرند. او گفت که در آستانه قرن بیست و یکم زنان در افغانستان به زور در شرایط قرین و سطیعی زندگی می کنند. او اضافه کرد: «این وضعیت به هیچوجه قابل تحمل نبوده و باید علیه آن بیا خاست. همانطوریکه در فقهنامه اجتماع اعتراضی زنان مهاجر افغانستانی مقیم کوئته گفته شد، است: زنان افغانستان برای تامین حقوقشان بیجز پیگیری مبارزات فعال علیه وضع موجود راه دیگری ندارند...»

هم اکنون زنان مبارزی وجود دارند که علیه اقدامات ستمخانه و مقررات تبعیضی طالبان و جادههای بی فاش این بیا می خیزند. زنان افغانستان حتی برای باز بودن محاصرات زنانه قربانی می دهند. آنها در مقابله با تجاوزات و تعرضات پاندهای مسلح حاکم و افراد مربوطه شان تا سرحد استفاده از اسلحه نیز پیش رفته اند و متجاوزین و متعرضین را غرقه در خون کرده اند. زنان رزمنده در خارج از کشور، از طریق تظاهرات، گردمهای ها، کارهای نشراتی و فرهنگی و سایر اشکال فعالیتهای اجتماعی مبارزاتشان را به پیش می برند. این مبارزات و جان فشانی های شجاعانه را نباید هرچه بیشتر عتق و

زنی که مسئول جلسه بود به شرکت کنندگان چنین خوش آمد گفت: «امروز هشتم مارچ روز جهانی زنان می باشد، روزی که سبیل مبارزه زنان برعلیه ظلمها و ستمهایی است که مناسبات حاکم بر جامعه بر آنان اعمال می نماید و آنان را در بند و زنجیر نگه می دارد. سالها پیش زنان کارگر در آمریکا بخاطر سختی شرایط کار و دستمزدشان برعلیه کارفرمایان شورش کردند... در روز ۸ مارچ، حضور فعال زنان کارگر ناجی در عرصه مبارزه برای بدست آوردن خواسته های برحقشان نشان داد که چگونه منافع کارفرمایان و حاکمین در ششگری و بطور مشخص در ستم بر زنان و استفاده از کار آنها نهفته است. حکومت برای حفظ این منافع از نیروی نظامی خود استفاده کرد، اما زنان مبارز از رویرو شدن با قوای نظامی ترسی به دل راه ندادند و با جان شاری در این مبارزه شرکت کردند...»

«ما زنان افغانستان نیز باید این روز را بعنوان روز مبارزه زنان برعلیه ستم بر زنان و حکومتهای مردسالار در افغانستان و کشورهای دیگر هرچه رزمنده تر تجلیل نماییم». سخنران در صحبت از اینکه چگونه در بسیاری از کشورها حاکمان می گویند ۸ مارس را خشن کرده و آن را به یک کارناوال دولتی تبدیل کنند و بر آتش مبارزه زنان آب پاشند، چنین گفت: «زنان مبارز قریب چشتهای فلاپی و لولههای حاکم را نس می خورند و به مبارزاتشان ادامه می دهند. اما در حال حاضر تجلیل از روز هشتم مارچ در افغانستان غیر قانونی است. حاکمین مردسالار فعلی در کشور ما حتی تجلیل فلاپی این روز را لازم نمی بینند و این یکی از اشکال بروز ستمی کاملاً آشکار و کاملاً آتشانی ای است که آنان با بی شرمی تمام و بدون هیچگونه پرده پریشی در پیش گرفته اند. از این روی

روز ۸ مارس ۹۸ یک میتینگ مهم به مناسبت روز جهانی زن در شهر کوئته در پاکستان برگزار شد. این میتینگ توسط زنان افغانستانی در تبعید سازمان یافته بود. برنامه های مشابهی نیز در اروپا به دنبال فراخوانی که توسط زنان افغانستانی و ایرانی در تبعید صادر شده بود، برگزار شد.

در فضای باز زیر آفتاب اواخر زمستان، زنان پیر و جوان گرد آمدند تا روز جهانی خویش را جشن بگیرند. آن روز صبح واتی در خیابانهای شهر می چرخید و تبلیغ می کرد. از اولین ساعات بعد از ظهر جمعیت بسوی محل میتینگ روان شد. بسیاری از این زنان نخستین بار بود که در میتینگ شرکت می کردند که فقط توسط زنان سازمان یافته بود و توسط آنان اداره می شد. از بلندگوها شانه «آتش در کوئستان» از نوار موسیقی «ما فقط جهان را می خواهیم» پخش می شد. دیوارها با پرچم و شعاریها متعدد آذین شده بود. یکی از پرچمها در محکومیت شرایط انسانی تحمیل شده بر زنان بود؛ و پرچم دیگر فراخوان دفاع از مبارزات بر حق زنان را می داد. یکی از شعارها این بود: «شکستن زنجیرهای مستلزم مبارزه سازش ناپذیر است». شعار دیگر بر این تاکید داشت که زنان حتی اگر به زور هم که شده باید حقوق خویش را به جنگ آورند. در مجموع تیره یک به ۶۰۰ زن در این مراسم شرکت کردند. حتی زمانیکه میتینگ رو به پایان بود هنوز زنانی بودند که خود را به محل می رساندند.

میتینگ با خواندن قطعه شعری توسط یک زن آغاز شد. در این شعر آمده بود که بدون مبارزه زنان پیروزی بدست نخواهد آمد.

نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنید». مانند هر عمل انقلابی بزرگ دیگر، پیشاهنگ پیرویشی در جریان عمل به تجارب غنی و جدیدی دست می یابد و بر مشکلات جدید فائق میشود. همانگونه که ما در «گزارش دربار بررسی جنیش دهقانی در هرنان» در ۱۹۲۷ نوشت، هرگز بدون فراتر رفتن از «حد معقول» نمیتوان ناروانی ها را درست کرد. این نکته در مورد موفقیت کنونی زنان بسیار صدق میکند. انقلاب ایجاب میکند که میلیونها

مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم درواز ها را بروی چنین تحولی بطور گشوده باز کرده است. با این وصف هنوز نمیتوان برآز رضایت نمود چرا که کارهای زیادی برای بسیج زنان درون مبارزه انقلابی باید انجام شود. پیشروهای کنونی تنها آغاز کار است. پرده نخست نمایانی است که همه نمایان را به باور خواند رساند: زنان پیروزینند، جهان متغیر کنونی را زیر و رو میکنند و جهان نوینی را خشت بر خشت از نو بنا می دهند. ■

زن از تمامی زنجیرهایشان، منجمله زنجیر سنن و سطلمه مردسالاری، بگشند و اشکارات انقلابی خود را بکار بندند. اگر احزاب و تشکلات کمونیست، به درستی و با انرژی فراوان مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم را در این زمینه پیاده کنند، خیل زنان به صفوف مبارزین و رهبران انقلاب خواهند پیوست. واقعیت اینست که ما به موضوع «پراتیک - دانش» انقلابی انترناسیونالیستی» و احزاب و سازمانهای متشکل در آن با الهام از

آید و کسی کشته می شود. برای از بین بردن دشمن و جنگاوار زن یا دختری را بعنوان خون بها به خانواده طرف مقابل می دهند. در جنگهای مختلف در شهرها و دهات، زمانیکه یک گروه در جنگ برنده می شود، به زنان پشایه غنایم جنگی برخورد می شود و مورد اختطاف و تجاوز قرار می گیرند. هم اکنون زنان زیادی در افغانستان بطور علنی مورد تعرض و تجاوز قرار می گیرند و دلایل آن را غنیمت شمرند آنها و دلایل دیگر مثل بی حیایی و رعایت نکردن قوانین قرون وسطایی می گویند...

ما باید بر علیه تناسی این ستمها که خود بخشی است از نظام استراتژ آبر حاکم در افغانستان کنیم، ما در این مبارزه تنها نیستیم... مبارزه علیه ستم از جانب زنان کشورهای مختلف به پیش برده می شود...

سختن در میان ابراز احساسات جمعیت تریبون را ترک کرد و جای خود را به نوجوانی داد که قلعه شعری را درباره تبدیل قریادهای رنج زنان به تندوی که دیوارهای زندان ستم را فرو می ریزد، خواند. سپس سخنران دیگری چنین گفت: «مبارزات خودپوختی را ما در مورد تعداد قابل توجهی از زنان می بینیم که زنان دیگر نیز باید از آنها یاد بگیرند. اما این مبارزات فردی ستم بر زنان را در جامعه از بین نمی برد و اگر از دست یک ششگر خلاص شیم، در ادامه زندگی بدست ششگر دیگری می افتیم...

«ستم بر زن جزئی از مناسبات حاکم بر جامعه می باشد و حکومتها ششگر از آن دفاع می نمایند. لذا در مبارزه علیه ستم بر زن ما با این حکومتها و قوانین خود ساخته شان که متکی بر فرهنگ و سنن عقب مانده است و دستگاههای سرکوبگر حافظ این مناسبات روبرو هستیم، هر زمان که مبارزات ما در سطح شخصی خود ما محدود نشود و این مناسبات و حکومتهای ششگر را مورد حمله قرار دهیم، آنها به سرکوب مبارزات ما دست می زنند... دلیل این امر روشن است...

این مبارزات متافع رئیسها را به خطر می اندازد... نمونه های دیگری از مبارزات خود پوختی زنان را نقل کرد و اضافه نمود: «زنان مبارز باید دست بدست ما دهند تا بتوانند مبارزاتشان را قدرتمندتر بسازند و آن را به جریانی تبدیل نمایند که هرچه متشکل تر باشد، این نیروی زنان، حاکمان ششگر را هراسان می کند. لذا مجبور هستند که به تهدید متوسل شوند... از سخنان خود را به دوروبریه مبارزات برحق زنان در افغانستان و سایر جهان خامه داد. بعد از وی نوبت به پیام هستگی از جانب یک دختر محصل رسید. سخنران بعد، بهنگام معرفی خود

زنی را تعریف و تمجید نمایند، می گویند که ساکت است، کم حرف است، حرف شنو است، خجالتی است... زمانیکه رسمیه مستهایی که بر او و زنان دیگر روا می شود اعتراض کرده و مبارزه را دامن بزند به او می گویند که پایش را از گلیم خودش بیرون گذاشته، لجر است، سلیطه است، بی حیا است، و به این وسیله می خواهند جلوی اعتراض و مبارزات زنان را بگیرند...

«در مناسبات زنشویی مرد می تواند چندین زن را بطور رسمی یا غیر رسمی به مالکیت خود دریاورد. کافی است که پول داشته باشد تا بتواند هرقد زنی که خواهد بخرد. در این میان احساسات زن بعنوان یک انسان، یک شرکت زندگی که فکر می کند، مطرح نیست و مورد تحقیر و نادیده گرفتن قرار می گیرد. زمانیکه شوهر یک زن، زن دیگری می گیرد به هر دو زن ستم می شود، هم به زن اول و هم به زن دوم و زن سوم و ... چون گناه هیچ کدام از زنهای نیست، آنها باید گناه ستم را در رابطه با نظام مردسالار حاکم ببینند...

«زنان در دهات حق مالکیت بر زمین ندارند. کار آنها در دهات هم اصلاً به حساب آورده نمی شود، در صورتیکه زنان هم در خانه و هم در زمین و در رابطه با محصولات زراعتی و پرورش حیوانات از سر صبح تا ناهفتگی شب کار می کنند. پاک کردن محصولات زراعتی، آرد کردن، گندم، نگهداری حیوانات، دوختن شیر و تهیه ساست و مسکه و دوغ و چکه و قروت، سوزن دوزی، قالی بافی و کارهای دیگر از جمله کارهای زنان در دهات می باشد که یا به تنهایی و یا یکجا با مردان انجام می دهند. در مناطقی مثل نورستان و جدران زنان تمام کارهای مربوط به زراعت را بدون هیچ گونه سهمگیری مردان به پیش می برند. در اکثر موارد زنان هیچ مرزی برای این کارها دریافت نمی کنند و اگر هم در مرادری مثل قالی بافی دریافت کنند بسیار ناچیز است... که در اکثر مراد به مردان خانواده تحویل داده می شود...

«دخترها از کوچکی مجبور هستند که کارهای سخت را در دهات انجام دهند و وقتی به سن هفت سالگی می رسند باید تکه دوزی، پخت و پز، پختن نان، تکه داری اطفال خرد و غیره را انجام دهند تا برای شوهر کردن آماده شوند. در سنین ده تا دوازده سالگی دیگر نباید به مکتب بروند. اگر مکتبی وجود داشته باشد، چون ممکن است در بیرون از خانه چیزهای جدیدی ببینند و تغییر نمایند و دیگر دختران سرخم و حرف شنو و تابع نباشند... «حتی زمانیکه دشواریا قومی» یا خانوادگی و شخصی در دهات بوجود می

گسترش یخشد و به یک حرکت اجتماعی وسیع مبدل شود... سخنران توضیح داد که ستم بر زن نقطه به جوامعی نظیر افغانستان محدود نشده بلکه به اشکال متفاوت در کشورهای سرمایه داری پیشرفته هم وجود دارد. او گفت که مبارزه زنان در افغانستان بخشی از مبارزه بین المللی گسترده بر علیه نظام حاکم بر جهان است.

سپس یک زن جوان مقاله ای را که در مورد اشکال مختلف ستم بر زنان تهیه کرده بود، ارائه داد: «زنان افغانستان از اولیه ترین حقوق یک انسان به خاطر زن بودن محروم هستند. در شرایط کنونی آنها حتی در شهرها اجازه ندارند که برای اجرای کارها و رفع احتیاجاتشان به بیرون از خانه بروند، حتی برای حمام رفتن و یا برای تدارک و شفاخانه رفتن و یا به مکتب رفتن. حجاب اجباری به شکلی است که زندانی بودن زنان را به نمایش می گذارد حتی چشم زن نباید معلوم باشد. این حجاب فقط یک پوشش نیست بلکه به قسمی است که اجازه درست دیدن و حرکت کردن و راههای طولانی رفتن بیرون از خانه را برای زنان نمی دهد. زنانی که کاری یاد گرفته بودند و در جامعه فعال بودند، به دستور و زید طالبان و حاکمان دیگر فعلاً در افغانستان خانه نشین شده اند. زنان زیادی بخاطر تامین شترچ زندگی خود، خانواده شان در بیرون از خانه کار می کردند. زنان زیادی در جریان هیچ مقاومت ضد روسی و همچنان جنگهای جاری شهرنشان را از دست داده اند و مجبور هستند که مخارج زندگی شان را خود تامین نمایند. اما تمامی اینها نمی تواند برای ادامه زندگی خود و اطفالشان کار کنند.

«زنان افغانستان هم در دهات و هم در شهرها باید تمامی کارهای خانه را انجام دهند... کار خانگی هیچ زمانی تمامی ندارد. پخت و پز، کالاشویی، سفایفی خانه، خدمت به شوهر، پذیرایی مهمانان، پرورش و مراقبت اطفال و غیره. در جامعه هیچ ارزشی برای این کارها قائل نمی شوند... کار فقط کار مردان است که دارای ارزش است و در مقابل آن مزد دریافت می شود.

«کار خانه باعث می شود که زنان از صبح تا شب فرصت نکنند که به موضوعات دیگری که از اجتماع می گذرد فکر کنند و مجبور به همان کارهای تکراری می شوند. زنان اجازه پیدا نمی کنند که چیزهای بیشتری بدانند و یاد بگیرند و به مسائل مهتر فکر کنند... همیشه مردان خانواده و جامعه برای آنها تصمیم می گیرند که اجازه دارند در خانه بمانند یا نه، اجازه دارند بیرون از خانه کار کنند یا نه، اجازه دارند فکر کنند یا نه، اجازه فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دارند یا نه... زمانیکه می خواهند

گفت که بی سواد بوده و نمی توانه به زبان قلمی حرف بزنه. «مادران ما اغلب مانده بودند و در محصلهای مثل محصلهای نعلی ما تشنه بودند. بخاطر این سرنوشته ما را خراب کردند. من می خواهم سرنوشته غم انگیز خود را برای شما بگویم و به گوشه‌ایان برسانم. سرنوشته من این بوده که یک دختر ۷ ساله را به یک مرد ۷۰ ساله داده بودند و سرا بدیخت کردند. در طول نه ده سال من زندگی خود را نفهمیدم که آیا من زنده هستم یا در گورستان. خواهران و مادران از شما خواهش می کنم که سرنوشته اولادهای خود را خراب نکنید. دخترهای شما هم عاجز است و هم بیچاره است. آیا می دانید که ما را غریبی می شناسند و ما را بسیار عقب مانده می شناسند. به حق و حقوق ما هیچ کس نیست که نمی دهد و حق و حقوق ما را کسی روشن نمی کند. من به زبان خودم حرف می زنم که یک طفل ۷ ساله را به مرد ۷۰ ساله دادند. بعداً که من به سن ۱۷ سالگی رسیدم مبارزات خود را به راه انداختم و فهمیدم که اگر خودم خود را از این بدبختی نجات ندم هیچ کس نیست که مرا از این بدبختی نجات دهد...» استیال بسیاری که از سخنرانی وی شد نشان می داد که او تنها کسی در بین جمعیت نیست که از چنین روشی رنج برده است. سپس سخنران بعدی پشت تریبون رفت و چنین گفت: «من به حیث یک دختر مستبدانه و رنج کشیده کشور این روز را برای همه زنان جهان، خاصاً برای خواهران و مادران بلاشکیده میهن تبریک می گویم. من افتخار می کنم و به خود غرور می یختم که در چنین روزی در بین خواهران و مادران خود قرار گرفته و توانسته ام احساسی را که دارم در قالب مقاله خدمتتان تقدیم کنم...»

خواهران و مادران! بدون زن جامعه انسانی وجود ندارد. بدون اشتراک زنان در امور اجتماعی یک جامعه، آن جامعه بسوی نابودی می رود و نمی تواند بسوی خوشبختی گام زن باشد. در طول تاریخ زنانی بوده اند که برای مقشان مبارزه کرده اند و به اثبات رسانده اند که زنان انسانهای دست دوم نیستند و می توانند شانه به شانه مردان برای خوشبختی مردم مبارزه کنند و حتی جانشان را در این راه از دست بدهند.

«خواهران و مادران! پس بیایید درباره خود و ستمهایی که بر ما اعمال می شود بیندیشیم و راه نجات را دریابیم. آیا ما ملایم و ناتوانیم و نمی توانیم خودمان را از این ظلمتی که بر ما سایه افکنده است برهانیم؟ نه چنین نیست...»

«خواهران و مادران! پس بیایید دست به دست هم داده و ریشه خرافات را از هم بگسلیم. ما باید تحصیل کنیم، در امور

اجتماعی جامعه خویش سهم باشیم، کار کنیم و در تولید اشتراک داشته باشیم، آزادی بیان داشته باشیم و در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه خویش سهم باشیم. اگر این حقوق از ما سلب شوند ما انسان کامل نخواهیم بود و همیشه زیر و بدبخت خواهیم بود. ما باید برای گرفتن حقوق انسانی خویش مبارزه کنیم و این عمل طبعاً تلاشی و از خود گذری می طلبد. وقت آن نمانده که خاموش بنشینیم و حال زارمان را نظاره کنیم... دیگر زمان آن رسیده که خودمان را برای بدست آوردن حقوق انسانی مان آماده کنیم و مبارزه برحمتان را بطور تنظیم شده آغاز نماییم. زن دیگری به زبان اردو با حصار سخن گفت (میتینگ به زبان دری برگذار می شد). او وضعیت زنان شورشی نظیر افغانستان، ایران و پاکستان را محکوم کرد و چنین گفت: «در اینجا من یک مسئله بسیار مهم را می خواهم واضح کنم که تحصیل و آموزش حق اولیه زنان است و ما به کسی اجازه نمی دهیم که ما را از این حق محروم نماید...»

مشکل جلوه مختصر به تاریخ ریشه ستی بر زنان اشاره کرد و چنین گفت: «در افغانستان همانند هر جامعه طبقاتی دیگری، ستم بر زنان نیز جزء مهمی از ساختار استواری اجتماعی است. مبارزه مسلط بر جامعه می باشد. شرکت فعال زنان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، در جهت به پیروزی رساندن انقلاب بر ضرورت اساسی است. زیرا که بدون شرکت فعال نسل نفوس جامعه امکان پیشبرد چنین مبارزه ای متصور نیست. اما این تمام مطلب در مورد شرکت فعال زنان در مبارزات انقلابی نیست. مقدم بر آن مسئله اساسی این است که فعالیتهای انقلابی زنان، ستم پدیسالارانه بر آنها را که بخشی از نظام استعمارگرانه حاکم بر جامعه است، مورد خیریت جدی قرار می دهد و ستم زنان را بشماره عامل قدرتمندی در راه انقلاب رها می نماید...»

سپس قلمشماره ای که توسط محفل تحلیلی زنان مهاجر افغانستانی به مناسبت هشتم مارچ روز جهانی زن به این میتینگ ارائه شده بود، قرائت شد. در بخشی از قلمشماره چنین آمده است: «برگزاری مسوقانه محفل کنونی نشان می دهد که مبارزات زنان افغانستانی علیه ستم و خصایض کسب حقوق انسانی نفوذی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی شان می تواند و باید ادامه داشته باشد و بیشتر از پیش به سوی گستردگی و عمق بیشتری حرکت نماید. محفل امروزی ما همانند گروههایی چنین جنی، یک اجتماع منفرد و تنها نیست بلکه بخشی از یک سلسله معارف و اجتماعی است که در مناطق و کشورهای مختلف شوسف زنان مبارز

افغانستانی و ایرانی به پیش برده می شود... پرتامه ای که خود بخشی از مبارزات زنان کشورهای مختلف جهان در روز هشتم مارچ محسوب می گردد... این قطعنامه با تأیید فراخوان عمومی صادر شده برای مراسم ۸ مارچ، اعلام کرد:

«۱ - هشتم مارچ روز جهانی زنان است که وسیعاً در سطح بین المللی مورد پذیرش قرار گرفته است. موقبل عقب گرای نیروهای تاریک اندیش و قرون وسطایی حاکم بر افغانستان، مبتنی بر غیر قانونی داشتن برگزاری این روز، عمیقاً شگرنه و جاهلانه بوده و شدیداً قابل نکوهش است. زنان مبارز افغانستانی میگفتند که همه ساله دوش پوشش زنان مبارز تاایلر کشورهای جهان، از روز جهانی زن تاایلر بعمل آورده و برگزاری این روز را بشماره یک حرکت مبارزاتی علیه نظام مرسالار و حکام شمرگ و جاهل حاکم بر کشور در نظر داشته باشند.

«۲ - مبارزه علیه طالبان و سایر نیروهای زن ستمیز در افغانستان، حق انسانی و مسئولیت مسلم زنان افغانستانی است و ما این مبارزه را علیرغم گرונه تهدید و ارباب از سوی واپس گرایان داخلی و خارجی به پیش خواهیم برد. مبارزه ما بر حق و عادلانه است و ما این مبارزه را استواری ادامه خواهد یافت...»

«۳ - ما از تمامی شخصیتهای و نیروهای ملی، دمکرات و انقلابی افغانستان و سایر کشورهای جهان می خواهیم که از امر ما حمایت بعمل آورند و ما را برای ادامه مسوقانه و پیشرونده مبارزاتمان مدد رسانند.

«زنده باد مبارزات بر حق زنان افغانستان! زنده باد مبارزات عادلانه زنان در سراسر جهان!»

سپس مشورل جلسه، اعلام بحث آزاد کرد. زنی از بین جمعیت بلند شد و از حجاب به دفاع برخاست. او گفت که زنان باید به جای اینکه از ستم، آه و ناله کنند بهنگام میشتی (در جبهه های جنگ) یاور مردان باشند. این حرف، بحث داغی را بر سر مسئله ستم بر زن در افغانستان و باصطلاح «ضعف اخلاقی» زنان دامن زد. میتینگ در فضایی پرشور و داغ با این تروانه به پایان رسید:

روز ۸ مارچ را فرخنده تر می کنیم
آتش کینه خود افروخته تر می کنیم
زنجیرها را بگسلیم، خشم خود رها کنیم
زنجاری آزادی ما، انقلاب بریا کنیم
ظالمان را می کشیم، حق خود را می گیریم

ریشه ظلم می کنیم، خود را رها می کنیم
زندگی آزادی است، بندگی بریادی است
جنگ ما راهی است، صلح ما خاموشی است

کارزار جهانی جمع آوری کمک مالی

از شرق تا غرب دنیا

در شماره گذشته، نامه‌ای از دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی اترناسیونالیستی را چاپ کردیم که هواداران این جنبش را به سازماندهی کارزار جمع آوری کمک مالی فراخوانده بود. یکی از فعالیت‌های کلیدی که نیروهای مائوئیستی جهان باید آن را شتاب بخشند، توزیع گسترده ادبیات انقلابی است. شما نیز همین امروز به این کارزار بپیوندید و به جهانی برای فتح کمک کنید تا بتواند مجله را منظمتر و به زبانهای بیشتر منتشر کند، و در کشورهای بیشتری توزیع نماید. این یک نیاز عاجل است. چک‌ها یا حواله‌های پستی خود را می‌توانید به نام «جهانی برای فتح» به نشانی مقابل ارسال کنید: A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, UK

برای جنبش انقلابی اترناسیونالیستی کمک مالی جمع کنید!

از زبان خوانندگان...

خشم توده‌ها علیه تجاوز در پنجاب

خانواده‌های قاتلین کاملاً منفرد شدند. رسانه‌های محلی بطور منظم خبرهای مبارزاتی را منعکس کردند: روزنامه‌ها از مقالاتی درباره وضعیت زنان در هند پر شدند. اخبار این مبارزه در سراسر هند طنین انداخت. مقاماتی که روابطشان با متجاوزان افشا شده بود مجبور به استعفا شدند. بالاخره مسئولان جنایت دستگیر شدند. یکی از افراد پلیس اخراج شد، و حزب حاکم محلی مجبور شد برای ایجاد کتابخانه‌ای بنام «ماها صاحب کاتورا» معادل ۲۵ هزار دلار بپردازد.

جنایت علیه زنان در هند یک مسئله بسیار رایج است. تقریباً هر ۶ دقیقه یک جنایت علیه زنان صورت می‌گیرد. و هر ۱۴۰ دقیقه یک زن قربانی قتل‌های خانوادگی می‌شود. مبارزه فوق‌الذکر یکی از نقاط اوج مقاومت در برابر چنین جنایاتی در پنجاب محسوب می‌شد. کمیته مبارزه مصمم است توجه مردم را بیش از پیش به این موضوع جلب کنند و مبارزه علیه اویاش و متجاوزان را به مبارزه علیه مستبدان محلی و دولت پیوند بزند.

مختلف مدافع حقوق بشر تشکیل شد. ستون فقرات انقلابی این کمیته، نشریه «جامکادا لعل تارا» و «لوک سنگرام مورچا» بودند. روز ۱۲ اوت، هزاران زن و مرد از «پارنالا» و دهات اطراف در مراسم سوگاری شرکت جستند.

پرده‌پوشی پلیس ادامه یافت، و مقاومت توده‌ها نیز باز نایستاد. دو روز بعد از مراسم سوگاری، یک تظاهرات ۲۵ هزار نفر برگزار شد که در آن شعار اعدام مسببین جنایت، اقدام جدی علیه مقاماتی که از قاتلین حمایت می‌کنند و منفرد کردن خانواده‌های آنان در محیط عمومی اعلام شد. برای کمک به پیشبرد این فعالیت‌های مبارزاتی، معادل ۵۰۰۰ دلار جمع آوری شد. روز ۸ سپتامبر تظاهرات دیگری با حضور ۵۰ هزار نفر از مردم خشکین برپا شد. کمیته مبارزه توانست در عرض چند دقیقه ۴۰ هزار اعلامیه را پست توده‌های مشتاقی برساند که خود خواهان یخش بیشتر اعلامیه‌ها بودند. نام دبیرستانی که «ماها صاحب کاتورا» در آن تحصیل می‌کرد به نام وی تغییر یافت.

مطلب زیر بر پایه گزارشی از نشریه انقلابی «جامکادا لعل تارا»، چاپ پنجاب هند، که از جنبش انقلابی اترناسیونالیستی حمایت می‌کند، تهیه شده است.

روز ۲۹ ژوئیه ۱۹۹۷ در «پارنالا»، دختری بنام «ماها صاحب کاتورا» زمانی که از دبیرستان به خانه باز می‌گشت مورد تعرض قرار گرفت. به او دست‌جمعی تجاوز کردند و سپس وی را بقتل رساندند. این جنایت توسط افراد نزدیک به حکومت انجام شد. پلیس نه تنها کوچکترین تلاشی برای دستگیری و مجازات مسببین این جنایت بعمل نیاورد، بلکه تعدادی افراد بیگناه را دستگیر کرد. این اقدام تبهکارانه و پرده‌پوشی‌های پلیس، خشم توده‌ها را برانگیخت و باعث آشوبهایی شد که مقامات پنجاب انتظارش را نداشتند. درست بعد از یخش خیر جنایت، یک کمیته مبارزاتی از سوی احزاب و گروه‌های

درباره موقعیت زنان در هند

می‌گسلد. صدای گشتن پندهای زنان به تدریج به گوش هر زنی در هر جای کوه ارض می‌رسد. مبارزه علیه پدرسالاری و جلوگیری از نفوذ آزار جنسی، تبعیض نژادی و جنسی، تبعیض کاشی، قتل‌های

جهانی برای فتح عزیز. زنان نیسی از آسمان را بر درش دارند. آنها نیسی از انقلاب هستند. برپایی جنبش زنان زنپهرهای استثمار زن در نظام نیمه فئودالی نیمه مستعمره را در سراسر جهان

این نامه را یکی از خوانندگان زن مجله از آندرا پرادش برایمان فرستاده که به موقعیت زنان در هند می‌پردازد.

خانوادگی، آزار شبانه و غیره، اخیراً بالا گرفته است. این مبارزه به بخش لاینفکی از جنبش عسری انقلابی تبدیل شده که علیه بنیان نظام استثمارگران اقتصادی جریان دارد.

جنبش انقلابی، موضوعات پایه ای مربوط به استثمار اقتصادی و جنسی زنان را در دستور کار انقلاب گذاشته است. طبقه استثمارگر با پروسالاری، نیسی از نیروی کار یعنی زنان را تهدید می کند. از زنان بشایه عرضه کننده کار ارزان استفاده می کنند. آنها حتی از زنان کارگر سوء استفاده جنسی می کنند. آنها سعی می کنند بر مبنای جنسیت بین زنان و مردان کارگر تفرقه بیندازند و بر آنها حکومت کنند. این یک پدیده جهانیست.

از اوایل قرن بیستم مبارزه علیه هر شکل از استثمار زنان به پیش رفته است. بعد از یک دوره مبارزه تلافی جویانه، اینک عصر جنبشهای زنان فرارسیده است. این چیزی است که در هر پیرو می گذرد. این چیزی است که در آلمان، فیلیپین، سری لانکا، کشمیر، نپال و سایر نقاط می گذرد. و این چیزی است که در هند می گذرد. در حالیکه کشورهای امپریالیستی سعی می کنند توده ها را با برنامه های صرفاً اقتصادی و رفاهی سازمانهای داوطلب غیر حکومتی خواب کنند. جنبش انقلابی در هند نیز مانند سایر کشورهای در حال توسعه، راه تکاملی خود را می پیماید و دورنمایی روشن را پیش روی دارد. این جنبش بیش از پیش بر توده زنان تاثیر می گذارد و آنان را به جاده انقلاب و رفاهی می کشاند. در اینجا نمونه های روشنی از جنبش انقلابی زنان را نقل می کنم...

زنان در مبارزه مسلحانه «تله نگان»

مبارزه مسلحانه «تله نگان» در دهه ۱۹۴۰ در ایالت آندراپرادش، نقطه عطفی در جنبش انقلابی زنان هند محسوب می شود. زنان با تمام نیرو جنگیدند. کارگران کشاورزی بی زمین به مصادره بخش عظیمی از اراضی اربابی پرداختند. در آن زمان، ۴۰ درصد اراضی در مالکیت اربابان و اویستانگان آنها بود. مردم بار مالیات و نیز بر دوش داشتند. هیچگونه امکانات تحصیلی و درمانی وجود نداشت. فقط ۵۰ درصد از کل اهالی با سواد بودند. و فقط ۵۰ درصد زنان سواد داشتند. زنان کاستهای فقیرتر در خانه

ارباب، بردگی می کردند. هر دختری به محض اینکه به سن بلوغ می رسید باید به خانه ارباب می رفت. اما توده ها قیام کردند. زنانی نظیر ایلاما، نارساما، چیلاکاما و دیگران، قهرمانانه توده ها را تحت رهبری حزب کمونیست هند رهبری کردند. آنها برای فعالین پناهگاه پیدا کردند و وظایف خطرناک دیگری را به انجام رساندند. آنها در مناطق جنگلی در جوخه های مسلح مشگل شدند. کمیته های روستا که طی این جنبش شکل گرفت خواسته های زیر را جلو گذاشت: حق مالکیت برابر برای زنان و مردان، ممنوعیت ازدواج زنان زیر عهده سال، سرخصی دوران بارداری، لغو محدودیت استخدام زنان، دستمزد برابر، و غیره. زنان بسیاری در این نبرد جان باختند.

ادامه مبارزت بعد از «انتقال قدرت»

۱۵ اوت ۱۹۴۷ که بعنوان روز استقلال هند جشن گرفته می شود، چیزی بیشتر از انتقال قدرت از دست انگلستان به طبقه حاکمه کپیرادر هند نبود. هنوز هم استقلال واقعی بدست نیامده است. استثمار اقتصادی و انحطاط فرهنگی بالا گرفت. حاکمان، پروسالاری را بیش از پیش تقویت کردند. بحالت بحران اقتصادی حاکم، بارهای جدیدی به دوش زنان گذاشته شد. آنها باید معام بچه می آوردند تا نیروی کار فراهم کنند. و از طرف دیگر، میزان مرگ و میر کودکان افزایش می یافت. نظام نیمه فئودالی به کار انسانی نیاز داشت. بنابراین زنان را تشویق به تحصیل کردند. اما مشاغل زنان به پرستاری و آموزگاری محدود شد که این خود، ادامه نقش زن در نظام پروسالار فئودالی بود. حتی امروز هم اکثریت اهالی هند در روستا زندگی می کنند. فئودالیسم دست نخورده مانده و استثمار به قیام های بیشتر می دهد.

ناگزایی: تدر بهاری

قیام مسلحانه ناگزاییاری در سال ۱۹۶۷ در بخش دارجیلینگ از ایالت بنگال غربی مانند یک تندر بهاری، آسان انقلاب هند را روشن کرد. قبایل علیه غارتگری اربابان زمیندار نبوه کردند. دهقانان قطعه زمینی را در منطقه ناگزاییاری گرفتند، کارگران آن را با پرچمهای سرخ نشانه گذاری کردند و در آن به کشت پرداختند. کنفرانس دهقانی خامه مالکیت انحصاری اربابان بر

اراضی را اعلام کرد و خواهان تقسیم مجدد زمین توسط کمیته های دهقانی، و سازماندهی و تسلیح دهقانان برای مقاربت در برابر اربابان و مرتجعین شد.

این یک درگ نوین بود. و همین مسئله در انقلاب هند به ناگزاییاری جابجایی تاریخی بخشید. طی دو ماه، ۶۰ مورد مصادره زمین و محصول صورت گرفت. اسناد مالکیت ارضی و قروض دهقانان به اربابان سوزانده شد. بیش از ۲۰۰۰۰ دهقان بعنوان فعال تمام وقت در اتحادیه دهقانی ثبت نام کردند. زمانی که پلیس برای دستگیری فعالین آمد با مقاومت شدید روستائیان روبرو شد. بعد از نیروهای گوماندو با اعزام کردند و قیام سرکوب شد. اما برای مدتی کوتاه، قیام همرازمین طبقه حاکم را لرزاند. در مورد شرکت زنان در این قیام هنوز بررسی عمیقی انجام نگرفته، اما آنها نقش بسیار فعالی بازی کرده بودند...

زنان در جنبش طبقه کارگر

صنعتی کردن هند فقط بر مبنای منابع کشاورزی امپریالیستی صورت گرفته و می گیر. امروز شرکت های چندملیتی عشا در هند سرمایه گذاری می کنند. اگرچه این روند، بخشی از زنان را به کارگر صنعتی تبدیل کرده اما آنها فقط ۵۰٪ زنان کارگر هند را شامل می شوند. بخش زنان در بخش غیررسمی کار می کنند...

در دوره اخیر، مبارزت حق طلبانه زنان آرام آرام با یک دورنمای روشن به جاده انقلاب پیوسته است. «زمن به کشتگر» به شعار روز تبدیل شده است. مبارزه برای حق قیابل بر جنگلها نیز یک موضوع روز است...

در منطقه جنگلی «داتراکارانیا» که سرشار از منابع طبیعی است، زنان شافل در بخش غیررسمی علیه نظام سرمایه داری و فئودالی به سازماندهی پرداختند. این امر با مبارزه برای افزایش دستمزد کارگرانی که برق کیه «تندو» می بینند آغاز شد. در این منطقه جوجه های مسلح انقلابی حضور دارند. تشکلات دهقانی شکل گرفته و تعداد اعضای یکی از سازمان زنان فیله به هزاران نفر بالغ می شود. این سازمان به مسائل گوناگون زنان می پردازد. مبارزه با درگیری و زد و خورده بسیار با پلیس همراه بوده است. انقلاب «تندو» چپان، زن هستند. اینک

گذاشته شدند. مقاومت حادی که در برابر مراسم انتخاب ملکه زیبایی جهان در نوامبر ۱۹۹۶ در «بنگالور» یعنی مرکز شرکتهای چندملیتی در هند انجام گرفت، حظری از آگاهی زنان بود. اینکه یک زن هندی را بعنوان ملکه زیبایی سال ۱۹۹۷ انتخاب کردند نشان می‌دهد که غارت امپریالیستی در هند تشدید خواهد شد. آنها برای فروش کالاهایشان، مدل‌های هندی می‌خواهند. زنان مقاومت می‌کنند و منافع پشت کارزاری که برای تربیت مانکن، رقابت بر سر زیبایی و غیره براف افشاده را افشا می‌کنند. زنان معتمد پرد از چهار سازمانهای تأمین اعتبارات که نقش ماسور امپریالیستها را در گمراه کردن مردم بازی می‌کنند، برادرند.

یک مانع مهم دیگر در راه سازماندهی زنان، فرهنگ هندو است. «دهاراماساستراس» هندو در تزیین نمودالیم به ذهن استشارشدگان بسیار صوق برده است. زنان از طریق کاست، جنسیت و «الیتها» در اختیار شروتشدان قرار گرفته‌اند. تشکلات زنان به تدریج زنان را نسبت به برخورد منفی مذهب به رشد زنان آگاه می‌کنند. آنها می‌فهمند که زنان مسلمان و مسیحی را هم باید از حصار زندگی موجود بیرون کشید. زنان مسلمان بشابه یک اقلیت در دولت هندو، بیش از دیگران از حقوق خویش محرومند و سرکوب می‌شوند. مسیحیت به یک ابزار تبلیغاتی امپریالیستها تبدیل شده است. به موضوعات مربوط به زنان «الیت» که بواسطه کاست و جنسیت خود تحت استعمار قرار دارند نیز باید پرداخته شود.

زنان خدمتکار نژد طبقات میانی و فوقانی که به کشورهای مختلف مهاجرت کرده‌اند، زنانی که قربانی آزار جنسی هستند، و دیگران را باید قربانیان عصر «سیاستهای جدید اقتصادی»، یا قربانیان عصر امپریالیسم دانست. همه این بخشها باید گرد آید و به راه انقلاب پیوندند. =



در ایالت بهار هند، زنان کاست‌های تحتانی توسط کسانی که در رسانه‌ها «فکری» خوانده می‌شوند، برای دفاع از خود در برابر تجاوز و تحقیری که از جانب مردان کاست فوقانی بر آنان روا می‌شود، سازمان می‌یابند.

آنها باید به وسعت شناخته شود. ازدواج باید بر اساس انتخاب آزادانه باشد. خانواده نوسن باید بر مبنای عشق و احترام و آزادی و برابری تشکیل شود. زنان باید تحصیل کنند و در رهبری سیاسی شرکت جویند. زنان باید حق مالکیت بر ابزار تولید را دارا باشند. باید در مایملک، حق برابر داشته باشند. کار خانگی، آشپزی و بچه‌داری باید اجتماعی شود. بطور کلی، زنان باید بخشی از انقلاب دسکراتیک نوین باشند. فقط کمونیسم است که می‌تواند زنان را بطور کامل رها کند.

زنان علیه سیاستهای جدید اقتصادی مقاومت می‌کنند

بعد از اجرای «توافقی عسری تجارت و تعرفه‌ها» و پیاده کردن «سیاستهای لیبرالیزاسیون» از سوی حکومت هند، زنان بیشتر به حاشیه رانده شدند. خصوصاً گردن‌ها و قطع سوسپدها، مستقماً بر امر تحصیل و بهداشت زنان تأثیر گذاشت. زنان کارگر از شرکتهای بخش عسری که گفته می‌شد حال نزاری دارند، کنار

عقاید و آداب مذهبی کسه شدت مانع کار زنان و رشد فردی زنان می‌شود. زیر سؤال رفته است. برای مثال، زنان هیچ حقی در انتخاب شریک زندگی خود ندارند. اگر مردی، زنی را برسرآید و به خانه خود برود، آن زن مجبورست همسر وی شود. چند زن بدون رواج دارد. زنان بعد از ازدواج حق پوشیدن زاکت ندارند. بعد از اینکه زنان در مبارزه علیه حکام هند و امپریالیستها سازماندهی شده‌اند، این چیزها هم دارد تغییر می‌کند.

در آندراپرادش، جنبش منطقه جنگلی توسعه یافته و زنان در مبارزه برای افزایش «شترده» کاهش قیمت نوشابه، و حق زمین مبارزه می‌کنند. در خیزش عظیم سال گذشته، شریک به ۱۰۰۰ مبارز در درگیری با پلیس کشته شدند. بواسطه اختناق شدید، تشکلات زنان به شکل مغلفی سازمان یافته‌اند.

اهداف مبارزات زنان چنین است: زنان باید از کار خانگی خلاص شوند. آنها باید در تولید اجتماعی شرکت جویند. کار



محاصره لنینگراد، ۱۹۴۲، رسته زنان در مقابل کاخ زمستانی درست قبل از تهاجم نازی‌ها

بازنگشیر یک سند تاریخی

لنین درباره مسئله زن

کارگر، هسبر کارگر، زن دهقان، هسبر یک مرد عادی وارد می شود؛ و حتی از خیلی جهات به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می شود. حقوق و اشدادات اجتماعی که ما از جامعه بورژوازی برای زنان می خواهیم گواهی است بر اینکه ما موقعیت و منافع آنها را در نظر می گیریم؛ طبیعتاً نه در نقش رفرمیست‌های قیم مآب که اذعان رانندگی می کنند، نه به هیچوجه، بلکه در نقش انقلابیونی که زنان را به شرکت مساری در بازسازی اقتصاد و رونمای ایدئولوژیکی فرا می خوانند.»

به لنین اطمینان دادم که منظم حسین عقیده را دارم ولی بی شک با آن مخالفت می شود. آهان نامطش و ترس، این عقیده را بتواند اپورتونیسم مشگروک رد می کنند. باید این نکته را هم در نظر

آن نخواهد بود که گویا ما فکر می کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حشی برای مدتی طولانی پانرجا خواهند ماند. این کوششی برای متغیر کردن توده های زنان با رفرمها، و منحرف کردن آنان از جاده مبارزه انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ این کار به هیچوجه یک حقه بازی رفرمیستی نیست، خواسته های ما یک رشته نتیجه گیریهای عقلی است از احتیاجات مبرم زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی، و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح اینها ما نشان می دهیم که از نیازهای زنان و شتم بر زنان آگاهیم؛ از جایگاه مستاز مردان آگاهیم؛ و از همه اینها نفرت داریم - بلکه، نفرت داریم و خواهان محو هرگونه شتم و آزاری هستیم که به زن

این گزیده‌ای است از «خطرات من در لنین، کشنگویی درباره مسئله زن» نوشته کلارا ونگین. این متن بر پایه مکالماتی که در پاییز ۱۹۲۰ بین لنین و کلارا ونگین صورت گرفتند به رشته تحریر درآمده. (متن حاضر را از روی نسخه «روایی زنان - نوشته هایی از لنین» از انتشارات انترناسیونال باز نگشیر کرده ایم.)

«بنابرین برای ما کاملاً صحیح است که خواسته های زنان را مطرح کنیم، این نه یک برنامه حداقل است، و نه یک برنامه اصلاحی به معنی «سوسیال دموکراتیک» و «انترناسیونال دومی». آن، این کار دال بر

شد؛ حتی اگر این خواست را با یون و کرنا جابزنیم و گوش فلک را کر کنیم. نه! هزار بار نه! ما باید در اذهان توده زنان، این خواست را به لحاظ سیاسی با رنجهای، نیازها و آمال زنان کارگر پیامیزیم. همه آنها باید بدانند که دیکتاتوری پرولتاریا برای آنان به چه معنی خواهد بود؛ تساری کامل حقوق با مردان، هم قانوناً و هم در عمل، در خانواده، در دولت و در جامعه، اینها به معنی تضمین نابودی قدرت بورژوازی است. **a**

من گفتیم: «روسیه شوروی این را ثابت می کند. این نمونه بزرگ ما خواهد بود.»
لنین ادامه داد: «روسیه شوروی، خواسته های زنان را در سطح نویسی مطرح می کند. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، این خواسته ها دیگر موضوع مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی نیستند. این مطالبات پس از عسلی شدن، خستهایی خواهند بود که در ساختن جامعه کمونیستی از آن استفاده می شود. این کار به زنان آن سوزی مرزهای شوروی، اهمیت کسب قدرت توسط پرولتاریا را نشان می دهد. اختلاف موقعیت اجتماعی آنان در اینجا و آنجا را باید با برجستگی جسورانه ای نشان دهیم و حمایت توده زنان را برای مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا جلب کنیم. بیچ توده زنان بر پایه درک روشن از اصول و هر یک پایه تشکیلاتی محکم، یک مسئله اساسی برای احزاب کمونیست و پیروزی آنان است. بخشهای سراسری (دولت) ما هنوز فاقد درک درست از این مسئله هستند، آنها در زمینه ایجاد یک جنبش توده ای از زنان زحمتکش تحت رهبری کمونیستی، به برخورد منطعل و صبر و انتظار عادت کرده اند. آنها درک نمی کنند که رشد و زحمتکش تحت رهبری کمونیستی، به هم از فعالیت حزب است؛ نیسی از کل فعالیتهای حزب است؛ اینکه آنها گاهی ضرورت و ارزش یک جنبش کمونیستی هستند، قوی و رسیح را به رسمیت می شناسند، بیشتر جنبه تعارفهای افلاطونی دارد تا یک دل مشغولی و وظیفه حزبی.»
«آنان تپیح و تبلیغ در میان زنان و وظیفه به میان کشیدن و انقلابی کردن آنان را بعنوان کاری نه چندان مهم، و بعنوان وظیفه ای برای زنان کمونیست تلقی می کنند. و اگر این کار سیرعش و نیرومندتر پیش نسی رود، فقط زنان کمونیست را مستحق سرزشتی می دانند. این غلط است؛ اساساً غلط این جدایی طبقی عریان است. این تساری وارگون شده است؛ یا بقول فرانسویان تسایوی **a** rebours! کنه سرخوره نادرست



زنی در حال رهبری اجرای تلافی های مقاومت در یان. یکی از مناطق پایکامی در جنگ خلق چین در دهه ۱۹۴۰

اخیر را مجبور می کنند که با تحت رهبری ما بچنگد - که این را نسی خواهند - یا نقاب خود را به دور اندازند. این مبارزه است که ما را از آنان تفکیک می کند و چهره کمونیستی ما را نشان می دهد. بدین ترتیب اعشاده توده زنان به طرف ما جلب می شود؛ توده ای که خود را استثمار شده و تحت سلطه مردان می بیند؛ توده ای که تحت قدرت صاحبکاران و جامعه بورژوازی در کل، خرد را در هم شکسته و برده می باید. زنان کارگر که همه به آنها خیانت کرده و ترکشان نموده اند، درک می کنند که باید بطور دسته جمعی همراه ما بچنگند. آیا لازم است آشکارا اعلام کنیم، یا شما را به اعلام آشکار این مطلب وادارم که مبارزه برای حقوق زنان، همچنین باید با هدف عمده ما مرتبط باشد. یعنی با هدف به دست آوردن قدرت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا؟ در حال حاضر، این جزه انقلابی ماست و گماکان چنین خواهد بود. این روشن است. مطلقاً روشن. ولی توده های وسیع زنان کارگر - اگر که ما فقط روی این خواست تکیه کنیم - با اشتیاق جذب مبارزه برای کسب قدرت دولتی نخواهند

بگیریم که خواستهایی که اینک برای زنان جفر می گذاریم ممکن است بد فهمیده شده و نادرست تفسیر شود.
کتین با تعجب و قدری تازاحتی گفت: «یعنی چیه؟ این خطر در مورد هر چیزی که می گوییم یا انجام می دهیم وجود دارد. اگر اجازه دهیم که ترس از این مسئله ما را از انجام کارهای صحیح و ضروری باز دارد، بهتر است ستاره نشین شویم. ما نباید تزلزل داشته باشیم، به هیچ عنوانی نباید تزلزل داشته باشیم، والا از اصول و آلائی خود خواهیم لغزید. در مورد ما تنها اینکه چه می خواهیم نیز مطرح است. من معتقدم که این را بعد کافی روشن کرده ام. ما نباید در تبلیغات خود، از مطالباتی که برای زنان مطرح می کنیم، پت سازیم. نه! بسته به شرایط، باید زمانی برای این خواسته و زمانی برای خواسته های دیگر مبارزه کنیم. و همیشه، همه اینها باید در اتحاد با منافع عمومی پرولتاریا باشد.»

لاهر ترافعی از این نوع ما را با دار و دسته پیروانی محترم و با نوکران رفهرمیست که به هسان اندازه محترم هستند، سر شاخ می کند. این کار، دسته

پخته‌های سراسری ما چیست؟ (من از روسیه شوروی صحبت نمی‌کنم) در تحلیل نهایی این دست کم گرفتن زنان و دستاوردهای آنهاست. دقیقاً همین است! متأسفانه هنوز در توصیف بسیاری از رقیبانی می‌توان گفت که «کونیست را خرابی پدیده تا یک عامی ظاهر شود». برای اطمینان باید نقاط حساس، مثلاً طرز فکر آنان درباره زنان را خراش داد. برای اثبات این حرف چه شاهدهای بهتر از این منظره تکراری و روزمره که مردان با خیال راحت مشغول شامی زنانه هستند که کار مبتذل و پکنواخت خانه، تران و وقت آنان را هدر می‌دهد؛ خسته شان می‌کند؛ روحشان را پژمرده و ذهنشان را کند می‌کند؛ قلبشان را ضعیف و اراده شان را سست می‌کند. لازم به گفتن نیست که منظور من، خانمهای بورژوازی نیست که همه کار منزل و سرافیت از کودکانشان را بدوش خدمتکار می‌گذارند. بحث من در مورد اکثریت زنان است که شامل همسران کارگران نیز می‌شود؛ حتی اگر آنها روز را در کارخانه گذرانده و مزد گرفته باشند».

«تعداد بسیار کم از شوهران، حتی از میان پرولترها، هستند که با کمک کردن به همسرشان در این «کار زنانه» به فکر کاشتن بار زحمات و نگرانیهای او باشند؛ یا بخوانند وی را کاملاً از این زحمت خلاص کنند. خیر! این خلاف «امتیاز» و مقام شوهر» است؛ شوهری که در پی استراحت و راحتی است. زن در زندگی خانگی خویش، هر روز خود را با هزاران کار ناچیز قربانی می‌کند. حق باستانی شوهر و سرور و ارباب زن، بی سر و صدا یا بر جا مانده است. به لحاظ عینی، برده نیز از ارباب انتقام می‌گیرد؛ این انتقام شکل پوشیده هم دارد... من از زندگی کارگران با خیرم؛ و این شناخت فقط از روی کتابها نیست. فعالیتی کونیستی ما در میان توده زنان و کار سیاسی ما بطور کلی، تربیت مردان را نیز به میزان قابل توجهی ایجاب می‌کند. ما باید دیدگاه برده دارانه را، هم از حزب و هم از میان توده ها ریشه کن کنیم. این یکی از وظایف سیاسی ماست؛ این وظیفه همانقدر عاجل و ضروری است که تشکیل نهادهای رفقای زن و مرد، که از نظر تشویک و عملی بخوبی تربیت شده باشند و کار خیزی را در میان زنان کارگر به پیش برند».

لنین به سؤال من درباره شرایط کنونی روسیه شوروی چنین پاسخ داد: «حکومت دیکتاتوری پرولتری، و مسلماً بهراره حزب

کونیست و اتحادیه های کارگری، هر کوششی را بعمل می آورند تا بر دیدگاه های عقب افتاده مردان و زنان قائل آیند و بدین ترتیب روحیات کهنه و غیر کونیستی را ریشه کن کنند. نیازی به گفتن نیست که مردان و زنان در مقابل قانون مساوی هستند. ما در همه عرصه ها به وضوح شاهد خواست صادقاته به تحقق این برابری هستیم. ما روی زنان برای شرکت در فعالیتهای اقتصادی، مدیریت، قانونگزاری و دولتی حساب می کنیم. همه رشته ها و موسسات آموزشی به روی زنان باز است؛ تا بتوانند از نظر تخصصی و اجتماعی بهتر تعلیم ببینند. ما در حال ایجاد آئینخانه ها و بنگاههای تعمیراتی مشترک و عروسی هستیم؛ ما داریم مهد کودکها، کودکانخانه ها، خانه کودک و سرساز آموزشی گوناگون را تأسیس می کنیم. به یک کلام، ما داریم صحنه های موزومات پرنامه خود را به اجرا می گذاریم تا وظیفه خانه داری و آموزش از عهده خاتوار فردی خارج شده و به وظیفه جامعه تبدیل شود. بدین گونه است که زن از زنجیرهای کهنه بردگی خانگی و تناسی وابستگیهای که به شوهر خویش دارد، رها می شود؛ می تواند توانایی ها و تمایلات خود را بطور کامل در جامعه بروز دهد. کودکان، نسبت به محیط خانه، امکانات بهتری برای رشد می یابند، ما پیشرفته ترین قانون کار مربوط به زنان را در دنیا داریم و این قانون توسط نمایندگان رسمی کارگران مشکل به اجرا در می آید. ما در حال تأسیس مراکز زایمان، خانه های مادر - کودک، مراکز درمانی و بهداشتی مادران، کلاسهای آموزشی در مورد نگهداری از نوزادان و کودکان و امثالهم هستیم. ما برای کمک به زنان محتاج و بیگار به هر تلاشی دست می زیم».

«کاملاً می دانیم که همه اینها با توجه به احتیاجات زنان کارگر، هنوز بسیار کم است، و اینکه هنوز از رهایی واقعی آنان بسیار فاصله دارد. با وجود این، نسبت به شرایطی که در روسیه تزاری و تحت سرمایه داری وجود داشت، قدم بسیار بزرگی به جلو است. مثلاً، در مقایسه با شرایط و تقاضای که سرمایه داری هنوز سلطه پلانتازج دارد، پیشرفت بسیار زیادی است. این یک شروع خوب در جهت صحیح است، و ما بطور مستمر و با تمام توان به توسعه آن ادامه خواهیم داد. به شما هم اطمینان خاطر می دهیم؛ زیرا هر روز که می گذرد، روشنتر می شود که بدون حضور میلیونها زن، ما امکان پیشرفت

نداریم. فکرش را بکنید، این در کشوری که دهقانان هشتاد درصد جمعیت را تشکیل می دهند چه معنی دارد. گشت و زرع دهقانی کوچک با خود خانه داری فردی و اقتدار زنان را بهراره می آورد. شما از این جهت در شرایطی به مراتب بهتر از ما خواهید بود؛ به شرط اینکه پرولتریایی شما بالاخره درک کنند که از نظر تاریخی زمان کسب قدرت، برای انقلاب فرا رسیده است. در ضمن، ما با وجود تمام مشکلات، تومیدی به خود راه نمی دهیم. ما افزایش مشکلات، نیروهای ما هم رشد می کنند. همچنین ضرورت عملی، ما را وادار به یافتن راههای تازه آزاد کردن توده زنان می کند. منظورم، همیشگی یافتن کونیستی است، نه همیشگی بورژوازی که رفرمیستها سرعطف می کنند؛ رفرمیستهای که شور انقلابی خود را همانند بوی سرکه ارزان از دست داده اند. همیشگی انقلابی باید با ابتکارات فردی همراه باشد؛ تا این ابتکارات به فعالیت جمعی تبدیل شده یا مشکلات باید نیروهای قدرتمند تافته در آزادی زنان از طریق تحلق بخشیدن به کونیسم، در دما ت نیز پیش خاود رفت. این جهت من از مکانیزم کردن صنعت و کشاورزی انتظار زیاد دارم. این یک طرح مهم است؛ مشکلات این راه، عظیم است؛ بطرز خارق العاده ای عظیم. برای غلبه بر مشکلات باید نیروهای قدرتمند تافته در توده ها آزاد شود؛ آنها باید تعلیم یابند، میلیونها زن باید در این کار شرکت جویند».

در در دقیقه آخر، یک نفر دو باز رنگ زرد ولی لنین به صحبت ادامه داد. بعد در حالی که برای باز کردن در می رفت فریاد زد: «دارم می آیم!»

سپس یا لیخند رو به من کرد و چنین گفت:

«می دانید کارلار، می خواهم از این واقعیتی که با یک زن صحبت می کردم استفاده کنم و پرحرفی زنانه را بعنوان بهانه دبر کردن، ارائه دهم. هرچند این بار واقعاً خوب نیست؛ شاید همین بود که مرا تشویق کرد این همه حرف بزنم. لنین با این شوشی در پوشیدن پالتو به من کمک کرد.

«شما باید گرمتر از این لباس پوشیده، اشتراکات نیست، شما به مراقبت نیاز دارید. سرما نخورید. خدا حافظ.»

و دست مرا محکم فشرد.

بازتکثیر دو سند تاریخی

زنان نیمی از آسمان را بر دوش دارند

استاد زیر به مبارزات انقلابی علیه ستم بر زن و نقش زن در چین مربوط می شود که در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۷۳ انتشار یافتند. سرمقاله هشت مارس ۱۹۷۳ «روزنامه مردم» به ویژه مقاله ای مهم در مبارزه درونی حزب کمونیست چین بود. یک جریان روشنفکری محافظه کار که از حمایت جناح راست حزب برخوردار بود، معتقد بود که مسئله رهایی زن در چین سوبالیست حل شده است. جناح چپ، این ادعا را تلاشی در جهت انکار مبارزه طبقاتی و احیای سرمایه داری می یافت. فراخوانهایی در اواسط سال ۱۹۷۲ در جهت جلب توجه همگان به مسئله زن در جراید به چاپ رسید. سرمقاله هشت مارس ۱۹۷۳ بتوان سند مهمی در ضد حمله انقلابی بکار رفت و به احیای جنبش زنان کمک کرد. *

زنان کارگر نیروی انقلابی عظیمی هستند. (۱۹۷۳)



نویسنده ست راست
زنان جوشکار

نویسنده چپین؛
زنان در برنگاده
تولیدی روستایی



امروز هشت مارس، روز بین المللی زنان کارگر است. جنبش شکرهمند زنان کارگر جهان است که در امر مبارزه با یکدیگر متحدند. احترامات عمیق خود را تبار زنان انقلابی همه کشورها و تشریفات مسیانه خود را تبار زنان کارگر تمام ملتها در کشورمان می کنیم.

زنان نیروی عظیمی در تمام جبهه های انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم هستند. طلی انقلاب کبیر فرهنگساز پروتاریایی، توده های زنان در مناطق شهری و روستایی (متجمله آنها که به قدرت در فعالیتهای سیاسی شرکت می کردند) نقشی فعال در مبارزات سرکشانیه بین دو خط و تکیه خط رویزیونیستی، بازی کردند. زنان تا پیش از این در چنین مقیاس و به این وسعت بسیج نشده اند؛ آگاهیهای نسبت به مبارزه طبقاتی و مبارزه بین دو خط به تدریج رو به افزایش است؛ شمار کثیری از فعالین به این نیرو پیوسته اند و بسیاری زنان برجسته پا منشا کارگری و روستایی به رهبری تشکلات مختلف چه در سطح ملی و چه در سطح محلی رسیده اند.

زنان در جنبشهای توده ای «صنعت باید از تاجین بیاموزد» و «کشاورزی باید از تاجین بیاموزد» نقش شایسته «تیمه دیگر» را ایفا کرده اند. اکثریت عظیم زنان شهری خود را از قید خانه هایشان رها ساخته اند تا در کارهای جامعه و کارهای تولیدی شرکت کنند و در موسسات تولیدی «هفت ماهه» کار کنند. تعداد زنان کارگر و زنان عضو حزب به نحو قابل توجهی افزایش یافته است. زنان در بسیاری مناطق روستایی نیروی کار عمده را تشکیل می دهند. بسیاری تشکلات زنان امثل «تیمهای کاری هشت مارس»، «گروههای هشت مارس در راه آهن»، «دسته های دختران اراده آهنین» و «هنگ های زنان سرخ» به نیروی حارث اتحاد ای در عرصه های صنعت و کشاورزی تبدیل شده اند. زنان در عرصه های بازرگانی، مالی،



وینا، لهرن نظامی علیه امپریالیسم آمریکا



یگ زن کرد در تظاهرات ۸ مارس، روز جهانی زن

جدی برای مطالعه و بررسی بسیج شوند تا بتوانند به نقد همه جانبه جوهر خط رویزیونیستی لیوشاژویچی و سایر نیرونگهای مارکسیست راستین را از دروغین تشخیص دهند. و آگاهی شان را در مورد چگونگی پیشبرد خط انقلابی پرولتاری بالا ببرند. یا به پای پیشبرد کارزارهای ضد رویزیونیسم و اصلاح سبک کار، لازم است برای ارتقای سطح شور و شوق سیاسی و کاری زنان، درگ بیشتری در مورد اوضاع سیاسی و موقعیت سیاسی داخلی و بین المللی و موقعیتهای جدید زنان در عرصه های گوناگون به آنها ارائه شود. زنان انقلابی نه تنها باید به انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در کشور خود بلکه به مبارزات انقلابی مردم و زنان کلیه کشورها نیز توجه کنند. آنها باید منافع سرزمین

میان دو خط، بهره گیری از مارکسیسم، لنینیسم، اندیشه ماتوکه دون در آموزش دادن توده زنان، از بین بردن بقایای نفوذ خط رویزیونیستی لیوشاژویچی و سایر نیرونگهای سیاسی در کار در میان زنان، و بسیج زنان در شرکت فعال در مبارزه میان دو طبقه، دو راد، و دو خط، بدون مد نظر قرار دادن مبارزه طبقاتی و مبارزه میان دو خط، نمی توان به امر زنان پرداخت و آن را درگ کرد. بدین ترتیب، پیشبرد جنبش زنان در یک مسیر صحیح نیز غیر ممکن خواهد بود. انتقاد از رویزیونیسم و اصلاح سبک کار اکنون مهمترین وظیفه کل حزب و کشور است. پیشبرد صحیح این وظیفه کلید پیشبرد صحیح وظایف در کلیه بخشهای کاری و مناطق کشوری است. در زمینه مسائل زنان نیز اردوئیهای در دستور کار قرار دارند. توده زنان باید بطور

فرهنگی، آموزشی، بهداشتی و غیره (متجمله بعنوان تعداد زیادی از «دکترهای پا برهنه») به موقعیتهای نوینی در زمینه خدمت به خلق دست یافته اند. زنان رزمندگی میلشیا در دفاع از سرزمین سوسیالیستی مادری شان ادای سهم کرده است. توانان انقلاب کبیر فرهنگ پیرولتاریایی، زنان کارگر تمام ملیتها را آبدیده کرده، باعث پیشرفتهای نوین جنبش زنان در چین، و تغییرات عظیم در دیدگاه زنان شده است. رهایی زنان، بخش لاینفکی از امر رهایی پرولتاریاست. موفقیت انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم بدون مشارکت فعال زنان که تیمی از جمعیت را تشکیل می دهند، غیر ممکن است. به همین سان، رهایی زنان نیز بدون پیروزی پرولتاریا غیر ممکن است. وظایف اساسی جنبش زنان عبارتند از درگ مبارزه طبقاتی و مبارزه



زنان بودا نظامرات علیه سن فرهنگی ژوئیسیتی مردسالار



نهاده اند. این خود تبارز سهم رهایی زنان چین و نشانه برتری نظام سوسیالیستی است. شماری از کادربهای زن خود را در مبارزه انقلابی دراز مدت آبدیده کرده و مجرب شده اند. آنها از جمله دارایی های پراورش انقلاب هستند. کادربهای بیشتری از میان زنان باید آموزش ببینند تا بتوان پیشرفت شده های زنان را بهتر رهبری کرد. کادربهای رهبری در تمام سطوح باید درصد معینی از زنان را در صفوف خود جای دهند و بگذارند که این زنان در کوران مبارزات بزرگ آبدیده شوند؛ باید آنها را جسورانه وارد کار کنند؛ با مصیبت تمام آنها را آموزش دهند، و در جهت پیشرفت هر چه سریعتر، قابلیت های شان را رشد دهند.

برای تواناتر کردن زنان جهت مشارکت در فعالیت های سیاسی، تولیدی، کاری و

قائل می شود را نمی توان به یکباره و بطور کامل از بین برد. غلبت از آموزش کادربهای بیشتری از زنان، پرداخت دستمزد نام برابر به زنان و مردان در ازای کار برابر در مناطق روستایی، جلوگیری از استخدام زنان کارگر در برخی کارخانه ها، و وجود سئوهای قنودالی در ازدواج، همگی بازتاب آن ایده های کهن است. لازم است که مبارزه ای درازمدت علیه آنها برآه بیفتد و زنان، دیگر بعنوان انسانهای فروخته محسوب نشوند. زنان و مردان باید در ازای کار برابر، دستمزد برابر دریافت کنند. هیچ کارخانه ای نباید هنگام استخدام نسبت به زنان تبعیض جنسی قائل شود. ما باید سنتها و ایده های کهن در مورد ازدواج را به دور اندازیم و معیارهای نوین سوسیالیستی را به جایشان بکار گیریم.

شمار کثیری کادر از میان زنان، کام پیش

مادری و نیز تمام دنیا را مد نظر بگیرند. آنها باید اشتراک سوسیالیسم پرورشی را بنمایش گذارند و به نوبه در آسرها می نوع بشر سهم بگیرند.

پیسروزی انقلابات دمکراتیک و سوسیالیستی در چین، مسیر گسترده ای را پیش پای زنان نهاده است. زنان و مردان از موقعیتی برابر در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و در زندگی خانوادگی برخوردارند. اما باید توجه داشت که چین مدت دو هزار سال تحت حاکمیت قنودالی قرار داشت؛ و طبقات استثمارگر، عقاید تبعیض گرایانه و ریشه دار خود نسبت به زنان را بر جای گذاشتند. آنها به زنان بشایه برده و زائده برخورد می کردند. امروزه طبقات و مبارزه طبقاتی کماکان در جامعه ما وجود دارند. بقایای ایده های کهنی که نسبت به زنان تبعیض جنسی

تصمیمات کمیته مرکزی

حزب کمونیست چین:

مردم چین امپریالیسم ژاپن را پس از هشت سال مبارزه شکست دادند. اکنون دو سال و نیم است که آنها جنگ رهاپیش خلق را به پیش می برند و به پیروزیهای بزرگ و بی نظیری دست یافته اند. رژیم ارتجاعی گومیندان را می توان تا تقریباً یک سال دیگر سرنگون کرد. این پیروزیها با اتکا، بر رهبری صحیح حزب، مهارت های رژیمش ارتش رهاپیش خلق، و مبارزات سخت توده های مردم حاصل شده اند. زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند، در این میان نقش بزرگی ایفا کرده اند و به نیروی الهام بخشی در شکست دشمن و ایجاد چین نوین تبدیل شده اند. کار در میان زنان بیروز از فوریه ۱۹۴۴ به این طرف با موفقیت همراه بوده است. در آن تاریخ، کمیته مرکزی حزب بیانیه «تصمیمات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درباره سنگبری کار در میان زنان در کلیه مناطق پایگاهی ضد ژاپنی» را منتشر ساخت. این تصمیمات ست صحیح پیشبرد کار در میان زنان در مناطق آزاد شده را معلوم کرد. در هر جا که این تصمیمات بعمل درآمده، تغییرات قابل توجهی در کار در میان زنان بوجود آمد. زنان روستایی در مناطق آزاد شده بیش از پیش در صنایع دستی، فعالیتهای اقتصادی، مکتب و کشاورزی، و در پشت جبهه در جهت برطرف کردن نیازهای جبهه با تمام قوا بیخ و سازماندهی شدند. در زمینه اصلاحات ارضی، در تمام مناطق آزاد شده، زنان بیش از پیش بیخ شدند تا در امر تقسیم اراضی و از بین بردن فئودالیسم فعالانه شرکت کنند. در آن نواحی که اصلاحات ارضی اکنون بطور کامل اجرا شده است، تحولات اساسی در مناسبات طبقاتی در روستاها محسوس بوده، زمین میان زن و مرد، و پیر و جوان، تقسیم شده است؛ زنان از طرف ناحیه یا روستای خود، شایسته اند؛ به مقام رهبری روستا یا معاون رهبری روستا برگزیده شده و یا در سطوح بالاتر از روستا

یابند و کارشان به گونه ای پیشرفت حاصل کند که بتوانند بعنوان دستیار یا کفایت کمیته های حزبی امر زنان را به پیش ببرند، و بعنوان تشکلاتی رزمده توده های زنان را بسیج کنند. شمار معینی از کادراها باید مسئولیت یابند که امر زنان را به پیش ببرند؛ باید بیاسوزند که پیشبرد این کار به نحو احسن در حقیقت به تبع انقلاب است؛ باید بر ایده غلط تغییر چنین کاری خط بطلان کشیده شود. هنگام برنامه ریزی کارهای اصلی، توجه به مسائل زیر ضروری است: توجه به خصوصیات ویژه زنان، و اتخاذ تدابیر مناسب و اعمال سیاست بسیج زنان مردان دوشادوش یکدیگر. صدر مائو گفت «زمانه عوض شده است. امروز زنان و مردان با هم برابرند. هر کاری را که وقتی مرد می توانند انجام دهند، وقتی زن نیز می توانند انجام دهند» صدر مائو همواره و مکررانه زنان را تشویق می کرد. زنان کشور ما باید مسئولانه ترین انتظارات رهبر کبیرمان را برآورده سازند. آنها باید بلند نظر باشند؛ سخت مطالعه کنند؛ و هر روز سهم بیشتر و تازه تری در امر انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی بازی کنند.

۸ مارس ۱۹۴۴

مغالطاتی، ضروری است به آنها کمک شود تا به مسائل و مغالطاتی نظیر ازدواج، خانواده و آموزش کودکان از زائره ای پرورشی برخوردار شوند و نفوذ ایده های بورژوازی و فئودالی در این مورد را پس بزنند. باید به خصوصیات ویژه زنان و برطرف کردن مشکلات خاص آنها توجه شود. باید مهدکودکها، کودکستانها، و شیرخوارگاه ها به خوبی اداره شوند و به امور مربوط به زایمان و نگهداری از کودکان بطور مناسبی توجه شود. باید ازدواج دیرهنگام، و برنامه تنظیم خانواده تشویق شود. و زن و مرد باید به مشارکت در کارهای خانه ترغیب شوند. همانطور که لنین به ما آموزش داده، بسیار مهم است که «زنان را به عرصه کار تولیدی اجتماعی وارد کنیم؛ آنها را از «پردگی خانگی» رها سازیم؛ از انقیاد حرفت کننده و حفاظت یار در زمینه های ایمن و ازلی آشپزخانه و بچه داری آزادشان کنیم».

کمیته های حزبی در تمام سطوح باید به امر زنان توجه کنند و آنها را از نظر سیاسی و ایدئولوژیک، استوارانه رهبری کنند. باید برخی از اعضای این کمیته ها مسئولیت پیشبرد این کار را بعهده بگیرند. تشکلات زنان در تمام سطوح باید تحکیم

يك شكل از کارزار جمع آوری کمک مالی چنین است که

جنبش انقلابی اترانسینوالیستی،

اقتدار گوناگون را فرا می خواند که

نیمی از دستمزد روزانه خود

را به این کار اختصاص دهند. اگر چه سطح دستمزدها

در کشورهای مختلف بشدت نابرابر است،

اما چنین کاری بیان تعهد به امری مشترک است

یعنی هرکس به يك نسبت

برای تأمین مالی انقلاب، مایه می گذارد.

مهم نیست که در کجای شبکه تار عنکبوتی امپریالیسم

به دنیا آمده است.

برای جنبش انقلابی اترانسینوالیستی کمک مالی جمع کنید!

درباره کار در میان زنان در روستاهای مناطق آزاد شده (۱۹۴۸)

به بالا بردن شمار اعضای زن حزب توجه خاص نمود. در مناطق آزاد شده جدید باید به آموزش کارهای محلی زن نیز توجه خاص نمود. کلیه سطوح مدارس و کلاسهای آموزشی حزبی که توسط حکومت برپا شده اند باید کارهای زن را بطور نقشه مند آموزش دهند. سازمانهای حزبی و بخشهای ترویجی در کلیه سطوح باید آموزش و پرورش کارهای زن را در برنامه کار خود بگنجانند. خود کارهای زن نیز باید تحت رهبری و هدایت حزب بطور هدفمند و با شور و شوق کار کنند؛ محکم به کار خود بچسبند؛ و متحضر و کارا تر شوند. آنها باید تئوری، سیاست و معلومات عمومی، و معلومات و تخصصهای تولیدی را بطور جدی فرا گیرند؛ در انتقاد و انتقاد از خود پیشگام شوند؛ بر ضعفهایی که باخطر زن بودن نصیبشان شده فائق آیند؛ قاطعانه به دیالیز پیشبرد و تقویت امر خدمت به خلق باشند. اینها شرایط پایهای ای برای تبدیل شدن به یک کارورزن هستند حزبی است.

حزب باید بیش از پیش ایدئولوژی قهرمانی را به برای مرد ایزد قائل می شود و زن را پست می شمارد، چه درون و چه بیرون حزب از بین ببرد؛ باید ایده غلطی که کار در میان زنان را از سایر فعالیتهای جدا می کند و گرایش که می خواهد کار در میان زنان را به شیوه ای مجرد و انتزاعی به پیش برد، تصحیح کند. تشکیلات حزبی در کلیه سطوح باید امر آموزش مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دن را تشدید کنند و آن را به پیشگام پیشبرد کار در میان زنان بیش از تشکیلات حزبی ببندند. آنها باید دیدگاهشان را کاملاً توده ای کنند، درگشان را از سیاست حزب در مورد جنبش زنان بالا ببرند، و بر پی قازنی و آتارشی در کار در میان زنان غلبه کنند. آنها که در این عرصه کار می کنند باید مرتباً در پی تشخیص سبز از ناسر برآیند؛ مستقیم به میان توده ها نفوذ کنند؛ از انجام کارهای سخت شانه خالی نکنند؛ و با تمام فکر و احساس خود، به کمک توده زنان بشتابند و جنبش زنان را رهبری کنند و به پیش برانند.

توجه: در سده قرن از کتاب «کار زنان: زنان و حزب در چین انقلابی» (نشره دلیا وارین، لندن، انتشارات کالکس اند وایسن، ۱۹۷۱) باز تکثیر شده اند. همچنین راجع کنید به «راهی زنان در چین» نشره گلروی بیرویل.

مشارکت زنان در عرصه های سیاسی و فرهنگی و فعالیتهای اقتصادی (که همبسترشان تولید است)، جلوگیری می کنند از بخشکاتیم. نباید چنین انگاریم که وقتی زنان در تولید شرکت کنند دیگر بقایای فئودالیسم در جامعه که هنوز آنها را محدود می کند، به یکباره از بین می رود و دیگر احتیاجی به کار بیشتر نیست، عمل کردن بدین شیوه غلط است؛ در حقیقت منافع ویژه زنان را نادیده می گیرد. در روند تولید، در جلسات توده ای و در تشکلات توده ای، کلیه دهقانان باید مرتباً در زمینه برابری دو جنس، و نقد تفکر، فشارها و ستمهای فئودالی، آموزش ایدئولوژیک ببینند. باید به این متذکر شد که تمامی رنجبرهای فئودالی که بر دست و پای زنان پیچیده شده، باید پاره شوند، شمار اندکی عناصر عقب مانده کماکان بر ستمهای فئودالی پای خواهند فشر و زنان ستم خواهند کرد؛ با آنها باید مبارزه کرد. اما باید توجه داشت که مبارزه با آنها مبارزه ایدئولوژیک میان دهقانان است و اساساً از مبارزه طبقاتی یا سلاکین فئودال متفاوت است.

در انطباق با الزامات تکامل اوضاع انقلابی کنونی، گروه بزرگی از کارهای حزبی و غیر حزبی زنان باید آنگنان آموزش جسورانه ای ببینند که با توانایی کامل بتوانند هر مسئولیتی را بپذیرند و صفوف سایر کارها در تشکیلات زنان را در تمامی سطوح تشکیل کنند. سایر کارهای زن و مرد که توانایی های برابری دارند نیز باید بدون هرگونه تبعیضی از این چنین آموزش و مهارت برخوردار شوند. به علاوه به علت سوقیت ویژه کارهای زن، باید توجه بیشتری به بالا بردن سطح سیاسی، تئوریک و فرهنگی و قابلیتهای کاری آنان میندول شود. برای کمک به حل مشکلات ویژه این کارهای زن، شیرخوارگاهها و مهدکودکهای باید برپا شوند، و گروههای کمک متقابل در میان کارهای زن برای نگهداری از کودکان ایجاد شود. این کار نه تنها از بار روی دوش این کارها خواهد گشت، بلکه نخستین گام در جهت نگهداری جامعه از کودکان خواهد بود. آموزش کارهای زن کارگر جدید در مناطق روستایی بویژه آنها که از قبل مسئولیتهایی بعهده داشته اند، باید بهبود یابد. آنها باید صبورانه آموزش ببینند، و پیگیرانه تشویق شوند. در این زمینه باید

به مقام کار ارتقاء یافته اند. زنان از خود، هشیاری و شور و شوق فزاینده ای نشان می دهند. در نتیجه، تحولی اساسی در سوقیت سیاسی و اقتصادی و خانوادگی زنان، و در جامعه ایجاد شده که راه و راهی کامل آنها را گشوده است.

کل حزب، همه کارهای درگیر در کار در میان زنان، و سایر فعالیتهای زن باید بدانند که در حکومت دمکراتیک نوین، قوانین اساسی، تحریر کننده و التیاف آور جامعه کهن علیه زنان، رخت بر می بندد، قوانین نوینی که برابری دو جنس را در عرصه های سیاست، اقتصاد و جامعه تضمین می کند در نخستین دوره حکومت دمکراتیک نوین وضع شده و یا در حال وضع شدن است. اما مسئله اصلی، اجرای این قوانین است. سنت ارتجاعی ارزش دادن به مرد و حقیر شمردن زن به جامعه کهن تعلق دارد. علیرغم اینکه در حال حاضر، حقوق زنان در قانون رعایت شده، اما انواع ستمهای استبداد فئودالی، بویژه وابستگی اقتصادی زن به مرد و ایجاد منابع در راه ورود زنان به عرصه های مختلف کاری و حتی حقیر شمردن زن به اشتغال، راه را بر دستیابی سریع زنان به حقوق خویش بسته است. بنابراین برای دستیابی زنان به حقوقشان باید کار کنیم.

از آنجا که اصلاحات ارضی به انجام رسیده است، کلیه مسائل مربوط به زنان باید در انطباق با سیاستهای صحیح حکومتی محلی و رهنمودهای مربوط به مسائلی که از دوران اصلاحات ارضی باقی مانده، حل شوند؛ تا شور و شوق آنها به شرکت در فعالیتهای تولیدی را تضمین کرده و ارتقاء دهد. احکام دولتی جهت تضمین سهم زمین برای زنان باید اجراء شوند. متگاسمی که زمین به خاتوار تعلق می گیرد باید تذکر داده شود که زن و مرد خانواده از حقوق مساوی نسبت به آن زمین برخوردارند. تمام افراد خانواده از حقوق دمکراتیک نسبت به مالکیت مشورت برخوردارند. در صورت نیاز، باید سند زمین برای زنان بطور جداگانه صادر شود، در عین حال باید دوره نه چندان کوتاهی، به کار تبلیغی و آموزش در بین دهقانان پرداخت تا زن و مرد کاملاً اهیت محافظت از حق زمین برای زنان را بفهمند.

ما باید بطور هدفمند و گام به گام ریشه های تفکر، و فشارها و ستمهایی که زن

شکافتن پرده های ظلمت در افغانستان



نشریه «شکافتن»
ارگان حزب کمونیست افغانستان

خوآشتند و نه می توانستند پتانسیل توده ها را به حداکثر رها سازند و جنگی را برآه بیندازند که نه فقط ارتش اشغالگر، بلکه مناسبات کهن ستمگرانه ای که بر دوش توده ها سنگینی می کند را آماج قرار دهد. در عوض، این نیروها به امپریالیسم آمریکا و دولتهای ارتجاعی منطقه روی آورده و به ابزار رقابت های امپریالیستی بدل شدند.

در سال ۱۹۸۹، شوروی سرانجام مجبور به ترک افغانستان شد و یک حکومت چند پایه را بر جای گذاشت که آن نیز در سال ۱۹۹۲ سقوط کرد. تسخیر گاسل کابل توسط نیروهای ائتلاف اسلامی، صرفاً بمعنای آرایش جدیدی از ارتشهای حاضر در میدان نبود. خونین افغانستان به نیروهایی که حکومت جدید را تشکیل می دادند از همان آغاز با درگیرهای درونی مواجه شدند و بالاخره در سال ۱۹۹۶ توسط نیروی جدید التاسیس بنام طالبان که یک جریان تحت الحامیه آمریکا بود، از قدرت بریز کشیده شدند. اما این بمعنای پایان برخوردهای جنگ سالاران ارتجاعی نبود.

هر گاه که منطقه ای به اشغال هر یک

به قلم: م. ن. چام

در یک تهاجم نظامی بزرگ در ماه اوت ۱۹۸۸، طالبان موفق شد «ائتلاف شمال» را از بخشهای بزرگی از کشور که قبل از کنترل آنها بود، بیرون ببرد. این عملیات با وجودی که مناسب قوا را عمیقاً تغییر داد، اما مسائل موجود گمانکنان فیصله نیاخته است. کمی بعد امپریالیتهای آمریکایی علیه پایگاه اسلام بن لادن - یک مخالف رژیم سعودی - که در منطقه خوست افغانستان پسر میرد، هست به یک حمله هوایی زدند. امپریالیتهای آمریکایی علت این کار را نقابهای پمپ گذاری در سالنهای های خود و شرق آفریقا نامیدند. این عملیات جهت ادب کردن کودکی بود که خود ایالات متحده و بخصوص سازمان سیا ساخته و پرده خفته بودند. خود آمریکایی ها بودند که اسلام بن لادن را به مقام مشرین عامل سرباز گری در جنگ طاووت علیه سوسیال امپریالیتهای شوروی تبدیل کرده بودند. مثاله حاضر با وجودیکه قبل از تغییر و تحولات اخیر نگاشته شده، اما گمانکنان جوانب بسیاری از صحنه سیاسی امروز افغانستان را روشن می کند - جهانی برای فتح

برای بسیاری از ما، قاضیه افغانستان با جنگ یکسان شده است. حتی پراي آنها که در سالهای قبل از غرض گر کشنده موشک ها متولد شده اند، خونریزی بیست سال گشته جانی برای خاطرات روزهای دور باقی نگذاشته است. در سال ۱۹۷۹، سوسیال امپریالیتهای شوروی برای تحکیم مجدد موقعیت ترکان خود در مقابل اپوزیسیون که در حال رشد بود، دست به اقدامی سرگریز زدند. آنها افغانستان را مورد تهاجم قرار داده و اشغال کردند. بعثت عدم وجود یک حزب انقلابی که بتواند خلق را در جنگ خلق علیه امپریالیسم و فئودالیسم متحد کند، عمدهای نیروهای گوناگون فئودالی و بورژوازی بودند که مقاومت توده ها را سازماندهی و رهبری کردند. چنین نیروهایی نه می

از این نیروها در می آید، دست به تجاوز و کشتار جمعی و اعدام می زنند. اهالی کلیه شهرها مجبور به ترک خانه و کاشانه خرد شده اند. زنان از حضور در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی منع شده اند. در سراسر کشور، مین کاشته اند؛ زیرساخت غذایی و فقدان بهداشت و خدمات اجتماعی بیداد می کند. بیست سال جنگ، افغانستان را ویران کرده است. تقریباً ۱۰ درصد از جمعیت ۱۸ میلیونی کشور جان خود را از دست داده اند؛ تعداد معلولین بیشتر از این رقم است. یک سوم جمعیت کشور در تبعید بسر می برند.

خیلی ها معتقدند که صحنه کنونی افغانستان را به هیچ وجه نمی توان به شکلی انقلابی تغییر داد. اما افغانان نیز مانند هر پدیده دیگر، وحدتی از اعداد است و امکان تغییر انقلابی واقعی آن وجود دارد. دولتهای ارتجاعی منطقه نظیر ایران، پاکستان و عربستان سعودی، پشت این یا آن حزب اسلامی را در جنگ گرفته اند. امپریالیتهای آمریکایی، اروپای غربی و روسی برای تأمین سرد و قدرت خویش، از عقب مانده ترین عناصر در افغانستان پشتیبانی می کنند و به آنها اسلحه می دهند. سالیان سال رقابتهای امپریالیستی، کشمکشهای منطقه ای و تضادهای بین جنگ سالاران مختلف، شرایطی را شکل داده که اینک هیچ کدام از این نیروها قادر نیستند بطور موثر سلطه خود را اعمال کنند. آنها به توده ها بعنوان گوشت دم شوب در جنگهای بی پایانشان نیاز دارند. اما منافع اکثریت عظیم خلق، بنیاداً با ساختار نیمه فئودال، نیمه مستعمره ای که این نیروها از آن دفاع می کنند، تضاد دارد. سالهای طولانی جنگ که تحت حاکمیت ایشان به پیش رفته، ماهیت واقعی

اسلام، دین غالب در افغانستان است. سنی ها اکثریت هستند که این شامل پشتونها، تاجیکها و ازبکها می شود، حدوداً ۲۰ درصد اهالی، منجمله در هزاره جات، شیعه هستند. شاخه های درونی سنی و شیعه، همچون اسماعیلیه نیز پیروانی دارند؛ اقلیتهای کوچکتری از سیکها و هندوها نیز در افغانستان موجودند.

به قدرت رسیدن ائتلاف اسلامی

بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان در فوریه ۱۹۸۹، نشستهای فشرده ای بین جنگ سالاران، مقامات دولتی، عربستان سعودی، ایران و پاکستان و ماسواون محققین کشورهای اسپرالیسی برقرار شد. تمامی آنها خواهان حل مسئله یگانه ای بودند که به بهترین نحو مناقشان را حفظ کند. حکومت طرفدار شوروی به ریاست نجیب الله، که از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲ درام داشت، قانده یک پایه اجتماعی قوی بود. ارتش او قادر نبود در سراسر کشور، قدرت خویش را تحکیم کند. جبهه های ایوژیسیت، بخشهای عمده مناطق روستایی را تحت کنترل خود داشتند. اما نیروهای مسلح آنان بر اساس طایفه و ملیت تقسیم شده و فاقد یک رهبری مشترک بودند.

مجاهدین طرفدار آمریکا (۱۳) که بعد از خروج نیروهای شوروی، عاجز از تسخیر و حفظ شهرهای مهم بودند، ضعیف تر از آن بودند که بتوانند به تنهایی قدرت را کسب نمایند. تحت نظارت حکومتهای منطقه، ائتلافی از برخی نیروهای اسلامی شکل گرفت و در سال ۱۹۹۲ با همکاری شوروی و نیروهای هوادارش، نجیب الله از حکومت بریزر کشیده شد. این کسب قدرت نسبتاً مسالمت آمیز صورت گرفت و نیروهای اسلامی بر آن نام «انقلاب اسلامی» نهادند.

حکومت جدید، ائتلافی بود از نیروهای که نمایند و مناطق سیستم تیمه فتوال تیمه مستقر بودند. تسخیر قدرت توسط آنها با کارزار ترور علیه توده ها، بیروژ زمان همراه شد تا مردم را به زور مطیع سازند. حکومت دست بسوی کمکهای خارجی دراز کرد و خواهران برگرداندن اراضی به زمینداران باز شد. بعلاوه، ائتلاف حکومتی نه تنها شامل کلیه ارشدهای موجود در صحنه نبود بلکه حتی ترواست اختلافات درونی خود را رفع کند. از همان ابتدای کار، جناح های گوناگون ائتلاف ای محتملی برپا کردند و برای کسب سهم بیشتری از قدرت، به جنگ رو کردند. کابل و مناطق اطراف آن که در زمان اشغال شوروی از جنگ دور بود، به میدان مرکزی شری تبدیل شد.

را در خود گرد آورده بود، باقی ماند. در سال ۱۹۷۸ روتیزینستهای «حزب دمکراتیک خلق افغانستان» که نمایند سرمایه پیروگراتیک - کمپرادور هوادار شوروی بود، با یک کودتا قدرت را گرفت. نقطه تمرکز این کودتا در شهرها بود. حزب دمکراتیک خلق از در جناح تشکیل شده بود: «پرچم» و «خلق». ایشان به ثبات از اشغالگران شوروی بر کشور حکمرانی می کردند. (۱) تحت حاکمیت تحت الحایه شوروی، هزاران نفر از نیروهای دمکرات انقلابی زندانی شدند و بقتل رسیدند؛ شکنجه به پندیده روزمره بدل شد؛ و هلیکوپترهای شوسدار روسی، روستاها آمریکاکنها در جنگ ویتنام را در روستاها بکار می بستند و ماسوریتهای تعلیق و نابره کردن را به اجراء گذاشتند.

افغانستان، قالی رنگارنگی از ملتها، مختلف و اقلیتهای ملی گوناگون است. پشتونها بزرگترین اقلیت هستند که حدود ۴۰ درصد از کل اهالی را شامل می شوند و اکثراً در مناطق جغرافیایی و غربی زندگی می کنند. تاجیکها نیز یک اقلیت ملی بزرگ هستند. اقلیتهای ملی کوچکتر عبارتند از ازبکها، هزاره ها، ترکمنها، بلوچها، نورستانیها و گروههای کوچک دیگر. اکثر گروههای نومی در کشورهای همسایه نیز هم زبانان و هم فرهنگ های خود را دارند. زمانی که عمدتاً مورد استفاده قرار می گیرد زبان دری است.

به لحاظ تاریخی، پشتونها ملت غالب بوده اند. تشکیل دولت مرکزی تحت سلطه بریتانیا، با رشد قدرتشده شورویسم همراه بود. این امر سرچشمه تضاد دائمی بین پشتونها و غیر پشتونها که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، بوده است. نه تنها بسیاری از زمینهای مزروعی و مراتع که به قبیله ها و طایفه های غیر پشتون تعلق داشت و اختیار پشتونها قرار گرفت، بلکه حتی بسیاری از زنان و مردان هزاره به برزگی آنها درآمده اند. (پرو داری بطور رسمی بعد از استقلال ملحق شده بود؛ «افغانی» نمودن کشور با تغییر سبلیک نام کشور به افغانستان و تغییر اساسی جغرافیائی محلی به اساسی پشتو همراه بود. (۲) «چرا که مردم بومی، پشتونها را افغان می نامند.» در بیشتر دوره های تاریخ معاصر، پشتونها مقام های عالیتریه دولتی منجمله مقام های نظامی را در انحصار خود داشته اند. (۳)

در عین حال، طبقات حاکمه پشتون نیز وابستگیهای طایفه ای گوناگون داشته و پناسرین خودشان هم متحد نیستند. تضادهای بین این طایفه ها منبع تفاهری مداوم میان احزاب اسلامی پشتون قبل و بعد از اشغال شورویها بوده است.

جنگ سالاران و ازبایانسان را افتاء کرده است. دیگر مشکل بتوانند توده ها را در جنگ به خاطر منافع ارتجاعی خویش بسیج کنند. بعلاوه، در افغانستان یک حزب پیشاهنگ وجود دارد: حزب کمونیست افغانستان. این حزب که از اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی سوسیالیستی است، بر مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم استوار است. این عامل حیاتی می تواند تضادهای انفجاری جامعه را شتاب بخشد، به پروسه تغییر انقلابی جامعه دامن بزند و آن را رهبری کند.

برخی زمینه ها

افغانستان کشوری نیمه فتوال، نیمه مستعمره است که تا قبل از جنگ علیه شوروی، ۸۵ درصد اهالی آن در روستا کار و زندگی می کردند.

تاریخ معاصر افغانستان با استعمار بریتانیا در قرن نوزدهم آغاز می شود. به دنبال در جنگی که میان انگلیسی ها و مردم افغانستان درگرفت، بریتانیا دست به ایجاد یک دولت مرکزی زد تا مشابه منطقه حائل بین اسپرالتوری روس و هند مستعمره آن زمان عمل کند. این دولت مرکزی فتوال - مستعمراتی از طریق سرکوب وحشیانه شورشیهای متعدد و به انقیاد کشیدن قبیله ها و گروه های قومی گوناگون تأسیس شد. لازم به توضیح نیست که این دولت، اقامی در راه رفیع ساختار فتوالی کشور انجام نداد.

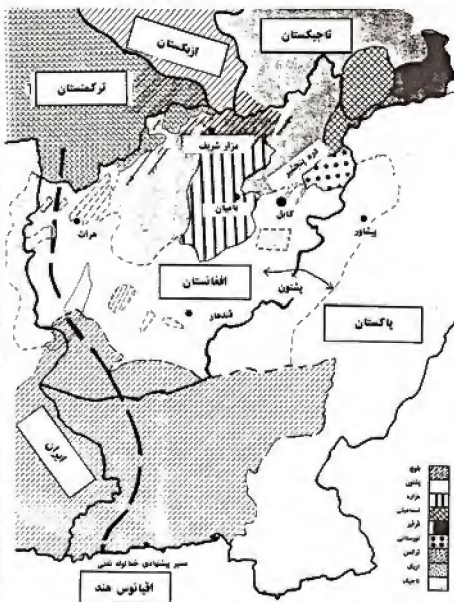
بعد از اعلام استقلال از بریتانیا توسط شاه امان الله خان در سال ۱۹۱۹، تا حدودی در به روی سرمایه خارجی گشوده شد و تلاتهای نیم بندی بری رقم در فتوالیسم صورت گرفت. بریتانیا این کار را تأیید نکرد و به حمایت از ایوژیسیت فتوالی پرداخت که بالاخره در سال ۱۹۲۹ به سقوط امان الله خان انجامید.

بعثت تضعیف کنترل بریتانیا در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، حکومت افغانستان در اواخر دهه ۱۹۵۰، روابط مستحکمی با حاکمان نوین شوروی برقرار نمود. یعنی با سرمایه داران نروخته ای که در سال ۱۹۵۵ سوسیالیسم را در شوروی سرنگون کرده بودند. طبقه کمپرادور پیروگرات که توسط سرمایه های شوروی حمایت می شد، قدرت گرفت. اما همزمان، ارتباطات با غرب نیز حفظ شد. افغانستان بار دیگر به یک منطقه حائل تبدیل شد؛ اما این بار بین شوروی و دولتهای تحت الحمایه آمریکا در منطقه که در «پیمان سنتو» گرد آمده بودند. در این دوره، حجم سرمایه گذاریهای خارجی پایین بود؛ و دولت همچنان به شکل یک پیروگراتی مشترک که قدرتهای فتوالی محلی مختلف

شوند، با شعار حفظ امنیت راه ها و مبارزه علیه دزدان سرگردان به صحنه نهادند و پرچم مبارزه علیه فساد را برداشتند. با پیوستن «طلیحه ها» به مبارزه، مدارس دینی خالی شد. کسی بعد، طالبان به دروازه های کابل رسید و سرانجام در سپتامبر ۱۹۹۶، آن شهر را اشغال کرد. طالبان برخاسته از دل نیروهای بنیادگرای طرفدار آمریکا و از شاخه اسلام وهابی است. این نیرو، شورویست پیشرو را نمایندگی می کند. (۷)

پیشروی سریع نیروهای طالبان پشنا بخاطر همکاری با فرار پخشهای مختلف مجاهدین بود؛ و نیز به علت این واقعیت که پخشهایی از ارتش و یوزگراسی رژیم وابسته به شوروی که بسیاری از آنها پشتون بودند به طالبان پیوستند. طالبان سرانجام در مناطق شمالی افغانستان بعد از نیروهای سخت، توسط اتلانی که سابقا با یکدیگر در جنگ بودند، متوقف شد. این جریان که اشتغال شمال نامیده می شود شامل «جمعیت»، «شورا»، جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت است. دو صلب پندبهای کنونی، امپریالیسم آمریکا از طریق پاکستان و عربستان سعودی، طالبان را از نظر نظامی و مالی پشتیبانی می کند. اسیران پاکستانی در جنگ به نفع طالبان دستگیر شده اند. و مقاصد عالیه نظامی پاکستان نیز به نیروهای طالبان کمک می کنند. محوری که از روسیه و فرانسه تشکیل شده، بهمار ایران هند و جمهوریهای آسیای شوروی سابق از اشتغال شمال پشتیبانی می کنند. روسها نه تنها به اشتغال اسلحه می دهند، بلکه اسران خود که شناخت زیادی از افغانستان دارند را مجدداً بعنوان مستشار نظامی برای کمک به اشتغال شمال به آنجا فرستاده اند. مناطق نلوز نیروهای ارتجاعی مختلف کمابیش بر مبنای مرزهای ملیش برقرار شده است. نیروهای طالبان عمدتاً در مناطق پشتون و مجاهدین در غرب و جنوب که دو سوم کشور را تشکیل می دهد، مستقرند. تا تابستان ۱۹۹۸، نیروهای اشتغال پخشهای مهمی از مناطق تاجیک، ازبک و هزاره جات در شمال را تحت کنترل خود داشتند.

کفرانس ۱۹۹۶ «انستیتوسی صلح آمریکا» بر سر آینده افغانستان، اعلام کرد که: «منافع قدرتهای همسایه و کمپانیهای نفتی که در منطقه فعالیت دارند، در آن است که به بقای افغانستان کمک کنند.» (آنها افغانستان را کشوری می بینند که فراتر است خط لوله نفت از آن عبیر کند.) (۸) «اترک قانی» از طرف بانک جهانی چنین پیشنهاد کرده که: «آلپه افغانستان نیاز دارد حکومت موقتی متشکل از



نقشه افغانستان با تفکیک نواحی محل زیست گروه های ملی مختلف

نشان داد که نمی تواند در این اتحاد، افعال قدرت کند. حل تضادهای جنگ سالاران مختلف بسیار مشکل بود و هیچکدام به تنهایی نیروی نظامی لازم برای حفظ قدرت سراسری را نداشت. افغانستان از شمال توسط جمهوریهای آسیای مرکزی احاطه شده که بعد از سقوط بلوک شوروی به استقلال ظاهری دست یافته اند؛ و از جنوب با پاکستان هم مرز است. امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی منطقه به فکر توسعه روابط جدید سیاسی و تجاری در این منطقه هستند و به راه حلی جهت پایان دادن به جنگ نیاز دارند.

جریان طالبان کمی بعد از مذاکرات هیئت عالیترتبه پاکستان در ترکمنستان بر سر روابط تجاری بین دو کشور که باید از مسیر افغانستان بگذرد، رو شد. نیروهای طالبان که توسط پاکستان حمایت می

باز یگران اصلی صحنه در این زمان، عبارت بودند از نیروهای اخوانی هوادار آمریکا؛ عبدالرشید دوستوم از جنبش ملی اسلامی که ملیشایی قدرتش ازبک را پشت خود داشت که توسط روسها برچود آمده بود؛ (۹) برهان الدین ربانی از جمعیت اسلامی و رهبر نظامی اش احمد شاه مسعود از شورای نظام که گروه فتوادی کبرادوری در منطقه تاجیک است و با فرانسه، روسیه و ایران بندگانی دارد (۱۵)؛ و حزب وحدت اسلامی طرفدار ایران که یک گروه بنیاد گرای شیعه در منطقه هزاره جات است. (۱۶)

حکومت رقت، توسط ربانی آرتیس، جمهوری و مسعود (وزیر دفاع) رهبری می شد که عمدتاً تاجیکها و نیروهای غیر پشتون را در بر می گرفت. مهره اصلی آمریکا و پاکستان یعنی گلبدین حکمتیار



کارگران ترکمن
در حال جمع‌آوری
پله‌های گرم اویشم

چادروهایشان زشتانی شدند تا مردان غریبه چهره آنها را نبینند، هرکس آداب مذهبی را بطور کامل رعایت نمی کرده، بشدت مورد مجازات قرار می گرفت؛ و ستم به «کمونیست» یا «جاسوس شوروی» بودن می شد. افرادی بودند که بخاطر داشتن یک مجله غربی، نوشیدن کوکاکولا یا «جرمهای» مشابه، یا گلوله‌های آمریکائی به قتل رسیدند. سگتاریسم جبهه مجاهدین نمی گذاشت که جوانان شهری به جنبش ضد شوروی بپیوندند؛ به همین علت بسیاری از آنها مجبور به ترک کشور شدند. آنهايي که به ایران رفتند به تبلیغات «اسلام سرز نمی شناسد» ایران باور داشتند. اما در مقابل، هدف شورویسم سبستاریتیک ضد افغانی قرار گرفتند. در عین حال، آنها شاهد جهشی بودند که حکام اسلامی برای مردم ایران ساخته بودند. بسیاری از آنان ایران را ترک گفتند و باورهای مذهبی خویش را نیز جا گذاشتند.

حتی حین جنگ مقاومت علیه شوروی، نیروهای مختلف اسلامی علیه یکدیگر نیز می جنگیدند. این طواریزی ها که تحت پرچم اسلام صورت می گرفت، از چشم توده ها پنهان نماند. بعد از خروج شوروی از افغانستان، زمانی که ارتشهای جنگ

مقامات مذهبی را که تاریخی با غرب بند داشتند به صف اپوزیسیون حل داد. معرفی سوسیال، امپریالیستها بشباه «کمونیست» و پر همین اساس، والنورد کردن مبارزه ضد امپریالیستی مردم افغانستان بشباه جنگ بین «کمونیسم» یا «سویازان الله» به تقویت احساسات عقب افتاده مذهبی در بین توده ها کمک کرد و باعث تقویت اتوریته فئودالها و روحانیت شد. این مسئله با پشتیبانی کامل امپریالیستها صورت گرفت که از نظر مالی خرج تبلیغات مذهبی را می دادند و از نظر نظامی مجاهدین را بشباه ایزازی در رقابت با سوسیال امپریالیستهای شوروی تسلیح می کردند. در حقیقت کمک مالی آمریکا به این نیروها از سال ۱۹۸۰ با ۳۰ میلیون دلار در سال شروع شد و تا سال ۱۹۸۷ این کمک به ۶۳۰ میلیون دلار افزایش یافت که تا سال ۱۹۸۹ تا همین سطح باقی ماند.

اما زندگی تحت حاکمیت مذهبی چه در تبعید از ایران و اردوگاههای پناهندگان در پاکستان که عمدتاً توسط نیروهای اسلامی کنترل می شدند، چه در مناطق تحت رهبری مجاهدین در داخل کشور، تاثیرات خود را بر جای گذاشته است. زنان، سائلهای متشاد در اردوگاهها و

تکنوکرات ها است که قادر باشد بشباه اتوریته مرکزی عمل کرده و از سقوط کشور جلوگیری کند. امپریالیستها شاید از تقسیم کشور در عمل، و تداوم جنگ ناخرسند باشند؛ اما رقابتهای بین آنها و همچنین تضادهای بین ارتشهای فئودال کمپادوری مختلف که ساخته و پرداخته امپریالیستها هستند، و منافع مختلف دولتهای ارتجاعی منطقه فاکتورهای عمده ای است که باعث ادامه کشمکشها می شود. این مسائل شرایطی را ایجاد کرده که هیچ نیرو و یا ائتلافی ثاکفون قادر به استقرار یک رژیم با ثبات نبوده و خود این مسئله می تواند بر بی نظمی در کل منطقه بیفزاید.

اسلام پناهه جهانی علیه خلق

سائله اسلام بشباه پرچم بسیج توده ها علیه شوروی تبلیغ شد و مورد استفاده قرار گرفت بود. اسلام، ریشه های محکمی بین مردم داشت و ایدئولوژی در دسترس بود که می شد توده ها را حول آن سازماندهی کرد. بعلاوه تلاشهای اولیه «حزب دمکراتیک خلق» در زمینه اصلاحات ارضی که با هدف تقویت بورژوازی کمپادور و وابستگی به سوسیال امپریالیسم انجام گرفت، فئودالها و

سالاران اسلامی وارد شهرها شدند، مغازه های مردم را غارت کرده، کارخانه ها را آوارا کرده، توده های شهری را از منابع درآمد خود محروم ساخته و مزه تلخ «حاکمیت الهی» را به آنان پخشادند. به همین جهت، باید اجرای احکام ناب بنیادگرایانه از سوی بسیاری از پیروان اسلام بخصوص طایفان را اضافه کرد. آنها اقدامات مذهبی را در ابعاد بی نظیری از آداب سنتی توده ها به پیش برده اند. یاور توده ها به مذهب و اتوریته های مذهبی در حال شکستن است. بسیاری که هنوز به اسلام باور دارند ضد ملا شده اند؛ آنها از تبلیغات مذهبی خشم و متنفرند. اوضاع بدانجا رسیده که (بقول رفقای حزب کمونیست افغانستان) در بسیاری از جبهه های هزاره و ازبک، نیازی به تظاهر به رعایت احکام و شعانی اسلامی نیست. این تغییر مهمی در اوضاع به حساب می آید. تا همین چند سال پیش، اگر کسی جرات می کرد و از رعایت این احکام سر باز می زد، سند مرگ خود را امضاء کرده بود. حال که مرتجعین مشکلاتی می توانند توده ها را زیر پرچم اسلام بسیج کنند، علناً پدیکدر را به خاطر پندام شیخ اسلام سرزنش می کنند.

دین و تیز سایر باورها و آداب عقب مانده را نمی توان یک شبه جابو کرد. این کار محتاج مبارزه ای طولانی از طریق بسیج توده ها جهت سرنگونی فئودالیسم و امپریالیسم در زیربنای روحی جامعه و حرکت بسوی سوسیالیسم و کمونیسم است. اما اوتش افشالگر سوسیال امپریالیستها که سرپرست دروغین کمونیسم و انترناسیونالیسم را بلند کرده بود، به گنج کردن توده ها کمک کرد و باعث تقویت اسلام شد که پرچم «ملی» را بلند کرده بود. اما عملکرد احزاب اسلامی خود به شکستن ترمه توده ها خدمت کرد، و برای مائونیستها زمینه مساعدتری را برای افشای دروغهای مذهبی و ماهیت طبقاتی سنگتراه حکومت مذهبی، و بسیج توده ها در جنگ خلق علیه حاکم اسلامی و حامیان امپریالیستان فراهم آورده است.

مسئله ملی

در زمان اشغال شوروی، مبارزات خودبخودی توده ها بخصوص در مناطق روستایی، بخشی مهمی از مقاومت بود. بخاطر عدم وجود یک نیروی انقلابی قدرتمند، این مبارزات شکل قومی و قبیله ای یخود گرفت و به شرایطی یاد داد که عناصر ارتجاعی هر منطقه (و ملیت) کنترل مبارزات را در آن منطقه بدست گرفتند. بر مبنای سند مراعاتنامه حزب کمونیست افغانستان، در این دوره مبارزه

علیه اشغالگران بر کلیه تضادهای داخلی شیدتا تاثیر گذاشت و تضادهای ملی داخلی به نحو بارزی پدیدار شد... «در جریان جنگ اهرم اصلی قدرت سیاسی معشنان در دست طبقه حاکمه ملیت پشتون باقی ماند، اما مناطقی وسیعی از سرزمینهای سرود سکونت ملیتهای تحت ستم در دست نیروهای محلی ملیتی افتاد و حاکمیت مستقیم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر آن مناطق پایان یافت.»

یورژوا کیرادورها و فئودالهای پشتون که قبل از سال ۱۹۹۲ کنترل انحصاری قدرت را از دست داده بودند و با سرنگونی نجیب الله، قدرت را تقریباً بطور کامل در حال از دست دادن می دیدند، نمایندگان خود را در میان طایفان پیدا کردند. تسخیر کابل توسط آنها با تجاوز و قتل همراه بود. هر جا که آنان پا می گذاشتند وحشیگری شورونستی را علیه توده های غیر پشتون دامن می زدند. متأسفانه آنان با دامن زدن به شورونستی در بین اهالی پشتون توانستند بخشی از توده ها را علیه وارداران و خواهران غیر پشتون خود بسیج کنند. این جنایات به احساسات ضد پشتونی و ناسیونالیسم در بین ملل دیگر دامن زد. است. جنگ سالاران و اختلاف شمال که تا حدود زیادی اعتبار خود را در بین توده ها از دست داده اند، اینک تلاش دارند بر چنین احساساتی سوار شده و از این طریق توده ها را به صفوف خود جلب کنند و کشتی به گل نشسته خود را نجات دهند. این نیروها که از هیچ فرصتی برای فروش کشور و مردم به امپریالیستها و کشورهای ارتجاعی دریغ نکرده اند، اینک پیشروان مذهبی آرمان های ملی شده اند. مبارزه «ملی» آنها صرفاً مبارزه بر سر قدرت با رقیبای جنگ سالار اسلامی دیگر بوده و عمدتاً توده های پشتون را نشانه رفته است.

هیچکدام از دو جناح درگیر جنگ علاقهای به اتحاد توده ها علیه امپریالیسم ندارند. هر دوی آنها برای منافع کشورهای ارتجاعی و امپریالیستی مختلف می جنگند. آنها پیشروان مبارزات توده ها علیه اشغالگران شوروی را لگدمال کرده و در حال حاضر با مستشاران نظامی روس یا پشتیبانان از دولت سابق همکاری می کنند. فله امپریالیسم این خائنین ملی به اینجا محدود می شود که طایفان با حرارت مداخلات روسها، فرانسوهای ایرانیها را محکوم می کنند و اختلاف شمال خود را مبارزان سرسخت علیه آمریکا و پاکستان و عربستان معرفی می کنند. تنها کاری که کرده اند این بوده که توده ها را در جنگ برادرکشی برای منافع

اریابان خود درگیر کرده اند. برخی روشنفکران غیر مذهبی در جنگ قدرت با یکی از احزاب اسلامی متحد شده اند. آنان که از ملیت پشتون هستند، بر این مبنا که طایفان تنها نیروی است که قادر است به جنگ خاتمه دهد، حکومت مرکزی را تأسیس کند و کشور را متحد سازد، با طایفان متحد شده اند. برخی دیگر از روشنفکران غیر مذهبی دمکرات از ملت هزاره به بهانه «وحدت ملی» و «مبارزه ضد طایفان»، فراخوان پیوستن توده ها به مرتجعین اسلامی اختلاف شمال را صادر کرده اند.

این همان خطای است که باعث حیرت سنگین به مبارزه علیه اشغالگری شوروی شد. کمونیسم دروغین شوروی نه تنها پرچم ملی را بدست نیروهای اسلامی داده، بلکه زمینه ای فراهم نمود تا اپوزیسیون راست در بین برخی نیروهای به اصطلاح چپ و روشنفکران رشد کند. بسیاری از آنان که ماهیت واقعی اتحاد شوروی آگاه بودند، خلاف جریان ضد کمونیستی حرکت نکردند و تحت پوشش «اولویت مبارزه با ارتش خارجی»، نظرات واقعی خود را به محتاطان پنهان کردند. آنها پرچم «الله اکبر» را برده داشتند و بجای مبارزه در مسیر رهایی واقعی، به احزاب اسلامی کمک کردند که ایده های کهن را تکرار کنند. آنها بدین طریق، نهایتاً به فئودالیسم و امپریالیسم خدمت کردند.

اوضاع کنونی مصاف های نوینی را در مقابل مائونیستها قرار داده است. مائونیستها با درک ریشه های ستم ملی، ناسیونالیسم ارتجاعی احزاب اسلامی افشا می کنند و پگانه طریق خاتمه بخشیدن به این ستمگری را پی می یزنند. حزب کمونیست افغانستان معتقد است که مبارزه علیه ستم ملی (داخلی) باید بر اساس وحدت توده های زحمتکش از تمامی ملل علیه امپریالیسم و حق تعیین سرنوشت برای هر ملیتی استوار باشد. حزب کمونیست افغانستان می گوید که «شورونستی ملی، ایدئولوژی طبقه حاکم ملت غالب است، و به تمامی طبقات آن ملت تعلق ندارند. واضح است که این شورونستی بر خرد بورژوازی، دهقانان و حتی پروتشاریست تاثیر می گذارد؛ اما بیشترین تاثیر بر بورژوازی ملی است. بنابراین طبقات ارتجاعی این ملت سعی دارند که از آنان بشباه ابزار و پایه اجتماعی خود برای ستم بر دیگر ملل استفاده کنند. بنابراین، شورونستی ملی و ستم علیه ملل به منافع تاریخی توده ها مربوط نیست و به ابزاری در دست طبقات حاکمه جهت تداوم کنترل آنها بر توده ها تبخیل خواهد شد.»^۱ شعله جابرد،

ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان شماره ۱۶)

مبارزه ملی در کشور تحت سلطه ای مانند افغانستان، در درجه اول مبارزه ای علیه امپریالیسم و فئودالیسم است. بدون این جهت گیری پایه ای، تاکید مبارزات ملی تحت ستم بر اختلافات خواهد بود و بر وحدت اساسی توده های ملل مختلف تکیه خواهد زد. در این صورت، پروتاریا و دهقانان یک ملت بجای اینکه بخواهند با خواهران و برادران طبقاتی شان در بین ملل دیگر وحدت کنند، با یوروداری ملی (و حتی طبقات فئودال و کمپرادور) متحد شوند و سرانجام تحت رهبری آنان قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب، مبارزه علیه فئودالیسم و امپریالیسم از دستور کار حذف شد و ستم ملی باقی خواهد ماند. اما همانگونه که رفقای حزب کمونیست افغانستان می گویند، اگر مرکز مبارزه «وحدت و منافع توده های زحمتکش ملل مختلف باشد، طبقات حاکم متفرد خواهند شد» و توده های زحمتکش ملت غالب در مبارزه علیه شوینیسم ملی، یک نیرو خواهد بود. بدین ترتیب، اتحاد اجتماعی شکل خواهد گرفت که قادر است بطور موقت ستم ملی را ریشه کن کند.

زنان و مقاومت در پشت جباب

به قدرت رسیدن طالبان با حملات وحشیانه علیه زنان همراه شد. زنان را مجبور به پوشیدن جباب کردند که از سر تا انگشت پا را می پوشاند. آنها حق کار کردن یا تحصیل را ندارند؛ حق قدم زدن در خیابان، رفتن به دکان و به عداود در بیمارستان را ندارند، مگر آنکه توسط یک مرد محرم (شوهر، برادر یا پدر) همراهی شوند. آنها حتی از حق رفتن به حمام عمومی نیز محرومند. زنان خرید و فروش می شوند؛ بعنوان غنیمت جنگی به تصرف در می آیند؛ به آنها تجاوز می کنند؛ و آنها را می کشند. در زمان اشغال شوروی، احزاب اسلامی از شرکت زنان در جنگ علیه ارتشی که کشورشان را اشغال و خانه هایشان را بباران کرده و عزیزان شان را می کشد، جلوگیری می کردند. فقط طالبان نیست که چنین می کند؛ دار و دسته های دیگر نیز به درجات مختلف و حتی بسیار خشونت بار به اقدامات زن ستیزانه دست می زنند. برخی نیز با این منطق که چنین اقداماتی بخشی از احزاب رسوم افغانان و جزء عادات مردم است، همین کارها را انجام می دهند. زنان افغانستان شدیداً با این آموزه ستیزگانه و ارباب متشانه مخالفت کرده اند. خشم آبیانه طی سالهای متصادی تحمیل مردسالاری و روابط نیمه فئودالی،

اینک خردنمای می کند. در یکی از حملات طالبان به مزار شریف که آن زمان تحت کنترل انتفال شمال بود؛ زنان در مبارزه علیه آنها دست به اسلحه بردند. مرادی بوده که زنان با کاره آشپزخانه به نیروهای طالبان هجوم برده اند. اعتراضات زنان افغانی در تبعید در نشریات پاکستانی منعکس شده است. زنان جان خود را در مبارزه برای باز نگه داشتن حسانهای عمومی از دست داده اند. چندی است که مدارس مخفی جهت آموزش زنان برپا شده است.

جنگ باعث شده بود که زنان بعد از کشته شدن مرده خانه. برای تأمین معیشت خود و خانواده شان به صفوف نیروهای کار بپیوندند. این زنان که عمدتاً در صنایع کابل و خدمات اشتغال داشته و سزا استقلال اقتصادی را چشیده اند، از طالبان شدیداً متفرد زیرا آنها را از کار محروم کرده اند.

باید تاکید کنیم که بدون یک جهت گیری انقلابی علیه علت واقعی ستم بر زن، مبارزه زنان می تواند به مبارزه علیه طالبان محدود شود، برخی نیروهای کار اجتماعی تظاهر می کنند که طرفدار رفتار مائستی نیست به زنان هستند.

حزب کمونیست افغانستان اعتقاد دارد که بدون شرکت فعال زنان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، ساختمان سربالیسم و کمونیسم ناممکن است. علاوه، انقلاب دمکراتیک نوین باید خشم زنان را بشناهد. نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها ساز و ضربات محکم بر ساختار پدسالارانه وارد آورد. تضاد بین زن و مرد «با تضادهای طبقاتی و ملی فرق دارد و حل آن روش دیگری را می طلبد. اما وجود این تضاد، خود از جوانب مهم ساختار نیمه فئودال، نیمه مستعمر افغانستان است. ستم بر زنان به هیچوجه نباید بشناهد مسئله ای جانبی نگریسته شود. این ستم نه فقط فرد و حقوق اجتماعی نیمه از جامعه را سرکوب می کند، در عین حال روابط غیر انسانی که با این ستم همراه است... بشناهد عامل مهمی در حفظ و تقویت روابط نیمه فئودال و نیمه مستعمر حاکم عمل می کند.» (به نقل از مرامنامه حزب کمونیست افغانستان)

تأثیرات خط حزب کمونیست افغانستان و عملکرد آن در ارتباط با این مسئله، زمانی که بخشهایی از زنان آگاهانه تر از پیش به صحنه مبارزه گام می گذارند، آشکار می شود.

مهاجرین و پناهندگان

در روزهای اوج جنگ در دهه ۱۹۸۰،

حدود ۴ میلیون پناهنده افغانستانی در پاکستان و ۲ میلیون نفر دیگر در ایران زندگی می کردند. هزاران نفر نیز به هند و کشورهای غربی فراری شدند. علاوه، حدود ۲ تا ۳ میلیون نفر بعلت جنگ در مناطق داخلی کشور جابجا شده اند. بعد از خروج شوروی و سقوط حکومت نجیب الله، پناهندگان شروع به بازگشت کردند؛ اما ادامه جنگ باعث جابجایی های بیشتر در داخل شد. طی نبرد برای تصرف کابل، بسیاری از مردم شهر را ترک کرده و به مناطق دیگر رفتند. در شرایط کنونی تخمین زده می شود که حدود یک میلیون پناهنده در پاکستان و یک میلیون و نیم در ایران بسر می برند.

اگرچه پناهندگان به اشتراک مختلف اجتماعی تعلق دارند، اما اکثریت آنان از مناطق روستایی بوده و حتی در زمان جنگ مقاومت برخی از آنها در فصل کشت و برداشت برای کار به افغانستان باز می گشتند.

اکثر افرادی که در پاکستان زندگی می کردند، ساکن اردوگاههای تحت کنترل مجاهدین بودند. توزیع مکانی سازمان ملل عمدتاً از طریق مجاهدین انجام می گرفت؛ و همزمان خشن ترین قوانین اسلامی، فئودالی بر مردم روا می شد. این اردوگاهها را از جامعه جهانی جدا نگاه می داشتند. بعدها مهاجران افغانستان اجازه کار پیدا کردند. در حال حاضر بسیاری از آنان در معادن بلوچستان پاکستان کار می کنند.

تعداد زیادی از مهاجران افغانستانی در ایران بسر می بردند. آنها یا در اردوگاهها بودند یا کارگری می کردند. اردوگاههای جمهوری اسلامی ایران بخاطر بد رفتاری با پناهندگان افغانی مشهور است. صدها نفر در این اردوگاهها به قتل رسیده اند. در پاکستان، بارها اعتراضاتی علیه شرایط وجود اردوگاههای ایران صورت گرفت که در یکی از این آنها، هزاران مهاجر نسبت به شرایط غیر انسانی که توسط حکام ایران در این اردوگاهها برقرار شده، ابراز انزجار کردند.

وضع کسانی که در ایران کار میکنند نیز به هیچوجه بهتر نیست. آنها در شهرهای مختلف عمدتاً بشناهد کارگران فصلی یا دائمی در آجرپزی، ساختمان سازی و خدمات و همچنین در بخش کشاورزی کار میکنند. کار در صنایع غذایی، نظیر نانواپی ها، برای آنها متعوز است؛ زیرا میگویند افغانستانیها کیفیتند. اگر دشمنی دریافت کنند، بسیار ناچیز آنها خیلی پیش آمده که پاسداران دستمزد آنها را هنگام بازگشت، در مرز افغانستان مسافره کرده اند. جمهوری اسلامی سوم

دو نوع جنگ

حزب کمونیست افغانستان معتقد است که «انقلاب و دمکراتیک نوین نه تنها از لحاظ اینکه یک انقلاب ضد فئودالی است، بلکه از لحاظ اینکه یک انقلاب ضد سوسیال امپریالیستی - ضد امپریالیستی و ضد فئودالیستی است نیز یک انقلاب دهقانی محسوب میگردد.» شعار «زمین از آن کشتکار» یعنی شعار مرکزی انقلاب دمکراتیک نوین یک شعار دهقانی است و همین جهت دهقانان مقدم بر هر طبقه و قشری از پیشرویی و پیروزی این انقلاب بهر مذهب میشوند.» «پرولتاریا نیروی رهبری کننده انقلاب دمکراتیک نوین است... خرده بورژوازی متحد استوار و بورژوازی ملی متحد ناستوار و متزلزل پرولتاریا و دهقانان از انقلاب دمکراتیک نوین محسوب میگرددند.» اهداف انقلاب دمکراتیک نوین چنین است: «سرنوشتی نیشه فئودالیسم و بورژوازی کپیراورد و فئودالیسم و دهقانیت دمکراتیک نوین از وسیع خللهای کشور... سرنوشتی... سلسله... امپریالیسم و تأمین استقلال... برانداختن فئودالیسم ملی... قبول حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملتها... رفع سرنوشتی مروسالارانه و برقراری تساوی میان مردمان و زنان...» (به نقل از مرامنامه حزب کمونیست افغانستان)

تلاشهای اندکی که بعد از استقلال و نیز در سالهای اولیه رژیم طرفدار شوروی جهت پس راندن فئودالیسم صورت گرفت، هدف رهایی دهقانان از یوغ فئودالیسم را دنبال نمی کرد. بلکه با هدف تقویت سرمایه داری بزرگوار، بورژوازی کپیراورد و سلسله امپریالیسم انجام شد. دهقانان چه از زاویه سیاسی و چه نظامی مسلح شده بودند تا فئودالیسم و امپریالیسم را سرنوشت کنند. بنابراین، این حکومتها در مقابل مخالفت نیروهای دوقلمند فئودالی سرنوشت شدند (نظیر اسمان الله خان، و یا نظیر «حزب دمکراتیک خلق» با فئودالها به سازش رسیدند. در نتیجه، دهقانان بی زمینگی به این اصلاحات امید بسته بودند، خود را به این اصلاحات برای برابری با بادهای مسلح فئودالی یافتند. برخلاف مدافعان اسلامی فئودالیسم که بعد از زندگی بهتر در بهشت را می دهند (امان بهشتی که کلیه آثار تصورات کیشیشان را با خود حمل می کند)، جنگ خلقی که مائوتسزم در تدارک آن هستند، توده ها را از همان ابتدا جهت آمادگی و اعمال حاکمیت خروشان بسیج خواهد کرد. «شعرا پس از انهدام نیروهای نظامی سرنوشتی ضد انقلابی است که میتوان حاکمیت سیاسی ارتجاع را سرنوشتی سیاسی و تنها پس از سرنوشتی حاکمیت سیاسی ارتجاع است که

جنبش انقلابی اشرافیتونالیستی در سال ۱۹۸۴، از همان ابتدا نقش مهمی بازی کرد تا جنبش افغانستان مسائل خلقی را کانون توجه خویش قرار دهد. سید مرامنامه حزب کمونیست افغانستان اظهار می دارد که: «ایدئولوژی و اهدافی انوعیشه و عمل حزب کمونیست افغانستان، مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسزم است. «برنامه سیاسی حزب کمونیست افغانستان در مرحله فعلی انقلاب کشور عبارتست از به پیروزی رساندن انقلاب دمکراتیک نوین و استقرار دیکتاتوری دمکراتیک خلق. تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب دمکراتیک نوین افغانستان شرط ضروری گذار به انقلاب سوسیالیستی در کشور و حرکت به طرف کمونیسم میباشد. «مشی اشرافیتونیک مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان برای تصرف قدرت سیاسی، برپایی و پیشبرد جنگ خلق است که جنگی فزاینده ستکی بر توده های وسیع، عمدتاً دهقانان، تحت رهبری پرولتاریا از طریق حزب پیشاهنگ آن میباشد. تا زمانی که جنگ خلق برپا نگردد، و مشروع مبارزات حزب کمونیست در خدمت تدارک برای آغاز آن قرار دارد و پس از آنکه عملاً آغاز گردیده تمامی اشکال مبارزاتی و توان رزمی حزب در خدمت پیشبرد اصولی و موفقیت آمیز آن خواهد بود.» حزب کمونیست افغانستان معتقد است که مهمترین وظیفه کنونی در مبارزات با شروع جنگ خلق، ساختن و تقویت حزب است.

پروژه سازماندهی آن «شعله ای» هایی که هنوز بر آرمانهای انقلابی صادق مانده اند، به درون حزب یا پشایه متحدین حزب در جهت متحد، گماکان ادامه دارد. البته حزب کمونیست افغانستان بر اهمیت سازماندهی نیروهای انقلابی جوان که به مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسزم مشابه یگانه ایدئولوژی رهاییبخش اتکا، می کنند، تأکید دارد. «حزب کمونیست افغانستان غیر از مبارزه جهت تقویت حزب، در گراهای تدارکاتی برای جبهه متحد نیز درگیر بوده است: «واحد است که (یک جبهه متحد انقلابی) بر پایه وحدت کارگران - دهقانان قرار داشته و تشکیل آن اساساً بعد از شروع جنگ خلق و برقراری پایگاههای انقلابی ممکن خواهد بود. اما این به هیچوجه بدان معنا نیست که در مرحله کنونی مبارزه، در تشکیل جبهه انقلابی کوشا نباشیم؛ یا به اتحادهای موقت و یا دائمی با نیروهای آزادخواه و انقلابی ملی - دمکرات و عناصری که علیه حاکمیت ارتجاعی مذهبی هستند دست نزنیم.» (به نقل از شعله جاوید، شماره ۱۸)

تبلیغات ارتجاعی را علیه مهاجران پراکنده و نوعی سرنوشتی ضد افغانی را در میان ایرانیان دامن زده است. جنایات جمهوری اسلامی علیه پناهندگان بی حجاب نمائند است. در چند سال گذشته، مهاجران افغانستانی در شورشهای توده ای علیه دولت ایران شرکت کرده اند. آنها اغلب با رویحه ضدیت با اسلام به افغانستان باز می گردند؛ و برخی عناصر پیشروتر جرات کرده و به تقبیح علنی اسلام دست می زنند.

مائوتسزم

شکل گیری سازمان جوانان مشرفی اس. ج. م. در سال ۱۹۸۴، طلوع جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسزمی در افغانستان بود. سازمان جوانان مشرفی، مبارزات فعلی را علیه بورژوازیسم خروشنه، سوسیال - امپریالیسم و پاراماتاریسم براه انداخت و حکم «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» را تأیید کرد. تشریه دمکراتیکی که اس. ج. م. به چاپ می رساند، «شعله جاوید» نام داشت و در بین توده ها از پشتیبانی وسیعی برخوردار بود. این پشتیبانی تا آنجا بود که امروز هم نیروهای اصیل انقلابی و دمکرات را «شعله ای» می نامند. بهرمانی که جنبش ملی انقلابی کمونیستی را بعد از کودتای ضد انقلابی در چین به سال ۱۹۷۶ قراقرغت، گریبان جنبش کمونیستی جوان افغانستان را هم گرفت؛ آن هم در زمانی که این جنبش بسیاری از رهبران و کادراهی خود را در میدانهای تیرسیران و خدمه های دولت ارتجاعی هوادار شوروی از دست می داد. اقدام باری، بنیانگذار این جنبش نیز در میان جانباختگان بود.

ریشه کن کردن کمونیستها کار آسانی نبود. کمونیستها بصورت انفرادی و یا به شکل متشکل در گروههای مختلف، نقش مهمی در جنگ مقاومت ضد شوروی بازی کردند. مبارزه سیاسی برای شکل گیری یک خط صحیح پرولتری زیر آتش پسماران شورویها و سرکوب اسلامیها ادامه یافت و در اواسط دهه ۱۹۸۰، هسته انقلابی کمونیستی افغانستان تشکیل شد. در سال ۱۹۹۰، هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان با اتحادیه مارکسیست - لنینیستهای افغانستان وحدت کرد و سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان بوجود آمد. همین سازمان در ادامه خود در سال ۱۹۹۱، حزب کمونیست افغانستان را بنیانگذاری کرد. کسی بعد از شکل گیری این حزب، کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسزم در آن پیوست، بنیانگذاری

میتوان حاکمیت سیاسی ثورده ها را برقرار نمود. این پروسه که به اندازه جنگ خلق خلعت طولانی مدت دارد توسط آن به تحقق می پیوندد، از مناطق کوچک شروع شد و استحکام و گسترش پیدا مینماید. پس از کسب قدرت سیاسی سراسری توسط حزب کمونیست و متحدین سیاسی اش، سراسر کشور را دربرمی گیرد. (به نقل از سراسنامه حزب کمونیست افغانستان)

فرسودگی در نتیجه جنگ، ستوال جدي در مقابل پای کمونیستهای اصیل است. یکی از دلایل پیشروی سریع نیروهای طالبان آن بود که خود را شیفته نیرویی که قادر است به جنگها پایان بخشد، معرفی کردند. اما واقعیت پرده های این توحه را درید. مردم دیدند که طالبان نیز در کنار نیروهای جنگ سالار گوناگون، روزگار افغانستان را تیره و تار کرد. وقایع متعاقب «انقلاب اسلامی» سال ۱۹۹۲، گراه این واقعیت است که بقول حزب کمونیست افغانستان، مشخصه حکومت مذهبی در افغانستان، جنگهای اجتماعی بین گروههای مختلف اسلامی است. تاکنون مشکلات بزرگی در برابر جناحهای درگیر جنگ و پشتیبانان خارجی آنها وجود داشته که آنان را از رسیدن به یک توافق صلح قطعی و موقف باز داشته است. در دل هر توافقی، بی ثباتی نهفته است و به سرعت می تواند باعث یک خونریزی دیگر شود. بعلاوه، حتی اگر هر یک از این ارتشها بتوانند صلح برقرار کنند، این صلحی پتفع ثورده ها نخواهد بلکه بمعنای سکوت گوزستان خواهد بود؛ زنان محکومند که به کار اجباری در چار دیواری خانه بپردازند؛ کارگران و دهقانان مجبورند در شرایط کسر شکن، ساختههای طولانی پردگی بکشدند تا فقط شکم مشتکی روحانی و فتوال را پر کنند و همزمان باحدی مرگ فرزندان خود از سو، تغذیه یابند؛ و ببینند که ثروت از دل زمین می جوشد و همراه با تریاک و هرویین بر ثروت مرتجعین و امپریالیستها می افزاید.

خلق افغانستان قهرمانانه علیه یک ارتش امپریالیستی جنگید و در این راه فرمانیان زیادی داد. اما در مقابل، هیچ چیز بدست نیارود و فقط سلطه بیشتر امپریالیسم و فتوالدست فعیض شد. مردم افغانستان جنگ را می شناسند، اما تاکنون فرصتی بدست نیارود. اند تا طعم ثمرات فداکاری خویش را بچشدند. آنها هرگز رهاوایی از زنجیر ستن و قدرتی که از گسستن این زنجیر ناشی می شود را حس نکرده اند. فقط یک جنگ خلق واقعی تحت رهبری حزب پیشگامان مارکسیست، لنینیست،

ماتونیست است که می تواند راه بیرون رفت از اوضاع کنونی را برای مردم بی ریزی کند. زیرا چنین جنگی برای اولین بار، با یک برنامه و مبارزه راهنیشش همراه است که به برقراری مناسبات تهرنی می انجامد؛ مناسباتی که تحت آن، ثورده ها قدرت سیاسی خویش را اعمال کرده و یکبار برای همیشه زنجیر سنگین و خفقان آور نیمه فتوالدست را می گسندند.

در میدان نیروی که افغانستان خوانده می شود، همه نیروهای ارتجاعی از زبان تشنگ سخن می گویند. اما مردم هنوز از ارتش خویش بی بهره مانده اند. تا زمانی که چنان جنگی آغاز نشود، صدای انقلابیین ضعیف به گوش خواهد رسید. به عقیده حزب کمونیست افغانستان: «این به هیچ وجه بمعنای بی ارزش شدن سایر اشکال مبارزاتی در سطح کنونی نیست؛ زیرا با پیشبرد اصولی و موقف همین مبارزات است که می توانیم این مرحله نادرگاشی فعالیت خویش را به انجام رسانیم.» بدون شک، حاضرین که تجربه کار کمونیستها در بین زنان و جوانان پرولتر شان داده، هیچ جسورانه ثورده ها حول یک برنامه انقلابی و رهبری مبارزه سیاسی علیه حاکمیت ارتجاعی، برای اینکه ماتونیستها بتوانند پرده های ظلمت را بشکافند و تهری لازم را برای آغاز جنگ خلق گرد آورند، کاری حیاتی است.

نویشتات

۱ «خلق» ها سیاست تغییر سریع اقتصادی برفع بخش پرورزا گیرادور، و باستانی هر چه سریعتر به اتحاد شوروی را به اجرا گذاشتند. «پریمی» ها سیاست اشتی جویانه تری در قبال فتوالدست داشتند. طی نخستین سال بعد از کودتا، رهبری حکومت با جناح «خلق» بود اما سیاستهای این جناح با مخالفت مدل روبرو شد. سپس شوروی ها ترتیب یک کروتا برفع جناح «پریم» را دادند که طی آن رهبران سرشناس «خلق» بقتل رسیدند. اصحات ارضی تبدیل شد و امتیازات روحانین و رهبران طریف احیا. گشت. ابرای افلاخ بیشتر در مورد نورکان شوروی رجوع کنید به مقاله «کمونیستهای افغانی نوشته های شوروی را افشا، می کنند».

جهانی برای فتح شماره ۹ - سال ۱۳۸۷

۲ در زبان دری، واژه «افغانی» به افراد ملت پشتون اطلاق می شود. به همین خاطر، حزب کمونیست افغانستان هنگام نام بردن از افغانی کشور که از ملت های گوناگونی تشکیل شده اند، به جای «افغانی» از واژه «افغانستانی» استفاده می کند.

۳ بعد از کودتای حزب دمکراتیک خلق در سال ۱۳۷۸، آمریکا به سازماندهی نیروهای فتوالد و مقامات مذهبی در گروه های صلح کمک کرد. بعد از تجاوز شوروی، قترهای فرماندهی این گروه ها به پیشداد «در پاکستان متقل شد. بهشتر گلهکهای مالی و تبلیغاتی عربستان و پاکستان به مقاومت افغانستان، به دست این

نیروها که افغانی (برادران اسلامی) با مجاهدین خوانده می شدند، می رسید. «حزب اسلامی» یکی از این گروه ها بود که گلبدین حکمتیار را در رأس آن قرار داشت. زمانهای او از نظر آمریکا، «گل سر سبد» به اصطلاح رزمندگان آزادی بود. طی سالهای اشغال افغانستان، تبلیغات سیاسی و میال زیاد پرده، و نیز اطلاعات از کاتال سازمانهای محلی پاکستان، در اختیار وی قرار می گرفت. بعد از شکست حزب اسلامی از طالبان در سال ۱۳۹۵، این جریان به یک نیروی نسبتاً کم اهمیت تبدیل شده است.

۴ این گروه توسط سوبیال امیرالیهایی شوروی تغذیه شد و سالها به آنها خدمت کرد و دست به جنایات پیشدادی زد. «میلیشای شمال» بمعنای یک نیروی زبانی تشکیل شد تا اگر حکومت توانست بعد از خروج قواي شوروی، برجا بماند، منابع شوروی ها با اتکا، به میلیشیا حفظ شود. در عمل هم چنین شد، وقتی که حکومت با خطرات جدی روبرو شد، اکثریت سران آن از میلیشیا شمال حمایت کرده و بدان پیوستند. رهبر این گروه، ژنرال فرستام است که زمانی مزار شریف را پایگاه خود برقرار داده بود. بسیاری از صنایع افغانستان و نیز ذخائر گاز طبیعی کشور در منطقه شمال قرار دارد.

۵ شورای نظار یک تشکیلات سیاسی، نظامی است که در واقع بخشی از «جهیت اسلامی» می باشد. این جریان از میانه دهه ۱۹۷۰ میلادی، با امپریالیستهای غربی رابطه برقرار کرد. طی جنگ علیه شوروی، این جریان هم از پاکستان کمک می گرفت. بعداً اینها روابطشان را با ایران گسترش دادند. شورای نظار، رهمان نظامی معیت را هسانگی می کند و رهبرشان احمد شاه مسعود است. مقر فرماندهی او در پنجشیر است و در منطقه شمال شرقی افغانستان، این ارتش تهریست دارد. گفته می شود که از ارتش خود را از سال ۱۳۷۵ تشکیل داده است. مسعود که چند سال بعد از تجاوز شوروی با آنها یک قرارداد آتش بس امضا، کرد همیشه روابط مهمی را با ارتش شوروی حفظ کرده و نیز در سالهای ۹۱ - ۱۳۹۰ همانند سایر فرماندهان جمعیت، از کمکهای آمریکا بهره مند شد. مسعود روابط محکمی با دولت فرانسه دارد. منطقه او معدن سنگهای قیمتی نظیر زردی، کهربا، لاجورد و طلا، بعلاوه، خامه بخشان یکی از مراکز کشت خشتان بشار می آید. گروه احمد شاه مسعود از هر اینها درآمد دارد.

۶ حزب وحدت اسلامی به رهبری کریم خلیلی، یک حزب بنیادگرای شیعه است و تهریستی از نیروهای گوناگون را در منطقه هزاره جات در بر می گیرد. ایران این نیروها را در سال ۱۳۸۸ برای متحد کرد و حزب وحدت اسلامی را بنیان نهاد. آنها سالیان سال، طی طی اشغال افغانستان، درگیر جنگهای داخلی در این منطقه بودند و برای مردم لطافت و تلفات بسیار ببار آوردند. پاندهای تشکیل دهنده این حزب عمدتاً تحت رهبری زمینداران بزرگ و روحانیون قرار دارند. ۷ «سرسنای طالبان، «مرکز انقلاب اسلامی» است. طی نخستین گروه افغانی که در سال ۱۳۹۷ تشکیل شد، در آن موقف، این گروه با دخالت مستقیم سرویس اطلاعاتی پاکستان و

با توسعه بیشتر مردم را علیه

با برنامه های قریب دهه «حقوق بشری» ی خرد، توده ها را با خود همراه کنند. پرچمی را که اینها این روزها افراشته اند همانا پرچم متغور برنامه های امپریالیستی، یورژانی و ارتجاع جهانی است. این صلح حقیر دروغینی که اینها ارایه می دهند در واقع برای آن است تا توده ها را خراب کرده و همزونی خود را به هر قیشی که شده در سطح جهانی اعمال کنند. این صلح، صلح سرتیژه، صلح گورگنان و صلح بندگی است. امپریالیسم یانکی بزرگترین تاجر اسلحه در جهان است، یک بیر کاغذی و اخلاقی کن متفرغی است که صدام نورزی ارتجاعی و روشنفکر «سلاح تعیین کننده است» را تبلیغ می کند.

بحران اقتصادی، تجاری و مالی که مداماً سیستم امپریالیستی را به لرزه انداخته است به خوبی بر تزی که مارکس و انگلس ۱۵۰ سال پیش در مانیتست کمونیست به آن پرداختند، صحنه می گذارد. آنها بر آنند تا بر مقاصد خود که همانا تقسیم جهان است، پرده بپوشانند.

به اصطلاح «جنگ علیه مواد مخدر» یکی دیگر از برنامه های فریبنده امپریالیستی است که با استراتژی همدانقلابی «جنگ کم شد» در سطح جهان، به ویژه در کشورهای جهان سوم آنرا به پیش می برند تا انقلاب را به زانو در آورند. این جنگ وسیله ای برای سرکوب ملل تحت ستم نیز هست. بری حک کافوری (نماینده یبیل کلینتون، «نژاد ضد مواد مخدر»، مترجم انگلیسی)، آن طور که آنها اعلام می کنند «اترال پیروز» ی نیست بلکه همان ژنرال شکست خورده ایست که با خفت و خواری از ویتنام بیرون رانده شده است.

آنها برنامه های متناقضی خود را گماکان به اجرا در می آورند تا هرآنچه را که بوی انقلاب می دهد نابود کنند.

سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

آنچه می خوانید سندی است که توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو اج. ل. پها در فوریه ی ۱۹۹۸ منتشر شده است. این سند شامل تحلیلی از شرایط جهانی و داخلی بوده و چمبندی برنامه ی حزب را نیز در بر دارد. برنامه ی قبلی که که در این سند به آن اشاره می شود گزارش ۱۹۹۵ است که به نام «با پیشبرد جنگ خلقی، بر موانع سر راه پیرو شوید» معروف است. این گزارش در شماره ی ۲۲ جهانی برای فتح تجدید چاپ شده است. ح. ل. پ. بخشهایی از این سند را ملتی نکرده است. جهانی برای فتح

۱. با پیشبرد جنگ خلقی، خلق را علیه فاشیستها، کشتارگران و خراج کنندگان کشور متحد کنید. نقشه های نوین از برنامه ی بزرگ «تدارک کسب قدرت را ببینید».

یافته های سیاسی

وضعیت جهانی

امپریالیسم غول عظیم الجثه ای است که پناهیایی کلین دارد و به هر حال سرنگون خواهد شد. بنابراین امپریالیسم یانکی که همچون ژاندارم جهان عمل می کند، پیر کاغذی ایست که سعی دارد موعود مرگش را با پلشت کردن بیرفهای پوشیده مانند «برنامه های اقتصادی نتولیبرالیسم»، «حقوق بشری» و «دموکراسی بورژوازی» صلح سرتیژه او، پراگماتیسم ایده آلگینی عقب اندازد چرا که چیز تازه ای بسرای ارائه ندارد. این بیرفهای کاغذی بر آنند تا

سوارک، و تحت نظارت کلی سازمان سیا موجود آمد. طی دوران جنگ ضد شوروی، این گروه که عمدتاً از ملایا و طبقه تشکیل می شد در مناطق جنوبی کشور فعالیت داشت. در همان دوره، مدارس مذهبی که با پول دولتهای نوکر آمریکا در منطقه می خریدند، مثل قارچ در گوشه و کنار پاکستان سر بر می آورد و سیل جوانان تبعیدی افغانستان را بسوی خود جلب می کرد. صحنه رهبری کننده طالبان، منجمله چهاره اصلی آن که محمد عمر آفرند زاده نام دارد، همگی از «طبقه های حرکت انقلاب اسلامی» بودند. شوق فقرات طالبان از ملایا و طبقه ها و بندهای از افراد ارشد و بوروکراسی رژیم پیشین تشکیل شده است. ملا عمر بعد از سقوط نجیب توسط سازمان اطلاعات پاکستان (آی سی آ) و سازمان سیا مسئول شد تا یک ماموریت «جد مواد مخدر» را به پیش برد. و طالبان بدین شکل ایجاد شد. طالبان که از همان شاخه اسلامی غالب در عربستان پیروی می کند معتقد است که مردم به دو دسته تقسیم می شوند: خواص که شامل ملایان و طبقه ها هستند؛ و عوام که «گلگه ای ندارند و نیاز به شبان دارند». طبقی از ژنرالها و افسران و ماموران مخفی اطلاعاتی رژیم نوکر شوروی که قبلاً از جناح «خلق» بودند اینک در صف طالبان می چنگد.

۸ شرکت های نفتی، باعث و بانی بسیاری از جنایاتی هستند که امروز در افغانستان اتفاق می افتد. پیش بینی می شود که طی ۱۵ سال آتی، منطقه خزر به دومین منبع نفت و گاز جهان تبدیل خواهد شد. کشورهای تولید کننده نفت همراه با شرکت های نظیر اکسون، شل ورون، بریتیش پترولیوم و پترتکال میالغ عظیمی را در توسعه انرژی منطقه ای سرمایه گذاری کرده و با نگرانی در پی بهبود و توسعه شبکه صادراتی موجود هستند. اما انتخاب مسیر به مسائلی با داده که بیشتر از آنکه جنبه مالی داشته باشند، جنبه استراتژیک دارند. بهرچه کشور موجود که از روسیه می گذرد بهمنای کنترل از جانب روسها خواهد بود، سیاست آمریکا در قبال ایران و مسائل استراتژیک که عبور متمرکز منابع انرژی نفتی جهان را از منطقه داغ میسانه به همراه دارد، فاکتورهای است که در زبان کلینتون خط لوله در خاک ایران عمل می کند. بنابراین شرکت آمریکایی پترونات که یکی از استخراج کنندگان عمده نفت در آسیای مرکزی است تصمیم گرفت خط لوله را از افغانستان عبور دهد. در سال ۱۹۹۵ زمانی که وزیر داخله سابق پاکستان و مدیر آمریکا در آن کشور از اردوگاه عبور با طالیان بازدید می کردند، بر سر این مسیر خاور با طالیان مذاکره داشتند. در آن وقت، کابل هنوز به تصرف طالبان در نیامده بود؛ منافع اقتصادی در افغانستان فقط به نفت محدود نمی شود. افغانستان با حدود ۲۸۰۰ تن تولید سالانه، بزرگترین تولید کننده ذریاک در دنیا است. این مبادیل کل تولیدات منطقه «شلت طلایی» در آسیای جنوب شرقی است. طالبان بعد از تسخیر نوامی گرانوگ افغانستان کنترل مناطق کشت غلاتی را بدست گرفته و هر سال میلیونها دلار بابت مالیات بر صادرات مواد مغذی به جیب می زند.



جنگ خلق،

دیکتاتوری فاشیستی جلاد و وطن فروش متحد کنید!

اما انقلاب روندی تاریخی و سیاسی است و امروز بایستی بیش از هر زمان دیگری برای به رهبری رساندن مائوئیسم در انقلاب پرولتاریایی جهانی مبارزه کنیم. بایستی احزاب مسلح مارکسیست - لنینیست - مائوئیست را به وجود آورد تا بتوانند جنگ خلق را در سراسر جهان آغاز کنند. اینها لازمی پیشرفت و پیروزی انقلاب است.

شرایط سیاسی داخلی

سرمایه داری بوروکرات و دولت کهن که بالاچار چهار دگردهایی می شوند، تنها به بهبودی گذرا و قسمی دست یافته اند و این تنها به نفع یک قشر کوچک از پروری ها و استثمارگران خارجی بوده است. بحران عرصه ای که رژیم را در بر گرفته همچنان ژرفا می یابد و امید به بهبودیش در افق دیده نمی شود. غلبه بر این بحران غیر ممکن است. به خاطر منافع همین چند نفر خون آشام، رژیم مجبور شده است تا در مقابل امپریالیسم زائو زت و توده های پروری را در بحرانی فزاینده و عمیق فروبرد. حکومت فوجیسوری و هرموزا (فرمانده ارتش)، سرسپردترین حکومتی است که مردم پرو تا کنون در تاریخ خود با آن روبرو بوده اند. آنها جنایتکارترین و وطن فروش ترین حکام تاریخ پرو هستند. با ظاهر سازی سعی دارند به مردم بقیولاند که در زمینه ی کنترل ترم به پیشرفتهایی ناآل آمده اند. بیکاری، روزانه افزایش می یابد، حقوق ها کفایت زندگی را نمی دهند و مالیاتها و تعرفه های اجباری به دولت سر به آسمان می زنند. وامنه فقر وسیع تر شده و جواب دولت برای این وضع پرتامه های فریبکارانه ای مانند پیش خیرات است. پیاد داشته یانید ما در نیمه ی دوم دهه ای زندگی می کنیم که تعیین بحران سرمایه داری بوروکراتیک در افق به خوی مشهود است. بعضی از

نیروهای درون بوروازی می گویند: «امسال و سال آینده سالهای سختی خواهند بود»، «مشکلات ما به خاطر لژهای اقتصادی آسیا، قرض های خارجی، کم ارزش شدن قیمت فلزات، و فرار سین توران مغرب» «ال نینیو» است». از مردم خواسته شده تا «برای فردایی بهتر» از خود گذشتگی نشان دهند. اما پس از گذشت هفت سال، فردایی فرا نرسیده و تحت دولت زمیندار- بوروکرات فرا نخواهد رسید. دولت در حال انجام یک کارزار عقیم سازی است که مفهرش نسل کشی وسیع دیگری است که توسط امپریالیسم پانگی از طریق «موسمی آمریکایی برای پیشرفت» تشویق شده است. فوجیسوری، نوکر امپریالیسم، بر آن است تا از مشکلات توده ها سوء استفاده کند و به نفع خود و به سود انتخابات فرمایشی چیزی بدست بیاورد. همه ی این سیاستها بایستی محکوم شوند. در مورد پلیدی «ال نینیو»، او سعی کرد در شمال کشور اقداماتی انجام دهد تا رجهای کسب کند. اما ابعاد مشکلات چون بیتی در صورتش منلجر شد. حکومت با وجود اطلاع از رخامت آب و هوا، پیش بینی ها و تدارک لازمه را در این رابطه به عمل نیاورد، بهمین جهت مسئول است.

در رابطه با بازسازی دولت، آنطور که از ۵ آوریل ۱۹۹۲، روز کودتای فوجیسوری، قولش را داده بودند، موقلشی به دست نیاوردند. تحت نظارت امپریالیسم آمریکا و با یک نقشه همه جانبه یک دیکتاتوری فاشیستی را بر تمامی عرصه های زیستی کشور گشوده اند و تمرکز قدرت را به حاکم رسانده اند تا بتوانند «جنگ کم شد» خود را به پیش ببرند. آنچه که پرو می گذرد، دیکتاتوری فاشیستی است که تحت نام «دموکراسی» بر سر توده ها خراب شده است. به این دلیل این نظام فاشیستی است که پارلمان را علنا نقض می کند؛ از یک طرف پارلمان را به هیچ

گرفته به آن واقعی نمی گذارند و از طرف دیگر از آن برای به تصویب رساندن قوانینی که به نفع حکومت است استفاده می کنند. اما مهمترین قوانین را در حقیقت مقامات قوه مجریه به تصویب می رسانند. حکومتی فاشیستی است چرا که نظم قانونی لیبرال - دموکراتیک را نفی کرده و هرگاه که اراده کند قانون اساسی را نیز زیر پا می گذارند. بعضی از مخالفان و کسانی از درون خود هیئت حاکمه می گویند که: «این یک حکومت کودنایی دانسی است» «دولتی بر مبنای قانون نیست» و غیره و غیره ...

تغییرات در بخش قضایی را یک ژنرال گشام نیروی قضایی که تحت حکومت نظامی و لاسکو در اوایل دهه ۷۰ از مقامات دولتی بود، به عهده دارد. اتفاقی نیست که هواداران رژیم فاشیستی و لاسکو در پشت پرده مسئولیتها را در این رژیم به عهده گرفته اند. انتخابات قلابی و پرتلق وسیله ای شده تا بتوانند خود را در حکومت تحکیم کنند و به اصطلاح «اپوزیسیون» وسیله ای است برای مشروعیت دادن به بازی مسخره «دموکراسی» مآبی آنها. زیر سربزه رژیم، برنامه های تشکل اجباری توده ها به شکل نظامی، براه افتاده که ارتباط مستقیمی با «جنگ کم شد» دارد؛ بر آند تا تحت نام «کمیته های دفاع از خود» در شهر و روستا و روندوها (نیروهای شبه نظامی) توده ها را مجبور به شرکت در آنها کنند، دفتر رئیس جمهوری را ارتباط با ارگانهای مانند COFOPRI, FONCODES, INADE که به کمیته های پیشرفت معروفند، سعی دارد با تمام تران از این تشکل اجباری توده ها، حمایت کنند.

ایدئولوژی آنها، ایدئولوژی پراگماتیستی عامیانه و القاط است و از سیاست «دروغ بزرگ» هیتلر استفاده میکنند. فاشیسم حاکم عددا توسط نیروهای نظامی-جنایتکار

علیه دیکتاتوری جنایتکار و

نوشته کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

۱- زنده باد یازدهمین سالگرد جنگ

خلق شکست ناپذیر!

۱۷ ماه مه آینده مصادف است با یازدهمین سالگرد جنگ خلق در پرو، شعله درخشانی که علیه پاد و توفان ناصواقت همچنان استوار است، مشعلی که راه‌رهای واقعی خلق قهرمان و عزیز ما را بطور کثرت نشان داد. این جنگ خلق که بسا خشن جانباختگان بیشتر حزب، ارتش خلق و توده‌ها آبیاری ششده،

این سند کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح ک پ) مورخ مارس ۱۹۹۵ است. این سند در اواسط سال ۱۹۹۵ به طور علنی منتشر شد. این سند مکمل سندی است به نام جنگ خلق را کستوش دهید و پیچ جاده را پشت سر بگذارید. این سند قبلاً در ج ب ف شماره ۲۲ درج شده است.

زیرا کمیته های خلق و مناطق پایگاهی وجود دارد که قهرمانانه پایربا ایستاده است. آنها دژهای زرمند پیشاپیش دولت نوین هستند که در سرزمین مادری ما در حال شکفتن است. راه هرچقدر هم که دشوار و پر پیچ و خم باشد ما پیروز خواهیم شد. امروز جنگ خلق کاملاً به پشت سر گذاشتن موانع و رسیدن به آینده درخشان و درگیری از اشتباهاتی که در گذشته رخ داده، خدمت می کند. برای کسب سراسری قدرت، جنگ خلق باید بیشتر توسعه یابد.

۲- جمع بندی کاربرد برنامه «بر پیچی

که در جاده پیدا شده از طریق توسعه

جنگ خلق فاتح آید»

نقشه «بر پیچی» که در جاده پیدا شده از طریق توسعه جنگ خلق فاتح آید» با موفقیت به اهداف از پیش تعیین شده خود دست یافته است. ما در حال پشت سر گذاشتن این مانع هستیم. توده‌ها به تدریج باز دیگر در حال نعل شدن هستند. بعضی از سرزمین از یک «فاز فزاینده» سخن می گویند و اشاره می کنند که «آنها یعنی ارتش خلق» دوباره سازماندهی شده، «مناطق عملیاتی خود را گسترش داده»، «دوره ی عقب نشینی نشان به سر آمده است» آنچه که باید تأکید شود این است که ما با

این است که جنگ خلق را نابود کنند. اما جنگ خلق علیرغم مشکلات و عقب کردها همچنان پایدار است و پیشروی می کند. جنگ خلق، کارزارهای نظامی ارتجاعی و عملیات ضد شورشی را درهم می پیچد و علیه جنگ «کم شدت» نبرد می کند و دروغهای مبنی بر «شکست استراتژیک» را نقش بر آب می کند. راه دمکراتیک، اوضاع انقلابی که دوباره جان گرفته است، باعث مخالفت و تفریق فزاینده رژیم فاشیستی شده است. جنگ خلق راه رهایی خلق و دستیابی به یک جامعه نوین یعنی جمهوری دمکراتیک نوین خلق است. بر سر جلب توده ها مبارزه جریان دارد. ارتجاع در مورد شکست جبار و جنجال برافراشته و سپس مجبور شد حرفش را پس بگیرد. آنها به مورد باسطح «عملیات آریس» (تعرض ضد انقلابی سال ۹۴) چنین گفتند که جنگ خلق در حال خاتمه است. اما این عملیات همانند بسیاری از عملیتهای دیگر شکست خورد. آنها قبلاً عملیات تائورو، واکر، هانتر، سوئیپ ۱ و ۲ و ۳ و ۴، انه او ۲ و ۳ و ۴ و ۵، هاریکین، رازویلکا، ریسکانان ۱ و ۲، اکسرمیناتور، گیسپ ۱ و ۲ و غیره و غیره را برافراشته اند که همگی توسط جنگ خلق شکست خوردند. علیرغم همه اینها، ما پیروز خواهیم شد زیرا یک ایندولوری برتر یعنی مارکسیم - لنینیسم - مارکس، لنینیسم، اندیشه گوتالو را داریم. زیرا یک حزب کمونیست ما را رهبری میکند.

و خائن دولت می تواند اعمال قدرت کند. ارتش، متون فقرات دولت کهنه ای است که سرس اطلاعات و «روندوهای دهقانی از آن حمایت میکنند. ارتش را ژنرال هرموزا و سوتنه سینوس رهبری میکنند که از عوامل سازمان سیا هستند و از همین ارتش قبلاً بخاطر وطن فروشی اخراج شده بودند. این نیروهای ارتشی در پی یک کارزار انتخاباتی برای انتخاب شدن عوامل خود هستند.

در رابطه با مسائل مرزی با اکوادور: هر دو ارتش این مسئله را مستحکم قرار داده تا پیش از پیش به قدرت دولتی بچسبند و در این مورد از «وحدت ملی» سخن به میان می آورند تا بر نقشه های غیرانسانی خود پرده بکشند. مردم پایتخت متوجه باشند که دیکتاتوری فاشیستی بر آن است تا برای بقای خود بخش دیگری از سرزمین ما را به حراج بگذارد. در رابطه با «اسکان»، آنها نخست «سه کامل» را که عبارت است از غارت کامل، سوزاندن کامل و کشتار کامل، به کار گرفتند و گروه های شبه نظامی مستاده را به راه انداختند تا با به کار انداختن آنها بتوانند ماعنی در تماس چریکی با توده ها ایجاد کنند. اکنون به عنوان بخشی از برنامه ی «جنگ کم شدت» اسکان دوباره توده ها را تحت سرنیزه ارتش در مناطقی از کشور دنبال می کنند که توسط عواملشان، مستادا، به اجرا در می آید. جریانی به راه انداخته اند که آن را «مدافعین خلق» می خوانند؛ این «مدافعین» توده ها را از پشت خنجر می زنند. فوجیوری ساموری از دیکتاتوری فاشیستی است و باید افشا شود. آن کشیش خارجی که لازمه نام دارد و جاسوس امپریالیسم است نیز باید بهمه راه افشا شود. وی به کسانی عفو داده که از همان روز اول هم نیاید به زندان می افتادند. اگر امروز دارند چند نفر را آزاد می کنند به خاطر آن است که می خواهند ماهیت کشتارگر خود را بپوشانند. اما عفو واقعی اینها نصیب ارتشیان، و فضاییان و شکنجه گران وحشی می شود. خیالی که در سر می پروارندند و هنوز می پروارندند



وطن فروش، جنگ خلق را با استواری به پیش برید!

رویزویونیستی و تسلیم طلب ایرونیست راست سر یلاند کرده، و با بی شرمی و افکار گسختگی بطور کامل و همه جانبه مبنای اتحاد حزب را نفی می کنند.

ارتش و فوجیسوزی این جریان را به فرزندانی پذیرفته و آن را ثقیوت می کنند. اینها مشورار از سوراخ خود بیرون خزیده و بر آئند تا «کنگره دوم» را بر پا دارند. و کنگره اول را رد کنند. در این باسطلاح کنگره می خوانند در مورد «مبارزه برای معاهدی صلح» با کشور فروشان بر سر میز مذاکره بنشینند و به این ترتیب دستانهای دروغین مربوط به «تسلیم شدن» و «تادم شدن» صدر گوزالو که ازیابان آنها ساخته اندوا مورد تائید قرار دهند.

موشهای نگون بختی که ترسانند این «سانحه خفلی» (دستگیری صدر گوزالو) را تاب بیاروند و ثابت کردند که قادر نیستند خود را فدای حزب و انقلاب کنند. خود را در ازای یک کاسه شوربا می فروشند و به طبقه و حزب خود به همین راحتی پشت می کنند! این حضرات هرگز به جایی نخواهند رسید.

این خائنن انشقاق طلبی خود را که بازناب جوهر رویزویونیستی آنهاست، به نمایش گذارده اند، آنها توان مناظره و بحث جدی درون حزبی را نداشته، قرار را بر قرار شریع داده و بیرون از بدنه ی حزب، پرچم کهنه ی خویش را افراشته و رهبران همچون شترمرغهایی شرمند خود را مخفی می کنند. لازم است که اینان را به خویش بشناسیم، چراکه ایرونیسم و رویزویونیسم چه پیش از تشکیل حزب و چه در زمان حیات آن هزاره وجود داشته است اما حزب هرگز چنین خائنن خرنده ای را به خود ندیده بود. اینان تا آنجا پیش رفتند که دستگیری رهبر کیریمان صدر گوزالو و رفیق میرام و بسیاری از رفقای ارزشمند حزبی که در اوان دستگیری جان باخته در شهبیل کردند. ما حریات وارده به حزب از ناحیه ی این افراد را بی جواب نخواهیم گذاشت. بدین وسیله به ایشان ابلاغ می کنیم که همچون اربابانشان،

از گذشت ۱۵ سال که جنگ از میان کارزارها و ضد کارزارهای «محاصره و نابودسازی» که شکل عمده جنگ داخلی بوده، تکمیل یافته است، امروز پیروزمندانه علیرغم فراز و فرودها و شکستهای موقت پیشروی می کنند. چنین جنگی حتما از پروسه پیروزیها و شکستها عبور می کند. اما شکستها کاملاً گذرا و قسمی بوده اند. یابستی درسهای حائوشه دون را درک کنیم: «اگر از زاویه ی استراتژیک به قضایا بنگریم، شکست تنها زمانی رخ می دهد که کارزار ما علیه «محاصره و سرکوب» تماماً با شکست رویو شود. حتما آن زمان نیز، شکست قسمی و موقتی است. چرا که تنها با انهدام کامل ارتش سرخ است که دشمن پیروزی را به کف می آورد، اما این امر هرگز پیش نیامده است.» بنابراین عیاهوری رژیم، امپریالیسم و رویزویونیسم، رویایی پیش نیست و با چشم خود می بینند که چگونه جنگ خلق استوار مانده و در حال گذر از صانع سخت و پیچیده ای است که در مسیر آن به وجود آمده بوده و بدون شک پیروز خواهد شد.

۲- پایه وحدت حزب شالوده کلیه اعمال ماست

با بزرگداشت جنگ خلق، ما تسلیم تا بر پایه های ایدئولوژیکی و سیاسی مان تاگاید گذاشته و مشخص کنیم که نقطه ی عزیمت کلیه اعمال ما خط پایه ای حزب است. که شامل: ۱- ایدئولوژی ما، مارکسیسم، لنینیسم، ماتلویسم، اندیشه ی گوزالو می باشد. ۲- برنامه ی حزب ما، ۳- خط عمومی سیاسی و در مرکز آن، خط نظامی مان است که در کنگره یکم حزب تصریب شده است. کنگره ما کنگره ای بود مبتنی بر م - ل - م، اندیشه گوزالو. این تاگاید امروز بیش از هر زمان دیگری ضروریست چراکه نه تنها در سطح کشور بلکه در سطح جهانی، یک تعرض ضد انقلابی شهبکارانه که توسط امپریالیسم، ارتجاع و رویزویونیسم رهبری می شود، در جریان است. و به طور کنکرت به خاطر اینکه در رابطه با حزب ما، یک پاند جدید

برای کسب قدرت سیاسی برپا شده و در این مسیر پای می نشاند تا دموکراسی واقعی را بدست آورد، در مرحله اول انقلاب جمهوری خلق پرور را بنیانگذاری کند، و در دومین مرحله به ساختن جامعه ای سوسیالیستی بپردازد.

رهبر بزرگ ما صدر گوزالو این جنگ را تدارک دید و آغاز نمود و رهبری کرد، این جنگ همواره بر حمایت توده ها متکی بوده است و به وسیله ی ارتش رهایی بخش خلق پیش برده شده و توسط حزب کمونیست پرور رهبری شده است. بعد

حریدی «جنگ کم شدت» دشمن به طور سیستماتیک مبارزه کرده ایم و کارزارهای مختلفشان را چه به صورت پشت سر هم و یا همزمان مغلوب کرده ایم. پیشروی از طریق مبارزه سخت و استوار در جریان است. مرکز توجه ما، مبارزه است، ما از موجودیت «کمپته های خلق» و «مناطق پایگاهی» با خون دفاع کرده ایم. اختتام نشسته ما موفقیت آمیز و طنین انداز بود. بگذارید از «دههای مثبت و منفی درس بگیریم، عملیات نابود کردن عناصر انتخاب شده دشمن و عملیات خرابکاری را افزایش دهیم و کار در شهرها را تقویت کنیم.

یازاری

حزب نقش خود را ایفا می کند. پیشرفتهای قسمی به دست آمده است... تصفیه درونی... با رویزویونیسم به عنوان خطر اصلی مبارزه می شود. ارتش آزادی بخش خلق شتون فقرات جبهه یا دولت جدید است. ما در زمینه ی سیاست جبهه ای خود پیشرفتهای کرده ایم و اشتباهات مختلف گذشته را تصحیح کرده ایم. در زمینه ی دو هم شکستن مسنادها، انتخاب آماج، پیشگیری از تدریج و ساختن اقتصاد نوین موفقیتهایی به دست آورده ایم.

۳- آماج (این بخش شد داخلی است)

به جرم جنایاتی که مرتکب شده‌اند تنبیه خواهند شد.

در خلال پلنوم سوم کمیته مرکزی، صدر گوزنالو ما را از خطر سر بلند کردن رویزنیسم بر حذر داشت و گفت که دلایلی وجود دارند که نشان می‌دهد یک خط اپورتونیستی مخالف کسب قدرت سیاسی در حال تفرقه پست است. او می‌گفت که آغاز مبارزه مسلحانه، مستلزم مبارزه ای سخت علیه خط راست آن مربع بود. پس برای دست زدن به جشی بزرگتر مانند کسب قدرت سیاسی حتما مبارزه ای به مراتب سخت تر ضروری خواهد بود. رخدادهای بعدی صحت گفته‌های او را ثابت کرد اما آنچه پیش آمد بسیار تبهکارانه بود. چراکه این خط رویزنیستی توانایی آن را نداشت تا مواضع خود را درون حزب به بحث گذاشته، به مبارزه ای درون حزبی دست بزند. آنها در واقع با کمک ارتجاع و احتمالا با داشتن کارگزاران درون حزبی، در پی دو شقه کردن حزب بودند و پس از دستگیری صدر گوزنالو این طرح را عملی ساختند.

۳- شرایط فعلی و وظایف حزب

بازها ثابت شده است که انقلاب جریان عمده در جهان است اما این جریان فراز و نشیب‌های خود را دارد. پایان آن دورای که «جنگ سرد» نامیده می‌شد و ریزش سربال-امپریالیسم روسیه مفرمش «آغاز تازه‌ای از صلح و آرامش» آنگورو که امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم یانکی خوش دارد به توده‌ها بقبولاند و سانهات رویزنیستهای چینی غرقه می‌کنند نبود. در کشور ما هم ارتجاع و خط اپورتونیستی راست این خزعبلات را چاکر متشانه تکرار می‌کنند.

واقعیت این است که ثبات اقتصادی و سیاسی در هم ریخته است. قرن بیست زمانی به پایان خرد نزدیک می‌شود که دنیا در کشمکشهای نظامی و جنگهای بسیاری است. آرامش در اروپا جایی که یوگسلاوی با ۲۰۰ هزار کشته همچنان روند تجزیه را پی می‌گیرد، هم وجود ندارد. در چین، امپریالیسم روس کشتار خلق را همچنان بی‌محایا در پیش دارد. در رواندا یکی از فقیرترین کشورهای جهان، ۵۰۰ هزار نفر تنها در سه ماه جان خود را از دست دادند. مکزیک در هسایگی «ژاندارم بین‌المللی»، در بحران است و جنگ بین پرو و اکوادور در جریان است...

شرایط آنچنان است که صدر سائو و حزب کمونیست چین در دهه ۶۰ تحلیل کردند:

یعنی یک بار دیگر جهان در یک بی نظمی بزرگ به سر می‌برد و یک موج تازه ای انقلابی در حال خیز گرفتن است و لذا احزاب کمونیست بایستی مسلح شده و نقش تاریخی خود را ایفا کنند. (ماتونیسم) را به رهبری نشانده و جنگ خلق را با توجه به شرایط کشورهای خرد آغاز کنند.

در رابطه با شرایط در کشور ما، گریسگی، فقر، بیکاری، اشتمار، کشتار، فروش استقلال کشور تنها موارد کسی از جنایات این رژیم دیکتاتوری هستند که نتیجه کار هرموزا، از شرکای پینوشه، است. فرجیسوری مشرکی بیش نیست.

واقعیت این است که شرایط انقلابی به نفع ساست، حتا بهتر از سال ۱۹۸۰ است، زمانی که جنگ خلق آغاز شد. این شرایط یک بار دیگر آنچه را که صدر گوزنالو و حزب در خط عمومی سیاسی تدوین کردند به خوبی نشان می‌دهد. این مساله به ویژه در مورد بحران عسومی سرمایه‌داری پروکرات و روند انحطاط حتمی آن صدق می‌کند. ما وارد نیمه دوم دهه شده‌ایم که مانند نیمه دوم دهه‌های قبلی بحرانش الزاما ریزپروز زرقا می‌یابد. این شرایط عینی نه تنها رویای پانده جنایتکار حاکم را در مورد «بیرهای آسیایی» و «مجموعه‌ی پرو» در هم می‌ریزد بلکه باعث پی‌آبرویی سیاست رویزنیستها و خط اپورتونیستی راست است که می‌گویند: «سرمایه داری بوروکراتیک سرزنده شده است»، «همچون همیشه، آنها تنها ظاهر را می‌بینند و جوهر مسائل را نادیده می‌گیرند و بر آندت تا خلق را با نشان دادن چند شکوفه که بر پیکر در حال فرو پاشی این سرمایه‌داری پروکرات روینده، فریب بدهند.

یک وجه دیگر شرایط فعلی، انتخابات آینده است که یک بار دیگر برای ارتجاع اهمیت حیاتی پیدا کرده است. ارتجاع خود را در مقابل تشاقضات فراوان می‌بیند. روند پیشبرد سه وظیفه‌ی عمده اش در باتلاق گیر کرده است و می‌باید مواضع زیاد روبرو است. بنابراین در زمینه‌ی اقتصادی، علیرغم پیروهای گفرا و ظاهری، بزرگترین بحران عسومی در تاریخ این جمهوری در حال ظهور است و این در حالی‌ست که

قادر نیستند بر رکود و تورم فائق آیند چه برسد بر بیکاری، در رابطه با بیکاری حتا خودشان نیز پاور دارند که «به نحوی بیسابقه افزایش یافته است». به روشنی مشخص است که توتیبات صنعتی مرتبا سقوط می‌کند و هزینه‌های زندگی به شدت افزایش می‌یابد. در همین حال، وضعیت توتیبات کشاورزی وخیم است و با قرارداد چند میلیون دلاری که هیئت حاکمه برای واردات مواد غذایی امضا کرده است وزیر تیر نیز شده است. مضافا، همچنان که همگان مطلعند با وجود این حکومت، بعضی‌های خارجی از ۱۹ بیلین دلار به ۲۵ بیلین رسیده است. هیئت حاکمه در رابطه با اینکه «اقتصاد در حال رشد است» تبلیغات دروغینی را به راه انداخته است. واقع امر این است که دروغ در ذات این حاکمیت نهفته است. مفهوم رشد، ساختن مدرسه نیست در حالی که شکم دانش‌آموزان خالی‌ست و بسیاری درس و تحصیل را تحت همین حاکمیت رها می‌کنند؛ رشد تعمیر راه‌ها نیست در حالیکه همین‌ها نیز با قرض‌های خارجی انجام می‌شوند و بایستی با بهره‌های زیاد به بانکهای امپریالیستی باز پرداخت شوند؛ رشد، غارت منابع دریایی پرو نیست تا جیب‌های هیئت حاکمه را تورم‌تر کند؛ فروش کارخانه‌های دولتی به قیمت ارزان به نورچشمی‌ها نیست.

در مورد بازسازی دولت کهن، در اواخر ۱۹۹۰ صدر گوزنالو و کمیته‌ی مرکزی حزب اشاره کردند که جنگ خلق و کارزارهای ارتجاعی ضد آن، رژیم را وادار کرده سیاست مطلق گرای حکومت را دنبال کند. امروز، حضرات از آن به عنوان خبری تازه یاد می‌کنند و به یاد نمی‌آورند که حزب آن را سال ۱۹۹۰ مشخص کرده بود. در ۵ آوریل ۱۹۹۲، کودتایی که به انجام رسید در واقع بخشی از همین پروسه و به ویژه به خاطر مرحله‌ی تبادل استراتژیک بود که جنگ خلق به دست آورد و برنام‌های شیطان‌ی امپریالیسم آمریکا را نشی بر آب کرده بود. این کودتا به رهبری هرموزا انجام شد و ارتش به جنایت و خیانت ادامه داد. یک بار دیگر شاهد آن هستیم که چگونه آنها حتی قانون اساسی خود را هم زیر پا می‌گذارند و در رابطه با جنگ ارتجاعی خود علیه جنگ خلق، قوانین شائستی بیشتری به تصویب می‌رسانند. یک بار دیگر شاهد برگزاری

کرده اند؟ چرا هزاران دهقان را در برننامه‌های «روندوها» سازماندهی کرده‌اند؟ چرا همچنان به دستگیری و زندانی کردن دختران و پسران خلق پیر اقدام می‌کنند؟ همه اینها به خاطر این است که جنگ خلق همچنان ادامه دارد؛ و اگرچه دچار پس‌رفت‌های مرفقی و قسمی شده بود، اما با تکیه به مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسزم، اندیشه‌ی گوناوار، استراتژی «جنگ کم شدت» و هر استراتژی دیگر را در هم خواهد شکست. جنگ خلق پیروز خواهد شد چون حزبی که آن را رهبری می‌کند بر خط سیاسی صحیحی استوار است و این خط را به جنگ خلق تزریق می‌کند، چون توده‌ها آنرا با عرق جبین و خون غویش آبیاری می‌کنند، چون این جنگ، در واقع جنگ خودشان است، به خاطر تمامی این دلایل ما تأکید می‌کنیم که ارتجاع در انجام وظیفه‌ی سوم خود همچون دو دیگر، با شکست روبرو شده است.

با یک جمع‌بندی می‌توان دید که سرمایه‌داری بورژوازی راهی برای بیرون رفت از این شرایط ندارد؛ ریزش آن ادامه خواهد یافت و چون دوری زخمی عرش به آخر خواهد رسید، امروز برای بر سر قدرت ماندن دست به هر چیزی می‌زنند. برای تقلب در انتخابات فرمایشی، درگیری‌های مرزی یا اکوادور را بهانه کرده، جوسازی می‌کنند. در رابطه با «اتحاد برای پرور» بورژوازی گفت، چیزی نیست مگر در خدمت کارگران آن غلام، بعنوان نمونه می‌توان به حمایت این مهندسی امپریالیسم از تصویب قطعنامه‌هایی علیه خلقهای تحت ستم عراق و فلسطین در دوره‌ی زمامداری اش نام برد.

یکی از مسائلی که بایستی از دیدگاه ایدئولوژی پرولتاریایی به آن نگریسته شود مساله‌ی مرزی کشور است، به خاطر اینکه درگیری با اکوادور یکی از درگیری‌هایی است که سالها تحت حکومت‌های مختلف، با آن برخوردی اصولی و ریشه‌ای نشده است. واقعیت اینست که نیروهای ارتش ارتجاعی هرگز از استقلال کشور پاسداری نکرده‌اند، در عرش، آنها همیشه در شکست استعداد نشان داده‌اند. در این مورد می‌توان به

خواهد شد. به همین جهت رژیم نیروهای نظامیست که در مرزها مستقر بودند و باداخل کشید و در کارزارهای مکرر «محاصره و سرکوب» علیه مناطق آزاد شده و مناطق چریکی پکار گرفت. آنها در این کارزارها از توپهای ۱۲۰ میلیمتری و هلیکوپترهای توپ دار و نیز از سلاحهای مورد استفاده در جنگ منظم نظیر توپهای با برد ۱۶ کیلومتر و بمباران هوایی استفاده کردند. در همین زمان در شهرها سرکوب را آغاز کرده و شبانه‌روز به شکار انسانها اقدام می‌کنند. صدها تن از دختران و پسران خلق را به زندانها کشانده‌اند. یک بار دیگر بر آتش کشاری می‌دمند که نهم ماه مه ۱۹۹۲ آغاز شده بود. این شرایط نشان داد که حجم کشتار از دوره‌ی دیکتاتوری پلوتیه و گاریسیا پرز، وسیع‌تر شده است. آنها، این کشتار را با «جنگ روانی» همراه کرده‌اند و با داستانهای دروغین، تسلیم‌طلبی را تبلیغ می‌کنند. این حيله‌ها مشخصه امپریالیسم آمریکاست، اما همیشه هایشان در دسامبر ۱۹۹۴، در دوره جشنهای سده مانوئله دون، کاملاً نقش بر آب شدند. برای اینکه به قدرت این بزرگداشت اشاره کنیم، باید بگوییم که فقط در لیا، ۱۶ مایه‌هایین در یک ماه کشته شدند. علاوه بر این حيله‌ها، نیروهای شبه نظامی مستادا را برای کنترل خلق تأسیس کرده‌اند. و از سیستم خبرچینی، تقلیت نیروهای جاسوسی

و «اقدامات ملی» استفاده می‌کنند. بنابراین در مقابل تمامی اینگونه حملات ارتجاعی و دورنماهای تیره و تار، جنگ خلق و مرحله تعادل استراتژیک جنگ خلق همچنان در مسیر ترسیم شده به جلو گام برمی‌دارد. اگر چنین نباشد، پس چرا لوجیسوز، نوکر امپریالیسم و همه‌ی بااصطلاح «سندروشتاسان»، مرتجعین، رژیونیونیستها، اسپرونیونیستها، و ژورنالیستهای خریداری شده، و حتی کشاکش جاسوس و هوا‌زار کشتار خلق، کسانی همچون سپیریالی دوران و وارگاس آلزامورا همه و همه لحظه‌ای را برای اینکه امپریالیسم «تروزیسم» داد و فریاد کنند از دست نمی‌دهند. چرا از اینکه کشور را اینقدر «آرام» کرده‌اند سخن‌پردازی می‌کنند؟ چرا شرایط اضطراری را در پیش از ۵۰ درصد خاک کشور همچنان حفظ کرده‌اند؟ چرا هزاران تن از نیروهایشان را در پایگاههای «ضد خرابکاری» مستقر

انتخابات فرمایشی هستیم تا قانون اساسی ارتجاعی دیگری را که تاریخ کشور تاکنون نرسوده‌اش را به خود ننیده به تصویب رسانند و آن را در خدمت جنگ ارتجاعی خود به کار بندند. حتی نمایندگان جناحهای مختلف پیروان بزرگ در رقبایستهای انتخاباتی اعلام می‌کنند که اگر انتخاب شوند، آن را اصلاح خواهند کرد.

این رژیم با بااصطلاح «قوه قضاییه» و نظام قضایش چه کرده است؟ این رژیم مستاصل و ترسان از پیشرفت‌های جنگ خلق، حتی اصول قضایی «جهانشمول» را نقض کرده است. و حتی از این هم فراتر رفته و حق داشتن وکیل مدافع را ملغی کرده و احکامی صادر می‌کند که قوانین حاضر را عطف به سابق می‌کند. ایشان با تصویب قانون «حمایت لفظی از تروزیسم» و غیره آزادی بیان را کاملاً لغو کرده و حبس کودکان را نیز قانونی کرده‌اند. ساجری محاکم نظامی آنان را نیز همه می‌دانند که در آن دادستان، خود قاضی هم هست. این قضات کردن همانقدر سواد قانون دارند که یک قصاب، سواد مجسمه سازی. ایشان به هرکس که گرفتاریشان شود حکم حبس ابد می‌دهند، لگدمال کردن نظام قضایی خود رژیم آنقدر جدی است که حتی سازمان ملی یعنی کارگزار امپریالیسم و عمدتاً آمریکا، به آنها توصیه کرد وحشیگری هایشان را کمی تعدیل کنند.

بنابراین با نگاهی گذرا به مسائل مربوط به بازسازی ساختار دولت ارتجاعی می‌توانیم بگوییم که رژیم در انجام این وظیفه نیز، مثل خر در گل گیر کرده است. در مورد وظیفه سوم ارتجاع یعنی نابود کردن جنگ خلق، آنها طبق معمول اول به لاف زدن پرداخته و خیلی سریع پیروزی خود را اعلام کردند. آنها حتی مهلت نابودی جنگ خلق را هم تعیین کرده بودند. اما رژیم در این زمینه نیز مانند مسائل دیگر شکست خورده، زیرا جنگ خلق بلافاصله ادامه یافت. جنگ خلق در برابر تهاجم سراسری که پس از کودتای ۵ آوریل به راه افتاد مقاومت کرد. این کودتا که توسط آمریکا و بشایه بخشی از «جنگ با شدت کم» با هدف مقابله با مرحله تعادل استراتژیک جنگ، توسط نیروهای مسلح جنایتکار و خائن انجام می‌گیرد، آخرین تیر ترکش آنهاست. پس از آن، معادله مستقیم نیروهای آمریکا ضروری

درگیری با اکرادور که یکی از درگیری‌های بی‌سخت که سال‌هاست تحت حکومت‌های مختلف، با آن برخوردی اصولی و ریشه‌ای نشده است، اشاره کرد. و با می‌توان به جنگ یا شیلی و از دست دادن آرکانا و تاراپاک اشاره کرد و لیتیبیا را که کلسپانی‌ها گرفتند. همیشه این توده‌ها بوده‌اند که از حاکمیت ارضی کشور دفاع کرده و این واقعیت را بایستی همگان به خاطر بسپارند.

فاکتوری که نباید در این درگیری‌های سرزی از نظر دور داشت این است که امپریالیسم از ویو امپریالیسم یانکی هم‌راه سعی کرده است در این مسائل دخالت داشته و از تضادهای موجود به نفع خود بهره بر گیرد. افسار هر دو طرف درگیر در این مسائل، از پشت صحنه در دست آنان است و هر گونه که بخواهند دلتنگ‌های خود را به رقص می‌آورند. در این مورد علاوه بر اینکه امپریالیسم از طریق IMF, IDB, WB و ... تأثیر خود را بر شرایط می‌گذارد بایستی مشاوران امپریالیسم یانکی در نیروهای ارتش را نیز به این مقوله پیوندانیم. گاه به گاه مستولین درجه بالای خود را به منطقه ارسال می‌کنند تا نیروهای دلفکی خود را آزمایش کنند. در همین رابطه فرماندهی از خود راهمی نیروهای جنوب را در نوامبر ۱۹۹۴ به منطقه فرستادند.

سفر آمریکا در پرو نیز در مسائل داخلی کشور به راحتی تصمیم گیری می‌کند. الکساندر واتسون معاین وزارت داخله آمریکا نیز در همین رابطه از پرو دیدار می‌کند. همین شخصی یک بار گفت که: «فوجیسوری فروشندهی خوبی است» این گفتهی ایشان البته به مذاق دلفک خوش آمد و گاه و بیگاه از آن به نیکی یاد می‌کند.

اسروزه پرو در خطر از دست دادن بخشی از سرزمین خویش است. نخست شهروندی پرو را چند دلار به فروش می‌گذارند؛ سپس بخشی از شمال لپا را به‌عنوان منطقه آزاد به کره جنوبی پیشنهاد می‌کنند. بعد فستی از سرزمین‌های کشور در منطقه ایلر را به برولیوی داده و در برابر شیلی در «معاهدهی لپا» به شدت کوتاه آمده‌اند.

آنچه را که «خصوصی‌سازی» می‌نامند معنی‌اش این است که شرکت‌های دولتی را به قیمت‌هایی بسیار ارزان به حراج گذاشته‌اند. آنها حتماً به شرکت‌هایی همچون تلسست و یسرق که از نظر استراتژیکی ارزشهای دارنده ربح نکرده‌اند. شرکت برق را به سرمایه‌های شیلیایی واگذار کردند. چه کسی این همه را انجام می‌دهد؟

امپریالیسمی که پشت صحنه ایستاده و نیروهای ارتشی‌ای که توسط هرموزا رهبری می‌شوند در این کار درگیرند.

دار و دسته هرموزا از ۵ آوریل ۱۹۹۲ پستهای کلیدی را در سلطه فوجیبوری ارتش ارتجاعی به دست آوردند. مراتب‌های نیز در این فروش درگیر است چرا که او به هر حال به ساز رهبران خود می‌رقصد.

در مورد اکرادور، هر کسی می‌داند که اینها «پروتوکل ۱۹۹۲» را بارها زیر پا گذاشته‌اند. از سال ۱۹۸۱ در دومین دوری زمامداری بلونده اتفاقاتی را بهانه کردند تا این پروتوکل را نقض کنند.

در سال ۱۹۹۱، در دوری همین حاکمیت به اکرادور اجازه دادند تا بخشهایی از سرزمینهای پرو را تصاحب کند. در مقابل این تجاوز به اعضا «موافقتنامه سرودن» دست زدن که تنها همسایه‌ها از آن سود بردند.

اکرادور توانست امکاناتی در رودخانهی آمازون هم به دست آورد. این امر زمانی روشن شد که دیکتاتور پیشین اکرادور رودریگز بورخا زمان گشود و حقایق را افشا کرد و فوجیسوری را تهدید کرد که نامه‌ای را که از او در دست دارد افشا خواهد کرد. تا اسروزه فوجیسوری هنوز وجود این نامه را انکار نکرده است. بدتر از این در سال ۱۹۹۲، هرزا را از نیروهایانش تخلیه کردند تا طعمه را به راحتی در اختیار ارتش همسایه قرار دهند. این نشان می‌دهد که ایشان تا چه پایه ترسو هستند. برای آنان هزار بار بهتر است که کشور را شقه شده ببینند اما همچنان به حکومت خسوف و کشتار خود ادامه دهند.

بنابراین در ژانویه ۱۹۹۵ نیروهای ارتشی اکرادور بخشی از خاک پرو را برای مدتی اشغال کردند، و فرصتی بدست آوردند که هرگونه تلاش برای بیرون کردن خود را خنثی کنند.

چرا دیکتاتوری جلا و وطن فروش ناگهان تصمیم گرفته که به این درگیری دامن یزند؟ زیرا بابت نظامی میخواست بهر قیمت که شده دوباره از طریق فوجیسوری ترکر، «انتخاب» شود. اما مطمئن نبود که موفق شود. شاهد برویم که مشکلاتشان بیشتر و عقیقت میشد.

ایمانان باشد که نتایج رفتارند، وضعشان را وخیستر کره. آنها علیرغم تقلب آشکاری که کردند، بطور جدی شکست خوردند. آنها بطور غیرقانونی از رای افراد ارتش و پلیس هم بهره‌مند شدند. دفتر انتخابات سراسری «زاران کارت هویت در اختیار این افراد قرار داده بود.

بعلاوه مسئله نژاد انجام‌گرفته در صفروشان را هم باید در نظر گرفت. صدها تن از افسران شامل تعدادی از دارویشدهی در قدرت، در فروش مراد مخدر دست داشته و حتا بعضی‌هاشان به دادگاه هم کشیده شده‌اند.

مشکلاتی هم بین دلفک کوچولو و زن سابقش رخ داد که بسیاری از کشاتنک‌ریهای او افشا نمود. با توجه به همه این مسائل میتوان افراط و تفریط پشت این ماجرا را درک کرد. اگر این حیل به کارشان نیامد به فریبی دیگر متوسل خواهند شد تا کلاه گشادی سر خلق بگذارند. اما همانگونه که در شکست خوردن تیجر دارند، این حیل نیز کارساز نبوده است. آنها به مشکلات دامن زده و الیک راه خرچی برایشان باقی نمانده است چرا که خلق ما با حیثیاری دیگر فریب ایشان را نمی‌خورد.

با توجه به این شرایط بایستی سخنان صدر گونزالز را به خاطر بیاوریم که در سپتامبر ۱۹۹۲ از زندان گفت: «می‌توان به روشنی گفت که راه دموکراتیک به ست رهایی خلق گشوده شده است.» «ما به این باور داریم که قرن جدیدم دره‌های مه‌می را برپایان در بر داشته است. به آنها فکر کنید. اسپانیا کشورمان را مستعمره کرده بود، نتیجهی آن استعمار خون‌آشام چه بود؟ یک بحران ژرف. و کشوری که روز در اختیار آنان بود حالا سرزمین مادیسان است. پرو به فستهای مختلفی تقسیم شده بود. برولیوی در واقع از آنها به وجود آمده است. ما این را از چنته‌ی خود بیرون نکشیده‌ایم، اینها همه حقایق تاریخی‌اند.»

«بعد» استعمار انگلستان پیدایش شد. نتیجهی کشمکش‌هایشان با فرانسه برای ما چه بود؟ بحران عسدهی دیگری که در سال ۱۸۷۰ رخ نمود و جنگ با شیلی در نتیجهی آن بحران پیش آمد. نبایستی آن را از یاد ببریم؟ چه اتفاقی افتاد؟ بخشی از سرزمینان را از دست دادیم. اگرچه که قهرمانان مردم خون خود را نشان کردند، اما کشورمان مجبور شد فستی از تن خود را بکند و به همسایه بدهد. بایستی از این اتفاق جمع‌بندی کرده، دره‌ها استخراج کنیم!»

«در قرن بیستم چه حوادث پیدا شد؟ در این قرن ما در چته امپریالیسم سقوط کردیم و به تسلط باور درآمدیم. این حقیقت را همه باید دارند و کسی نمی‌تواند آن را کتمان کند. به کجا رسیده‌ایم؟ به بدترین شرایطی که در طول تاریخ کشور به آن دچار شده‌ایم. حتا

آن بر سرشورد کرد و آنرا از پسین برد. در تحلیل نهایی، نمی توانستیم مبارزه مسلحانه را بدون مبارزه با خط اپورتونیستی راست، در آن زمان آغاز کنیم. و امروز می توانیم بگوئیم که بدون مبارزه با قاطع با تسلیم طلبی و خط رویزونیستی، اپورتونیستی راست، نمی توان قدرت سراسری را به دست گرفت. به خوبی به این امر که علل داخلی تعیین کننده اند، واقفیم و به همین خاطر است که بایستی مشخص شود که اگر از سال ۱۹۹۲ ارتجاع توانسته است ضرباتی را بر ما وارد کند، به واسطه آن است که رویزونیسم به آن کمک کرده و راهش را حصار کرده است. این یک درس مهمیست که بایستی آن را یادداشت کرد. بنابراین، اگر رویزونیسم را از ریشه برکنیم، صفوف خود را تسویه کنیم، و خط پایه ای حزب را در جریان جنگ خلق محکم بدست بگیریم، بدون شک پیروز خواهیم شد.

برخلاف آنچه که امپریالیستها و مرتجعین و خائنین می گویند، جنگ خلق هرگز لحظه ای توقف نکرده است. بزرگداشت سده ی شصتو که در سراسر سال ۱۹۹۲ به خصوص در هماهنگی با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برگزار شد و در پیرو به شکل عملیات مسلحانه جشن گرفته شد، بسیار موثر و پرقدرت بود. ارتجاع با دروغ اینکه خیلی ها «تسلیم» شده اند به میدان آمد و بر آن شد که نقش گیرای این مبارزات را خنثی کند. از آن زمان دومین موفقیت در حال تکامل بوده است. به خاطر همه این دلایل، کمیته ی مرکزی به حزب، جنگندگان ارتش رهاییبخش خلق، توده های حامی دولت نوین، و تمامی خلق فراوان می دهد تا مراسم بزرگداشت پانزدهمین سال آغاز جنگ خلق را با روحیه ای رزمند و هر چه باشکوه تر برگزار کنند.

سرتاجام، در برابر انتخاباتی ارتجاعی آتی، تنها خط اصلی و صحیح طرز این کلاهبرداری و بکار بستن تاکتیک تحریم است.

زنده باد سدر گونزالو!

زنده باد حزب کمونیست پرو!

زنده باد کمیته های خلقی علفی!

کسب قدرت سیاسی را هدف بگیرید!

انتخابات نه، جنگ خلق آری!

خود کشور را تکه پاره کند. این باندهای قدرت ذره ای روحیه مین دوستی ندارند، ما تاکید می کنیم تنها راه رهایی بخش خلق می تواند از مین دفاع کند و آن را آزاد کند.

بنابراین در رابطه با شرایط پیچیده ی ملی و بین المللی، این پروتاریای پرو است که باید رهبری انقلاب را به دست گیرد و آن را با رهبری داهیانه ی حزب کمونیست به سر منزل مقصود برساند. حزب کمونیست پرو گردان پروتاریا، پیشاهنگ سازمان یافته و آگاه آن است. بعضی از رهبران، کادرها، و مبارزین مردم ممکن است در این مسیر با ما نباشند و یا اینکه بعضی هاشان از دنیا رفته باشند. این پروتاریا، اما وظیفه ی حزب به جلو راندن انقلاب و به پیروزی رساندن آن است. حتی اگر در نهایت گروه کوچکی و یا حتی فقط یک کمونیست باقی مانده باشد، بایستی همه وظیفه ی خود عمل کنند، جدیت کنند تا توده ها را به جنبش آورده و بهترین و جرات ترشان را بسیج کنند. به خاطر اینکه انقلاب از ایدئولوژی درختدستی برخوردار می باشد، پروتاریا و توده ها به هم پیور یا به وجود می آورند این انقلاب را به پیروزی خواهند رساند. اینها چیزهای نازای نیستند، بلکه حقایقی هستند که شاهات در جنبش کمونیستی بین المللی شناخته شده اند، اما یک بار دیگر رویزونیستها و اپورتونیستهای راست آنرا به گونه ای دیگر مطرح می کنند تا به معاملات خود دست یابند و در زیر قیای امپریالیسم و ارتجاع پنهان شوند. به همین خاطر کمیته ی مرکزی حزب کمونیست پرو یک بار دیگر تاکید می کند که حزب کمونیست پرو تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم، اندیشه ی گونزالو، گردان رزمند ای است که انقلاب را رهبری می کند و تضمین می کند که انقلاب در جاده صحیح براند!

در این چارچوب است که حزب وظایفش را به پیش می برد و بر مصوبات کنگره اول، اولین، دومین و سومین پلتنوم، و دو جلسه ی کاری کمیته ی مرکزی پانفاری می کند.

به خاطر اینکه مبارزه ی دوفی یکی از مسائل مهم در حیات حزب است، لازم است موارد زیر را برشمردیم: خطر اصلی برای حزب و انقلاب از ناحیه ی رویزونیسم است و به همین خاطر بایستی به شدت با

بدتر از دهه ی ۱۹۲۰، چه درسهایی را می توان از این وقایع استخراج کرد؟ یک بار دیگر ملت در خطر قرار گرفته است. یکبار دیگر جمهوری به خطر افتاده است. هر لحظه امکان سقوط این جمهوری می رود. این دورنا را باید دید. امروز شرایط اپورتونیست، همه را اینها بر سر ما آورده اند. اما یک حقیقت روشن را در برابر خود داریم. انقلاب پرو را، جنگ خلق را که شعاع درخشانش فراگستر شده، که به پیش می رود و در این مسیر همچنان ادامه خواهد یافت. چه چیزی را بدست آورده ایم؟ تعادل استراتژیک! و هر لحظه سرفه ی قوی تر پیدا می کند. این ۱۲ سال چه دست یافتنهایی برپایان داشته است؟ به توده های جهان سوم و خلق پرو نشان داده و ثابت کرده است که دولت پرو، دولت کهن، بیر کاشفی ای بیش نیست. این امر بغوی اثبات شده است!

«حالا که وضع چنین است اجازه دهید به خطر تجزیه ی کشور توجه کنیم، می خواهند آنرا تکه تکه کنند. چه کسی می خواهد این کار را بکند؟ منجر همیشه، این کار امپریالیسم است، کار آنها بیست که در قدرت هستند، ما با باید بکنیم؟ وظیفه ی امروز ما به جلو راندن جنبش رهایی خلق و ادامه آن تحت پرچم جنگ خلق است. تنها خلق و همیشه خلق بوده که از مرزهای کشور و از ملت دفاع کرده است.»

«وظیفه ی ما تشکیل جبهه ی خلق و ارتش رهاییبخش خلق است که از ارتش پریکی به وجود می آید...» امروز ما در حال برقراری آن هستیم. اگرادور هنوز در خاک پرو به سر می برد و بایستی بیرون رانده شود. مرزهای دیگر کشور نیز در خطر قرار دارند. مردم ما بایستی حوشیار باشند.

زمن مادری در خطر است و تنها با اسلحه می توان از آن دفاع کرد؛ چراکه دشمنان خلق برآنند تا جنگ خلق را نابود کنند و در غیاب آن نقشه های شیطانی خود را عملی سازند. مردم ما این را به خوبی می دانند که تنها راه تأسیس جمهوری خلق پرو، پیشبرد جنگ خلق است. این امر بیش از هر زمان دیگری ضرورت یافته چراکه رژیم می خواهد کشور را به سرمایه های امپریالیستی و نرجش های داخلی آنها بفروشد و در خدمت متافع دای و دسته

صد و پنجاه سال از نخستین فراخوان کمونیستها می گذرد

کارگران همه کشورها متحد شوید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نخستین برنامه کمونیستها یعنی «مانیفست کمونیست» در سال ۱۸۴۸ منتشر شد و پیمانی واقعی قدرتهای اروپای کهن را به وحشت انداخت. از آن زمان تا کنون علم انقلاب با خیزش و جهش از دل مبارزات و تاجارب انقلابی فراوان به پیش رفته و به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل یافته است. حقایق بنیادینی که مارکس و انگلس با قدرت تمام، بر صفحات این سند تاریخی «انجمن بین المللی کارگران» یا «انترناسیونال اول» جاری ساختند، همچنان معتبر است:

«کمونیستها عاز دارند که نظرات و مقاصد خود را پنهان سازند، آنها آشکارا اعلام می کنند که اهدافشان فقط از طریق سرنگونی جبری کل شرایط اجتماعی موجود می تواند حاصل شود. پگزار طبقات حاکم در مواجهه با انقلاب کمونیستی بخود بلرزند. پرولتارها بجز زنجیر بردگیشان، هیچ چیز برای از دست دادن ندارند. آنها جهانی برای فتح دارند.»

شمدیدگان و پرولتارهای تمامی کشورها به تشکیل یک حزب انقلابی (یک حزب کمونیستی) و اتحاد قدرتمند سیاسی و تشکیلاتی در سطح جهانی علیه قدرتهای جهان کهنه امپریالیستی و دولتهای مرتجع وابسته به آنها نیاز عاجل دارند. این نیاز همانقدر عاجل است که ۱۵۰ سال پیش بود. امروز این یکی از وظایف عمده «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است. جنبشی که اجزای و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست سراسر جهان را گرد هم می آورد.

امروز امپریالیستها مرتباً از «جهانی شدن» و قدرت مطلق نظام خود دم میزنند. اهداف آنها اساساً همان است که عصر جدید از آغاز با آن رقم خورده است: تلاش تبهکارانه برای استخراج سود از کار مردم سراسر جهان؛ تلاشی که بر آن بیش از پیش مهر خونین «چند ملیتی ها» خورده است. در عین حال، بحران آنها هم جهانی شده و امپراتوری آنها آنقدر شکافهای عمیق دارد که دیگر نمی توان آن را بهم «چسباند».

آنها درباره «معجزه اقتصادی» کشورهایی که «بیرهای آسیا» خوانده می شوند، لاف زدند و جنجال برآ، انداختند. گفتند که بینشید جهان سوم چگونه تحت کنترل ما می تواند «بسرعت ثروتمند شود». اما فرو ریختن اقتصاد پوشالی کره جنوبی و سقوط شدید بازارهای سهام آسیا نشان داد که «ترسعه» امپریالیستی واقعا برای این کشورها چه به ارمغان آورده است. این وقایع از توکیو تا نیویورک را در اضطراب فرو برد و ارکان بهم پیوسته آن را پلرزه افکند. آنچه در نظام جهانی امپریالیستی در حال وقوع است، درست شبیه داستانهای مالیانی است. با این فرق که در واقعیت می گذرد. کشورهای کره جنوبی و تایلند و اندونزی و فیلیپین در پی سقوط اقتصادی مجبورند گروگان و برده تدابیر مرگبار بانک جهانی و یا صندوق بین المللی پول باشند - تدابیری که طناب و وابستگی بیشتر به امپریالیسم را به دور گردن آنها محکمتر میکند. قبلاً توده های آمریکایی لاتین و آفریقا نتایج این تدابیر را دیده اند. امنیت اقتصادی بهیچوجه در کار نیست. معنای این تدابیر، فلاکت و فقر بیشتر، و بیکاری و از دست رفتن زمینهای دهقانان است. و تا آنجا که به حاکمان مربوط می شود، این وضعیت به بی ثباتی سیاسی بیشتر آنها می انجامد.

تکانه و درزهای نظام، در اروپای شرقی و روسیه شکافهای عظیمی بیار آورده است. توده های این کشورها در فاصله کوتاه، چند سال که از سقوط رژیمهای سرمایه داری دولتی می گذرد، به واقعیت هولناک سرمایه داری نوع غربی پی برده اند.

امپریالیستها به لحاظ سیاسی با مشکلات فزاینده ای در امر آسیای زردانی و حمایت از نظم پوسیده اجتماعی خویش روبرویند. چرا طبقه حاکمه آمریکا که خود بزرگترین تولید کننده و مصرف کننده سلاح های کشتار همگانی است، بر سر بازرسی تسلیحاتی صحبت از بسیاریان کشور کوچکی مانند عراق می کند؟ بخاطر تحکیم کنترل بر خاورمیانه است که آمریکا تدارک حمله مجدد به عراق را می بیند. مگر غیر از اینست؟ آمریکا بدنبال خنثی کردن رقابتی خویش است که میخواهند در عراق سرمایه گذاریهای نفتی و غیره کنند. اگر این نیست، پس چیست؟ آن هم در مورد کشوری مثل عراق که از طرف آمریکا ایما بقولی سازمان ملل، مورد مجازات قرار گرفته است، خود آمریکا میگوید که هدف، مجازات صدام است. اما این امپریالیستهای چناینگار «باج» می خواهند. این باج، جان توده های عراقی است که آمریکا در آخرین حمله اش بیش از ۲۰۰ هزار نفر از آنان را کشتار کرد. «پدر خوانده ها» با این اقدام تبهکارانه می خواهند نشان دهند که همه کاره آنها هستند. البته یک هدف مهم در دستور کارشان قرار دارد: می گویند احتیاج داریم بهیهای جدیدمان را «استحسان» کنیم.

اینان گمان می کنند که مردم نادان و متغفل هستند؛ گمان می کنند ما نمی بینیم که همزمان با این حرفها دارند خواران و برادران طبقاتی ما را تحت نام دفاع از دموکراسی و «صلح» منطقه کشتار می کنند؛ گمان می کنند ما نمی فهمیم که حاکمیشان بر ترور استوار است. این واقعیت را دولت پلیسی اسرائیل که هزینه اش را آمریکا می پردازد، بطور روزمره به فلسطینیان نشان می دهد. در کشورهای باصطلاح پیشرفته ای نظیر آمریکا، تعداد زندانهای که هیئت حاکمه می سازد بیش از تعداد مدارس است. طبقه حاکمه آلمان جدیدی را ارائه کرده که بر مبتنی آن هر فرد خارجی در صورت دستگیری طی نظارتهای که «توهین» به دولت محسوب شود، یا خطر اخراج همیشگی روبروست.

اینان علاوه بر تشویق تاریک اندیشی مذهبی، هم در کشورهای تحت سلطه و هم در کشورهای امپریالیستی، از قوانین دموکراتیک و تکنولوژی اطلاعاتی و تسلیحاتی مدرن خود برای مرعوب کردن ما بحداکثر استفاده می کنند. می خواهند باور کنیم که امپراتوری آنها را نمی توان متزلزل ساخت؛ باور کنیم که سرتگون کردن این امپراتوری غیر ممکن است؛ می خواهند ایمان خود به مبارزه را از کف بدهیم و فلج شویم.

اما همه اینها برای میلیونها توده که از تجارب چندین نسل طبقه ما آموخته و پخته و هوشیار و آگاه شده اند، پیام متفاوتی در بر دارد. طبقه ما، نسل از پی نسل با سرورشت تحمل ناپذیری که امپریالیسم برای اکثریت مردم جهان بیار آورده، فرمانانده مبارزه کرده است. تهدید و ارباب حاکمان و عقاید ارتجاعی، مانع آفرینند. اما مبارزاتی که پی در پی اینجا و آنجا شعله می کشد، با آتش مبارزات جدیدی که در حال آفرینش شدن است، بر این قوانین اجتماعی که مائوسه دین بیان کرده صحنه می گذارد: «ستم به مقاومت پا می دهد»؛ «شورش کردن بر حق است»؛ این امر درست همان چیزی را با خط سرخ مورد تاکید قرار می دهد که طبقات حاکمه می کوشند پنهانش سازند: منافع مشترک گروها، مدت و درازمدت طبقه واحد ما. یعنی پرولتاریای بین المللی. حکم می کند که فراخوان صد و پنجاه ساله مارکس و انگلس را به اجرا گذاریم؛ یعنی چهره جهان را از ستم و استثمار پاک کنیم.

از شبلی تا اندونزی، توده ها علیه دیکتاتورهای که تاریخ مصرشان پسرآمده طغیان کرده اند. دست سواروها و پیوتنه ها و اربابان امپریالیست آنها به خون توده ها آغشته است. فقدان حزب کمونیست در بسیاری نقاط باعث شده که توده ها از رهبری توان ادامه مبارزه تا کسب رهایی محروم باشند.

جنگ خلق در پرو و نیال ادامه دارد و بر راهی پرو می افکند که مارکس بر آن تاکید گذارد: بورژوازی قدرت را بطور مسالمت آمیز واگذار نخواهد کرد. مهمترین خصوصیت جنگ انقلابی در پرو و نیال اینست که تحت رهبری احزاب مارکسیست، لنینیست، مائونیست قرار دارد؛ حزب کمونیست پرو و حزب کمونیست نیال (مائونیست) که از احزاب شرکت کننده در «جبهش انقلابی اشتراکسوسیالیستی» هستند. حزب کمونیست پرو علیرغم دشواریهای بسیار، جنگ ۱۸ ساله اش را علیه طبقه حاکمه ارتجاعی پرو و فرماندهان یانکی آنها به پیش برده است. و در نیال، ستمدگان پروژه شار بزرگی از زنان، جنگ خلق را از آن خود می دانند و به آن یاری می رسانند. این جنگ وارد سومین سال حیات خود شده است. جنگ خلق در پرو و نیال، و ینگهای خلق دیگری که نیروهای مارکسیست، لنینیست، مائونیست جهان تدارکش را می بینند یا آن را به پیش می برند، یگانه راه انجام انقلاب را در برابر توده ها می نهند.

باشد تا افسال در صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» توسط بنیانگذاران کمونیسم، فراخوان «کارگران همه کشورها متحد شوید!» را در روز اول ماه، در سنت مبارزه اشتراکسوسیالیستی پرولتاری طبقه ما، هر چه رسافر طنین افکن کنیم.

زنده باد جنگ خلق در پرو، نیال و سراسر جهان!

زنجیره ها را شکند، خشم زنان را در راه انقلاب رها سازید!

احزاب مارکسیست - لنینیست - مائونیست متحد در «جبهش انقلابی اشتراکسوسیالیستی» را بسازید و تقویت کنید!

با تمام قوا در جمع آوری کمک مالی برای «جبهش انقلابی اشتراکسوسیالیستی» بکوشید!

زنده باد «جبهش انقلابی اشتراکسوسیالیستی»!

प्रतिक्रियावादी राज्यसत्तालाई ध्वंस गर्ने
नयाँ जनवादी राज्यसत्ता स्थापना गर्ने



जनयुद्धको बाटोमा अघि बढ्ने

विद्रोह जनताको अधिकार हो
जनयुद्ध जिन्दावाद

ने.क.पा. (माओवादी)

१ मार्ग २०६१

सन्दी از

پراچاندا

دير كل

حزب کمونیست نپال (ماؤنیست)

دو سال خطیر
در
تحول انقلابی

این نخستین پوستر است که برای آغاز جنگ خلق مورد استفاده قرار گرفت. در این پوستر، لوده‌ها در حال محاصره نیروهای پلیس محلی نشان داده می‌شوند. شعارها چنین است: زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - ماؤلیسم! دولت دموکراتیک نوین را برقرار کنید! دولت ارجمندی را بنابود کنید! پیش به سوی جنگ خلق! شورش بروی است! زنده باد جنگ خلق! حزب کمونیست نپال (ماؤلیست)

اخبار جدیدی از نپال

شهرها از طریق دهات را به اجرا می‌گذارد، این اعتصاب نشانگر قدرت جنگ خلق در نواحی شهری نیز بود. به اعتراف روزنامه «کاتماندو پست»: «اعتصاب بیشتر بخشهای زندگی عمومی در پایتخت و سایر قسمت‌های کشور سلطنتی را فلج کرد.» کاتماندو به «شهر اشتیاج تبدیل شده بود. در بسیاری از شهرها و شهرک‌های سراسر کشور مغازه‌ها بستند و ترافیک متوقف شد، همانطور که در نشریه «کارگر» ارگان حزب کمونیست نپال (ماؤلیست) آمده... اعتصاب در اعتراض به ترور، کشتار و سرکوبی که از جانب دولت فاشیستی در سراسر کشور به راه افتاده، فرا خوانده شد، این اعتصاب برای آن بود که خواسته‌های مشدّد در منشور چهل نکته ای جبهه متحد خلق به اجرا گذاشته شود.» وزیر امور داخله اعلام کرد که از این به بعد شمار زیادی از نیروهای پلیس در خیابان‌ها مستقر خواهند شد تا از وقوع «حوادث» نامطلوب جلوگیری کنند. او این حرف‌ها را

در حالیکه رسانه‌های جهان می‌کوشند اخبار مربوط به تحولات عظیم نپال را بیوشاننده توان جنگ خلق چنان است که سکوت رسانه‌ها را در هم می‌شکند. در عتارین درشت روزنامه‌ها معمولاً گزارشاتی از درگیری در مناطق روستایی و لزوم «برقراری قوانین ضد تروریستی»، لزوم مداخله ارتش و غیره منعکس می‌شود؛ و همزمان صحبت‌هایی از شیرینی «مذاکرات صلح» یا هدف مهار کردن و به انحراف کشیدن جنگ انقلابی به میان می‌آید. بعد از بیانیه‌ای که رفیق پراچاندا در بهار ۱۹۹۸ انتشار داد، یک «بند» (اعتصاب به زبان نپالی) توسط جبهه متحد خلق در سطح سراسری فرا خوانده شد. این جبهه یک شکل جبهه ای متحد انقلابی است که توسط حزب کمونیست نپال (ماؤلیست) رهبری می‌شود. با توجه به اینکه جنگ خلق پایگاه خود را عمدتاً در مناطق روستایی دارد و استراتژی بسیج دهقانان بشایه نیروی عمده در محاصره

الان دوره‌ای است که رسانه‌های جهان حتی سطحی‌ترین اتفاقاتی که می‌تواند به نفع آریایان امپریالیست‌شان باشد را در بوق و کرنا می‌کنند و بنمایش می‌گذارند. مثلاً صدها‌های عوامفریبانه‌ای که به قربانیان گرسنه همین نظام در آفریقا (اهداء می‌شود) را تبلیغ می‌کنند، حال آنکه اخبار واقعی که در جهان جریان دارد را با تمام قوا از چشم مردم مستندیده مخفی می‌دارند. بنابراین نباید تعجب کرد که چرا دستیابی به اخبار مربوط به جنگ خلقی که اینک بیش از دو سال است توسط مردم نپال برای سرنگونی همین سیستم به پیش می‌رود، تا این حد دشوار است. «جهانی برای فتح» اقتضار دارد که در این شماره، بیانیه رفیق پراچاندا، دبیر کل حزب کمونیست نپال (ماؤلیست) که پیشاهنگ جنگ خلق در آن کشور است را منتشر می‌کنند. در این سند تحلیل از اوضاع و وظایف جنگ خلق در شرایط امروز ارائه شده است.

یگانه اکثرانی و انقلابی در نپال تثبیت کند. جنگ خلق این کار را با گذر از دل سرکوبهای بی شمار دشمن و ضدیت روزیونیستها به انجام رسانده است. جنگ خلق در روند نابودی قدرت دولتی کهنه و ساختن یک قدرت دولتی نوین، امروز به مرحله اعمال قدرت دولتی دمکراتیک محلی رسیده است. جنگ خلق از نقطه نظر نظامی، با تاثیرات صاف جویانه و بیح و جدلی که در حیات کشور به راه انداخته، به مرحله تکوین مناطق چریکی رسیده است. جنگ خلق بلعاط عسلی با گشودن راه بر یک ساختار دولتی نوین شکل جبهه متحد انقلابی نوده ها از طبقات، ملل و مناطق شمهیده گوناگون که فرنها تحت ظلم واقع شده اند، و در روند شکاملی خویش نشان داده که می تواند پایدار بماند و تا پیروزی به پیش رود. جنگ خلق بجای فرهنگ فاسد، غیر اخلاقی، قلابی و بشدت

این سند که توسط ولین پراچاندا نوشته شده برای نخستین بار در نشریه «کارگر» ارکان حزب کمونیست نپال امانتت، شماره ۲، ماه مه ۹۸ به چاپ رسید. «جهانی برای فتح»

۱ - مقدمه

روند تحول انقلابی در جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره کنونی نپال دو سال است که از طریق جنگ خلق آغاز شده است. حزب ملی این دوره دو نقشه استراتژیک آغاز و ادامه جنگ خلق را بطور موفق به اجرا گذاشته و اینکه در حال پیشبرد نقشه استراتژیک سوم است. امروز جنگ خلق توانسته خود را بشابه

سوفق ترین عملیات تاکتونی جنگ خلق منتشر کرد. در این عملیات یک تیم سی نفره از چریکها به یک پایگاه پلیس شیخون زده، فرمانده آن را کشتند و سلاح و مهمات مصادره کردند، گزارشاتی در مورد روحیه پایین افراد پلیس رسیده است و گفته می شود که تعداد زیادی از آنها استعفا داده اند. مواردی نیز وجود دارد که نیروهای ارتجاعی هنگامی که از حضور گروههای بزرگ چریکها در منطقه خود باخبر می شوند، منتظر می نشینند و هیچ کاری نمی کنند تا زمانی که مطمئن شوند چریکها منطقه را ترک کرده اند. سپس با سر و صدا به خیابان می آیند و از مردم می پرسند چه کسی جای چریکها را می داند، و فریاد می زنند که برای تیرد آماده اند.

یکی از سوفقیتهای کلیدی نقشه استراتژیک سوم این بوده که در صدها روستای نپال، مقامات محلی مجبور به فرار شده اند. در نتیجه خلا، قدرتی ایجاد شده که انقلابیون از آن سود می جویند. نهادهای جدید قدرت محلی که ترکیب سه در یک خوانده می شوند ازیرا در آنها نمایندگان حزب و ارتش و توده های محلی

زمانی می زد که نزدیک به دو هزار نفر را در سراسر کشور دستگیر کرده بودند؛ و اینطور که به نظر می آید این را کافی نمی دانند!

حزب کمونیست نپال (امانویست) از ماه اوت ۹۷ برای به اجرا گذاشتن نقشه استراتژیک سوم تحت شعار «جنگ چریکی را به سطوح نوین تکامل دهید» بسج شده است. در این راه، قابلیت نظامی نیروهای انقلابی به لحاظ کیفی و کمی در حال افزایش است. همانطور که در سرمقاله نشریه «کارگر»، شماره ۹ تشریح شده، جوهر این نقشه «ایجاد پایگاه برای نهادهای محلی قدرت سیاسی و ارتقاء سطح سیاسی و تشکیلاتی و فنی ارتش چریکی خلق است تا بتواند در مناطق چریکی آینده با ارتش رفیق درگیر شود، این تلاشی است که اینک در جریان است. جنگ خلق گسترش یافته و مناطق مرتفع مرکزی را از غرب تا شرق نپال تحت پوشش دارد، توده ها در صدها روستا، به اشکال نوین در جنگ خلق شرکت می جویند. این امر شامل حمایت لجستیکی و ساختن اسلحه نیز هست. هفته نامه «جاناداشی» اخیراً گزارشی در «مورد یکی از

Members of the Worker's Party
Long Live Revolution, Long Live the Worker's Party
THE WORKER
ORGAN OF THE COMMUNIST PARTY OF NEPAL (Maoist)
No. 4 May 1998 No. 100



شرکت دارند) در حال ایجادند. همزمان، حکومت یک عملیات نظامی را تحت نام «کلیوسرا ۲» آغاز کرده که در آن دهها هزار نیروهای ویژه شرکت دارند. این یک تحول مهم است. حکومت نیروهایش را از ماه مه در ۲۰ بخش از ۷۵ بخش کشور منتشر کرده است. این بزرگترین عملیات نظامی در تاریخ نپال است. در دو ماهی که از شروع این عملیات می گذشت حداقل ۲۰۰ نفر در نتیجه سرکوب و وحشیانه ای که ارتش در مناطق روستایی به راه انداخت کشته شدند. در یک عملیات نمونه واره هزاران سرباز کوشیدند منطقه ای را محاصره کنند، راهها را ببندند و منابع فرار شوند. سپس آنها بطور مطلقه برای شکار چریکها به جستجوی خانه به خانه پرداختند. اگرچه فقط برخی گزارشات اولیه از مناطق دور افتاده نپال در دست است، اما روشن است که انقلابیون از قبل می دانستند که ارتجاع در پی شروع یک کارزار محاصره و سرکوب است. نیروهای چریکی جوان برای مقابله با محاصره دشمن، بر ریشه های عمیقی که در پیسن بله به صفحه ۴۵

جهانی برای فتح ۲۴

مناسبت پایان دو سال شکوهند و ورود به سومین سال از نبردهای جنگ خلق، ضروری است که به بررسی مختصر تجارب گذشته بپردازیم.

۲ - دو سال جنگ خلق و شرایط دولت ارتجاعی

طبقه حاکمه ارتجاعی نیال همانند طبقات ارتجاعی در سایر نقاط جهان، در مرحله آغازین این جنگ خلق تاریخی، نقش عظیم مردم را دست کم گرفته، زیرا از دیدگاه طبقاتی مترجمین همیشه و همه جا، نیروهای خلق «هیچ» نیستند و فقط «لای» می زنند. طبقات ارتجاعی حاکم بر نیال نیز بر مبنای همین دیدگاه «اعلام کردند» که نیروهای خلق را طی یکی دو ماه نابود خواهند کرد. بنابراین آنها ترویس دولتی را برقرار کردند که آمیخته ای از دستگیریهای گسترده، شکنجه، غارت و کشتار بود. توده ها و حزب و رزمندگان انقلابی با نمونه هائی تاریخی که از نمادکاری و بدل جان بیجا گذاشتند به ترویس دولتی پاسخ گفتند. نتیجه چه بود؟ نتیجه همان بود که همیشه در جنبشهای انقلابی واقعی در سراسر جهان رخ می دهد. نتیجه اثبات بقیه در صفحه ۸۰.

فردگرایانه و پر هرج و مرج دولت کهنه، یک فرهنگ جدید کلکتیور و برتر را بر پایه نمادکاری، از خود گذشتگی و تعهد ایدئولوژیک بوجود آورده است. بطور کلی، جنگ خلق در پیخوبه روند سرکوب و مقاومت حاد طی دو سال گذشته، نقشی به یاد ماندنی در تحول انقلابی ایفا کرده است.

تا کنون ۹۰ نفر از بهترین پسران و دختران خلق نیال جان خود را در راه تحقق این پیروزی تاریخی نثار کرده اند. هزاران رزمنده انقلابی، حبس و آزار و شکنجه دهشتناک از جانب رژیم ارتجاعی را به هیچ گرفته اند. صدها هزار نفر از مردم با نمادکاری و از خود گذشتگی و بدل هر آنچه دارند، به این روند تاریخی جان بخشیده اند.

راه تکامل و پیروزی انقلاب هرگز در هیچ کجای جهان، مستقیم و ساده و عمادی نبوده است. قوانین دیالکتیکی تکامل در همه جا و همیشه چنین است که انقلاب با مخالفت حاد و با ضد انقلاب روبرو می شود و خود از طریق وقفه و جهش، اکت و خیز، و شکست و پیروزی به پیش می رود. تجربه دو سال جنگ خلق در نیال نیز از این قاعده مستثنی نیست. امروز به

چند بازار جنگی «خند - بار» در کالماندو پایین (شهر علیور - هند) نهالی های ساکن هند در تظاهراتی که به پشتیبانی از انصاف ماه آوریل در برابر کنسولگری نیال برپا شد.





بقیه از صفحه ۲۳

توده ها دوامند اند اتکاء می کنند. مسئله اینجاست که نیروهای دشمن محلی نیستند و بنابراین اغلب در تاریکی راه را گم می کنند. رفقهای حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) که از نظر ذهنی آماده و همبسته اند، برای پس راندن این حملات و به راه انداختن هند حمله در برابر دشمن، به رهبری توده ها پرداخته اند.

در یک اطلاعیه مطبوعاتی که توسط رفیق پراچاندا در روز دهم ژوئن ۹۸ صادر شد، سیاست ضروری که ارزش به اجرا گذاشته محکوم شد. در این اطلاعیه کشتار وحشیانه و لجام گسیخته توده ها تقبیح شده بود. مقامات نظامی برای مقابله با موج خسایت از جنگ خلق که در میان زنان به راه افتاده، رفتار قدیمی خود در مورد زنان را کنار گذاشته و اینک به دستگیری وسیع و حمله گسترده علیه زنان پرداخته اند. آنها قبلا تنش زنان در جنگ را مورد نسی دیدند و اغلب آنان را «غنیست جنگی» می دانستند. طی در ماه

گذشته، ۱۴ زن کشته شده اند که این اعتراض گروههای زنان و سایرین را برانگیخته است. در نواحی شهری مقاومت توده ای علیه سرکوب نظامی و نیز صوج اعتراض گروههای مدافع حقوق بشر جریان دارد. یکی از این اعتراضات در تقبیح حملاتی بود که از جانب یکی از تنظیم کنندگان قانون اساسی نیپال صورت گرفت. مبارزه اعتراضی دیگر، راهپیمایی در شهر دهلی در هند بود که محل سکونت بسیاری از مهاجران نیپالی است. این راهپیمایی را انجمن متحد نیپالیها در سراسر هند سازمان داد. ۸۰۰۰ نفر در دهلی گرد آمدند و به پیانه هایی که در اعتراض به کشتار در نیپال صادر می شد گوش کردند. در این تظاهرات طیف گسترده ای از شخصیتهای مدافع حقوق بشر و رهبران سیاسی، منجمله یکی از وزیران سابق حکومت نیپال، رهبر مجمع مقاومت مردم سراسر هند، رئیس سابق قوه قضائیه پنجاب، و بسیاری دیگری از نیپالیها و هندوها شرکت داشتند. «جهانی برای فتح»

یک اطلاعیه مشترک دیگر نیز دریافت کرده که از جانب ۱۴ سازمان مدافع حقوق بشر در نیپال صادر شده است. این اطلاعیه به نتایج تحقیقات در مورد مناطقی می پردازد که طی عملیات «کولورا ۲» مورد حمله قرار گرفتند. این تحقیقات به روشنی نشان می دهد که سرکوب نظامی، حتی قانون اساسی خود نیپال را نیز در این مناطق نقض کرده است. (امتن اطلاعیه را می توانید از دفتر جهانی برای فتح در لندن تهیه کنید)

در کشور کوچکی که یکی از فقیرترین نقاط دنیا محسوب می شود، خلق بیاختاره، سرکوب وحشیانه و فزاینده را به مصاف طلبیده است تا سرنوت خویش را به دست گیرد. جنگ خلق در نیپال شایسته حمایت تمامی کسانی است که از دیرباز خواهان خاتمه ستم امپریالیستی بوده اند. این جنگ، فریاد رسایی است که هنگام را به تشدید تلاش برای برپایی انقلاب در سراسر جهان فرا می خواند - «جهانی برای فتح»

درباره اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل)

از جنبش انقلابی اترناسیونالیستی

علم را از یک سلاح تیز به یک دگم تقلیل خواهد داد. این دگم، مقوله ای بلااستفاده بوده یا حتی می تواند مانعی در برخورد به پیچیدگیهای مبارزه طبقاتی محسوب شود. (این را هم بگویم که تکامل علم همانند تکامل هر پدیده دیگری با افت و خیز صورت خواهد گرفت.)

پانشاری بر اینکه لنینیسم کلیه تضادهای عصر امپریالیسم و ساختارن سوسیالیسم را پاسخ می گوید، بمعنای نادیده گرفتن واقعیت و جایگزین کردن برخی ایده های از پیش معلوم در ذهن افراد است. چنین نظری نقطه عزیمت خود را تعاریف صوری قرار می دهد. حال آنکه باید از تکاملات مادی حرکت کرد. این بحث به نتایج وقایع تکان دهنده بنشابه مسئله ای مقدر نگاه می کند و بنابراین هیچ تلاش جدی برای تکامل شناخت خود بعمل نمی آورد. اسم این دیدگاه، ایده آلگیم ذهنی گرایانه است و نه لنینیسم.

همانطور که مائو در مقاله «درباره پراتیک» خاطرنشان می کند: «در جامعه فتودالی نمی شد قوانین جامعه سرمایه داری را از پیش دانست؛ زیرا سرمایه داری هنوز به ظهور نرسیده بود و پراتیک مربوط به آن وجود نداشت. مارکسیسم فقط می توانست محصول جامعه سرمایه داری باشد. مائو در عصر سرمایه داری رقابت آزاد نمی توانست از قبل برخی قوانین ویژه عصر امپریالیسم را بطور مشخص بشناسد، زیرا امپریالیسم بنشابه آخرین مرحله سرمایه داری هنوز ظهور نکرده بود و پراتیک مربوط به آن وجود نداشت. فقط لنین و استالین بودند که می توانستند این وظیفه را بدوش گیرند. علت اینکه مائو، انگلس، لنین و استالین توانستند تئوریهایی خود را تدوین کنند، از نبوغ آنها که یگانه بود، این بود که آنها شخصا در پراتیک مبارزه طبقاتی و آزمونهایی علمی دوره خود شرکت جسته، اگر چنین شرطی موجود نبود، هیچ نیروی نمی توانست به موفقیتی بینجامد.» دنیا از زمان سرگ لنین وقایع تاریخی بسیاری را از سر گذرانده است. این وقایع شامل انقلاب دمکراتیک توین و جنگ خلق در چین،

داد، بلکه این مخالفت فشرده و تنبیه ناگزیر مسیر فکری اپروتویتیستی است که از مدتها پیش آغاز کرده بود. اینک که جنگ خلق صحنه سیاسی نپال را پیش از پیش روشن کرده است، مهم است که این دوره از مبارزه میان جنبش ما و حزب کمونیست نپال (مشعل) به نتیجه برسد.

درباره عصر

یک بحث کلیدی این حزب علیه م. ل. م. این است که لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم است، و از آنجا که عصر تغییر نکرده، پس صحبت از م. ل. م. بنشابه یک مرحله جدید و بالاتر علم ما بمعنای نافی لنینیسم است. این حزب چنین می گوید: «کلیه احزاب سیاسی که از مقوله گمراه کننده مائوتیسم حمایت می کنند معتقدند که عصر کنونی، عصر امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی است، اما هیچیک از آنها موضوع حساس عصر لنین را درک نمی کنند.» این حزب ادامه می دهد که: «تعریف ایشان از مائوتیسم بنشابه مرحله سوم آشکارا این درک را القاء می کند که لنینیسم ... جای خود را به مائوتیسم داده یا توسط آن کنار زده شده است.» (فطعننامه ای از حزب کمونیست نپال (مشعل) «درباره مائوتیسم، سیتامیر ۱۹۹۲»)

این حزب موضوع عصر تکامل اجتماعی و مراحل تکاملی علم ما را با هم قاطبی می کند. م. ل. م. علم انقلاب است؛ علمی زنده و در حال تکامل است. کمونیستها در روند فراگیری آن، بیش از پیش از طبقه و جامعه و طبقات و قوای محرکه آنها می آموزند؛ و اگر می خواهند در صف مقدم مبارزه انقلابی بایستند، آنها باید تئوری خود را در تطبیق با شناخت جدیدی که از دل پراتیک حاصل می شود تکامل دهند. بهلازه اوضاع تغییر می کند و تضادهای جدیدی سر بلند می کنند که رهبران قبلی نمی توانستند از آنها اطلاع داشته باشند. بنابراین آنها نمی توانستند شیوه های حل چنین تضادهایی را جلو بگذارند. هر تلاشی برای نفی نیاز ما به پیشرفت مداوم علم،

مقاله زیر را کمیته جنبش انقلابی اترناسیونالیستی در مورد اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) پیشنهاد کرد. «مشعل» یکی از تشکلات شرکت کننده در جنبش انقلابی اترناسیونالیستی بود. جنبش در نیمه اول سال ۱۹۹۸ این پیشنهاد را به تصویب رساند.

جهانی برای فتح

«در ۲۶ دسامبر ۱۹۹۳ در سده مائوتسه دون، جنبش انقلابی اترناسیونالیستی با تصویب مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم (م. ل. م.) به مثابه ایدئولوژی خود یک گام تاریخی به پیش برداشت. این بحث از مدتها پیش به صورت یک مباحثه پرشور درون صفوف این جنبش جریان داشت که چند سالی به طول انجامید. حزب کمونیست نپال (مشعل) در جریان این بحث بارها و آشکارا با م. ل. م. بنشابه موضوع جنبش ما مخالفت کرده است.» (از نامه کمیته جنبش انقلابی اترناسیونالیستی به حزب کمونیست نپال (مشعل)، ۱۹۹۶) «در زمان تصویب سند زنده باد مارکسیسم - لنینیسم، مائوتیسم! مسئله ادامه شرکت این حزب درون جنبش مورد بحث قرار گرفت. با تضمین اینکه حزب شما به بازبینی موضوع خود پرداخته و مواضع اتخاذ شده توسط جنبش را مورد بحث قرار خواهد داد، تصمیم گرفتیم برای یک مهلت زمانی محدود به شما فرصت این کار را بدهیم.» (همانجا) سه سال از زمان تصویب م. ل. م. می گذشت. اینها سالیهای حیاتی و پراهمیت در جنبش کمونیستی نپال است. مبارزه ای که در دسامبر ۱۹۹۳ رو آمد سرانجام به شکل آغاز جنگ خلق توسط حزب کمونیست نپال (مائوتیست) شد. داد. با وجود این، حزب کمونیست نپال (مشعل) همچنان بر نفی مائوتیسم بنشابه سومین دوره مرحله تکامل علم ما ادامه داد و به صفتیت با جنگ خلق برخاست. با وجود این، اختلافات جنبش ما با این حزب را نمی توان به مخالفت با جنگ خلق تقلیل

اوضاع را به طوری درست و مشخص تحلیل کنیم و به لحاظ تاریخی مورد بررسی قرار دهیم. ما هرگاه به تعیین سیاست، برنامه و اشکال مبارزاتی می پردازیم باید چنین کنیم، «آنتاریسم، طرفداری از این نظریه که باید اوضاع و شرایط را صد تشر قرار داد را «مرد انقلابی» می خوانند و تاکید خود را بر ضرورت پیشبرد مبارزه انقلابی تحت هر شرایطی می گذارد. شیوه م. ل. در ضرورت انجام تدارک انقلابی یا پیشبرد مبارزه انقلابی تاکید دارد. م. ل. لاهیا بر مبنای

ارزیابی از شرایط، اشکال مختلف مبارزاتی از قانونی تا غیر قانونی، مسالمت آمیز یا مسلحانه، پارلمانی یا غیر پارلمانی، استفاده از انتخابات یا تحریم آن را اتخاذ می کنند. آنها اوضاع را از نظر ذهنی و عینی مورد ارزیابی قرار می دهند. اما آنتاریسم، این روش م. ل. را کنار نهاده و بر ضرورت پیشبرد سیاست مبارزه انقلابی تحت هر شرایطی تاکید می کند. «... از سندی تحت عنوان «درباره حمایت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از باصلاح جنگ خلق مائونیستها»، نوشته م. ب. سینگ، رهبر حزب کمونیست نپال (مشلعل)

بدون شک مائونیستها اوضاع مشخص را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند. آغاز جنگ خلق توسط آنها و حمایت از آن نیز مبتنی بر درکشان از شرایط عینی است. اما مائونیستها این کار را با این شناخت همراه می کنند که بدون قدرت سیاسی همه چیز شوهر است و «کسب قدرت توسط نیروی مسلح، تعیین تکلیف توسط جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است.» (از نقل قولهای آثار مائو شده دین «درباره جنگ و صلح») این رهبران حزب کمونیست نپال (مشلعل) هستند که بطور انتقاضی همه اشکال مبارزاتی را با هم قاطبی می کنند و نمی گذارند که انقلابی ضرورت سرنگونی سلطانه دولت ارتجاعی را بدون ترلزله، کانون توجه خویش قرار دهند. آنها عاجز از جمع بندی تجربه مبارزه، مصلحت دولت نپال، و مسئله از سرکوب مکرر مبارزات خلق هستند. و امروز رهبری این حزب خود را در شرایطی می یابد که مجبور است با آراژ تانهجار

مخالفت یا جنگ خلق همصدا شود. نخی «قدرت کامل جنگ» و تحلیل جنگ خلق به سطح یک تاکتیک در کشورهای تحت سلطه که «بر حسب شرایط» می توان از آن استفاده کرد، نتیجه منطقی سرباز زدن از قبل م. ل. م. بشاره عالیترین مرحله ای است که علم انقلاب تاکنون بدان

اینکه این خدمات فقط نتیجه منطقی خدمات مارکس و لنین و عمدتا استالین بوده، به آنها کم بها می دهد... بحث شما بر پایه «... این نظریه غلط استوار است که مائو هیچ چیز کیفی نوینی به آنچه قبلا توسط لنین تدوین شده بوده اضافه نکرد... و خدمات مائو با خدمات استالین همسنگ است.» بگذارید به برخی نکات مهم این مباحثه نگاه کنیم.

انقلاب دمکراتیک نوین و کسب قدرت سیاسی

سند «درباره مائونیسم» بخشی تحت عنوان «انقلاب دمکراتیک نوین» دارد. در این بخش از «خدمت فوق العاده مائو» در تعریف و تمجید لفظی شده است اما همزمان با ارائه نقل قولهای طولانی از لنین و استالین و کمپتون، خدمات مائو کمرنگ شده است. حزب کمونیست نپال (مشلعل) در این سند چنین می گوید: «گزارش لنین به کنگره انترناسیونال سوم از اهمیت تئوریک عظیمی برخوردار بوده و در واقع اصل و اساس انقلاب دمکراتیک نوین مائو را تشکیل می دهد.» همانطور که نامه جنبش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به این حزب خاطرنشان می کند: «راهی که لنین برای روسیه امپریالیستی ترسیم نمود نمی توانست مدلی برای کشورهای نظیر چین باشد... استالین طاعنه‌های فمیده که انقلاب در چین نمی تواند مستقیماً به سوسیالیسم بینجامد، بلکه باید نخست از مرحله ای گذر کند که ولایتش در درجه اول دمکراتیک و حلی است. اما همانطور که که استالین بعدها تشخیص داد، مائو برای اینکه بتواند انقلاب چین را رهبری کرد و به پیروزی برساند می بایست با برخی اشتباهات نظری استالین مخالفت می کرد. آنچه مائو با تئوری انقلاب دمکراتیک نوین و پراتیک انقلاب چین بدان دست یافت، هرگز قبل از او حاصل نشده بود.» یکی از عظیمترین خدمات مائو در جریان انقلاب چین «تکمیل تئوری و پراتیک جنگ خلق بود که برای نخستین بار پرولتاریا را صاحب آموزه کامل نظامی خویش کرد. این آموزه از آموزه نظامی هر طبقه دیگری برتر است.» از نامه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

این نکته کاملاً توسط حزب کمونیست نپال (مشلعل) نادیده گرفته شده است. این حزب در جریان جدت پای می مبارزه در خط پرولتاریا را صاحب آموزه کامل نظامی خویش کرد. این آموزه از آموزه نظامی هر طبقه دیگری برتر است.» از نامه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

دهها سال ساختن سوسیالیسم در اتحاد شوروی و چین، احیا، سرمایه داری در شوروی، نبرد برای جلوگیری از این امر در چین، انقلاب فرهنگی و سرانجام احیا، سرمایه داری در چین می باشد. همه اینها مسائل جدیدی را مطرح کرد و نبردهای سابقه ای را در عرصه تئوری و پراتیک دامن زد. همه اینها زمینه مساعدی را برای تکامل ایدئولوژی ما به یک مرحله کیفیت بالاتر یعنی م. ل. م فراهم آورد. علاوه همه اینها قابلیت انقلابیون در نبرد باخطر جهانی عاری از امپریالیسم و ستم را به سطحی کیفیت بالاتر ارتقا داد. مائونیسم معرف سطح عالیتر شناخت در تمامی این جبهه ها است. بدون مائونیسم، عصر امپریالیسم همچنان بر جای خواهد ماند.

حزب کمونیست نپال (مشلعل) ادعا می کند که مائونیسم نفی لنینیسم است. اما این حزب با نفی رابطه دیالکتیکی بین هستی و شعور، با نگاه کردن به جهان از دریچه ایده آلیسم ذهنی گرایانه، مدافع ایدئولوژی ای است که نه فقط با ایدئولوژی مائو فرق می کند بلکه با ایدئولوژی لنین و مارکس هم خوانایی ندارد. بنابراین اختلافاتی که بین جنبش ما و این حزب در حیطه نامگذاری وجود دارد، بازتاب اختلافات مهمی است که در برخورد کلی ما به علم انقلاب وجود دارد. علاوه اینها بازتاب دیدگاههای مخالف بر سر محتوای خدمات مائو به کل شناخت و پراتیک انقلابی است.

دو دیدگاه

در برخورد به خدمات مائو

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در چهارچوب مباحثه ایدئولوژیک با این حزب، نامه ای را به سال ۱۹۹۳ تهیه کرد. این نامه مخالف به کنگره این حزب نوشته شده بود. در این نامه با رجوع به سند «درباره مائونیسم» چنین آمده بود: «شما می گوید که مائو در عرصه های فلسفی، اقتصاد و سیاسی و سوسیالیسم علمی خدمات عظیمی انجام داده که حائز اهمیت تاریخی است، شما در چند پاراگراف برخی از این خدمات را لیست کرده اید. در هر یک از این موارد، چنین اظهار کرده اید که این خدمات قبلاً توسط لنین به هم انجام شده بود، یا اینکه استالین آنها را بهتر انجام داد. در سند شما می خوانیم که لنین مبنای تئوری مائو درباره انقلاب دمکراتیک نوین بود. در کل سند شما، عمدتاً به تعریف و تمجید لفظی از خدمات مائو می پردازد، اما همزمان با گفتن

پروژنی را به سطحی کاملاً نوین ارتقا داد. او این کار را با رهبری پورتلاریا و کسب و تحکیم قدرت سیاسی طبقه، «دیکتاتوری انقلابی طبقه» به پیش برد. این کار با پیروزی انقلاب اکتبر به سال ۱۹۱۷ به در روسیه سابقاً تزاری برای نخستین بار به انجام رسید.»

حزب کمونیست نپال (مشعل) از نظر عینی مردم را از پیوستن به انقلاب مسلحانه دلسرد می کند، و بیشترانه می گوشت رفیق لنین را به سیر پنهانی خود تبدیل کند، یعنی لنین که در سراسر زندگی فقط برای برپایی چنان انقلابی فعالیت می کرد را به راهی خیانت آمیز منتسب کند. آیا موضوع لنین زمانیکه جورانه درباره انقلاب ۱۹۰۵ اظهار نظر می کرد کاملاً روشن نیست؟ «این انقلاب، ترسیمی برای انقلاب مسلحانه آتی است.» و مانو نیز انقلابیان را فراخواند که شجاعانه به پیش تازند و «جنگ را از طریق جنگیدن پیاموزند.» جنگ انقلابی یک هنر است. ولی اگر ما فقط به انجام سایر اشکال مبارزه پیرواریم هیچگاه نمی توانیم به این هنر مسلط شویم.

اشاره به این نکته اهمیت دارد که مخالفت حزب کمونیست نپال (مشعل) با جنگ انقلابی (به بهانه شرایط مشخص) به پیش برپایی داورهای پارلماناریستی این حزب متکی است. آنها در یک اطلاعاتیه مطبوعاتی چنین نوشتند: «حزب ما تصمیم گرفته که از انتخابات مجلس از طریق جبهه سلی خلق استفاده کند.» حزب ما در این زمینه می خواهد عدم توهّم خود نسبت به تغییراتی که در نحوه رای گیری توسط سیاستهای حزب کمونیست متحده نپال (م. ل.) حاصل شده را ابراز دارد. اما در کمال صمیمیت باید بگوییم که این تلاش خود را برای به سرانجام رسیدن این تغییرات به هر طریق ممکن و در هر کجا در کنار سایر احزاب به پیش خواهیم برد.» انتشاریه مشعل، شماره ۱۳۷ و اینکه: «اگرچشم صمیمیت ضد کمونیستی و سازشکار حزب کمونیست متحده، ما کماکان این نیرو را میهن پرست، دمکرات و یکی از متحدان خود می دانیم.» حزب ما تصمیم گرفته که به سیاست اعلام شده خود عینی بر حمایت از حکومت تحت رهبری حزب کمونیست متحده ادامه دهد.» (اطلاعیه مطبوعاتی کمیته مرکزی مشعل، آوریل ۱۹۹۵)

حزب کمونیست نپال (مشعل) بی وقته به ماتریسمیک حمله برده و به ما پرسید «چپ افراطی» و «انارشیسم» می زند؛ هزمان از ریزیزویستیهای حزب کمونیست

و ذهنی نیست... پیچهای افراطی در سراسر جهان همگی به چنین تعارضی می رسند. عین همین تعاریف را می توان نزد بسیاری از احزاب حامی «ماتریسم» هم پیدا کرد.» (از مقدمه ای بر نقد تفکر چپ افراطی، نوشته م. به سینگر) در همانجا چنین می خوانیم: «لنین می گوید که قیام مسلحانه یک مسئله حیاتی است و هیچ کس نباید با آن بازی کند. اما «مرکز اتحاد» (منظور همان تشکلی است که بعدها به حزب کمونیست نپال (ماتریست) تبدیل شد) مسئله مبارزه مسلحانه را صرفاً به یک بازیچه تبدیل می کند.» در اینجا با مسئله ای دوگانه روبرو هستیم. اولاً، بکار بستن جنگ خلق در کشورهای نیمه فئودالی که تحت سلطه امپریالیسم هستند، و ثانیاً، بکار بستن جنگ خلق در کشورهای امپریالیستی (به شکل قیام مسلحانه که جنگ داخلی انقلابی بدنبال آن می آید، اینها دو پیرویه متفاوت هستند، برخود را به این مسئله بر قوای محرکه جنگ در کشورهای امپریالیستی متکی بود؛ یعنی در جایی که بطور عموم اوضاع انقلابی موجود نیست و فرصتهای نادری پیش می آید که باید از آنها سوء جست. این مسئله مرگ و زندگی برای انجام انقلاب است. در کشورهای تحت سلطه نظیر نپال همانطور که پایانه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدرستی اظهار می کند: «عموماً یک اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد.» و مغضول جنگ خلق را می توان به محض اینکه نیروهای ذهنی در موقعیت برپایی آن قرار گرفتند، آغاز کرد. ثانیاً، این نکته ای بسیار مهم است، دیدگاه لنین این بود که از فخر انقلابی اجتناب کند؛ درست برعکس. او فعالیتها حزب بلشویک را رهبری کرد تا در شرایطی صوف انقلاب مسلحانه ۱۹۰۵ قرار بگیرد؛ اگرچه امکان زیادی برای پیروزی در آن انقلاب نمی دید. و در اکتبر ۱۹۱۷ این لنین بود که بی باکانه در برابر انواع و اقسام عناصر پروتویست و منزلقی که انجام قیام را به رای شوراها موکول می کردند، بیباکست. او حزب پروتاریا را در برپایی قیامی رهبری کرد که به چهار جهان را برای دهه های بعد تغییر داد. لنین خاطرنشان کرد که در چنین اوضاعی هیچ تقصیتی برای پیروزی وجود ندارد؛ و بدون شک منتظر چنین تقصیتی شدن بعضی این است که انقلاب را به شکست بکشانیم. همانگونه که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - ماتریسم» می گوید: «لنین تئوری و پراتیک انقلاب

دست یافته است. چنین کاری انقلاب دمکراتیک نوین را غیر ضروری می کند. این انقلاب را نمی توان با راهی که حزب کمونیست نپال (مشعل) در پیش گرفته، یعنی راه مسالمت آمیز به انجام رساند. این حزب به سرعت به سمت اپورتونیسم تاب روان است، البته اگر هنوز به آن نرسیده باشد.

اخیراً از درون حزب کمونیست پرد، یک خط اپورتونیستی راست سر بلند کرد که فراخوان خاتمه جنگ خلق را داد. این خط توسط حزب کمونیست پرد محکوم و طرد شد. طرفداران خط اپورتونیستی راست در یکی از نخستین و پایه ای ترین اسنادشان که «آسومیر» نام گرفت، اشکال گوناگون مبارزاتی را هسنگ قرار داده و مطرح کردند که جنگ فقط یکی از این اشکال است و بسته به اوضاع می تواند مورد استفاده قرار گیرد. به قول آسومیر: «مبارزه طبقاتی یک جنگ عظیم و مداوم طبقاتی است که توسط دوجبران سیاسی هدایت می شود. این مبارزه دو شکل دارد: غیر خونین... و خونین. هر دو اینها اشکال جنگ عظیم سیاسی هستند، «سیاست بمعنای جنگ بدون خونریزی است، درست همانطور که جنگ بمعنای سیاست همراه با خونریزی است.» «جنگ بر حسب شرایط مشخص آغاز شده و تکامل می یابد. و زمانی که این شرایط تغییر یابند، اشکال مبارزاتی نیز باید تغییر کند.» آیا منتقل آسومیر شدت شبیه به منتقل حزب کمونیست نپال (مشعل) نیست؟ آنها نیز از «قانونی یا غیر قانونی، مسالمت آمیز یا مسلحانه، پارلمانی یا غیر پارلمانی، استفاده از انتخابات یا تحریم آن» صحبت می کنند. هم آسومیر و هم «مشعل» آموزه مانو درباره جنگ را نفی می کنند. مانو گفت که جنگ عاتیرین شکل مبارزه است و کسب قدرت از طریق جنگ انقلابی، وظیفه مرکزی کمونیستها در همه جاست.

حزب کمونیست نپال (مشعل) با نفی جهانشمول بودن تئوری جنگ خلق مانو و تقلیل آن به یک تاکتیک صرف در شمار طبقاتی از راهبای مسالمت آمیز و انتخاباتی، بار دیگر می گوشت عوامفریبانه خود را به لنینیسم پاسبانند: «لنینیسم به مسئله مبارزه مسلحانه در ارتباط با شرایط عینی و ذهنی و اوضاع انقلابی می نگرد و قبول دارد که مبارزه مسلحانه نیز یک هنر است... اما تفکر انارشیستی کل اصول لنینیستی مبارزه مسلحانه را غیر انقلابی می داند. در تفکر انارشیستی، برای اینکه مبارزه مسلحانه به راه بیفتد نیازی به پخته شدن شرایط عینی

به سائتریسیم متهم می کند و حتی بدون اینکه به خود زحمت باز کردن این بحث را بسنجد، وی را مسئول لطمه به نظام سوسیالیستی در چین معرفی می کند. به علاوه آنجا که حزب متشکل می خواهد به روزیونیسم خروشیف بیرازد، دقیقاً با گلتن اینکه سائتر باعث «لطمات نه چندان اندکی» به نظام سوسیالیستی شد، او و خروشیف را هشتک می خواند. این برخورد خشم برانگیز و متفرعانه به یک رهبر بزرگ کمونیست که نوع بشر را در رسیدن به قله های دست نیافتنی رهبری کرده، آنهم از سوی افرادی که با کمال میل از روزیونیستهای نظیر حزب کمونیست متحد حمایت می کنند، بدون شک بیانگر خواست آنها به تعصیب و تکامل مرحله بیشتر شناخت ما نیست، از سوی دیگر، این اعتقاد غیر قابل توضیح و اشتباه، تکرار همان انتقادات بی پایه ای است که

انور خوجه رهبر آلپانی در مورد سائتر ابراز داشت و گوشتد اهمیت عظیم نبرد مانوئه دون علیه روزیونیسم در سطح بین المللی را پوشاند و آرا بدنام کند. اتهامات علیه سائتر که در سند سال ۱۹۹۲ مشعل ظاهر شد، در چارچوب مبارزه و بحث درون جنبش ما بر سر چگونگی ارزیابی از خدمات سائتر، یک قدم مهم به عقب است از جانب این حزب متعصب می کرد؛ آنهم در زمانیکه جنبش ما تدارک یک جنبش مهم به پیش را می دید.

در نامه گوشتد جنبش به کنگره مشعل چنین می خوانیم: «تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی همواره از تشکیلاتهای است که به علت عدم درک عمیق رهبرانشان از اصول و خدمات و محتوای آموزه های سائتر و مبارزه اش علیه روزیونیسم مدرن، دچار پرخاشهایی بس اشتباه آمیز شده اند، مبارزه بر سر چنین مسائل مهم ایدئولوژیکی به انقلابیون واقعی نیال کسک کرده که دست به پیشرفتهای ضروری یزند و قادر به رهبری یک انقلاب واقعی شوند. در مقابل، رهبری مشعل تصمیم گرفته که در سرداب روزیونیسم غوطه ور شود.

حزب مشعل بر این پایه که لنین قبلاً علیه روزیونیسم مبارزه کرده، ارزش خدمات کیفی رفیق سائتر به م. ل. را زیر سؤال برده است. این امر یار دیگر نشانگر عجز مشعل در درک تئوری شناخت مارکسیستی و قوانین دیالکتیک است. مبارزه علیه بزرگواری، مبارزه ای دراز مدت است که مداوماً عناصر رونی را به صحنه می آورد. سرمایه داری نیز در سطح جهان دچار تغییر می شود، همه

بلیه در صفحه ۸۵

انقلاب قهرآمیز تعلیم می یابند. حال آنکه حزب مشعل، یک حزب رفرمیست متعارف، پیشه می نیست. رهبران این حزب از هدایت توده ها در امر سرنگونی مسلمانان نظام ارتجاعی که بر سر باز زده، در گوشه ای ایستاده، و رنقا و توده هایی که سلاح برداشته اند را به خاطر شجاعت و جاسرشان سرزنش می کنند.

مبارزه علیه روزیونیسم مدرن

و انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی
«بیلاناسله بعد از کودتای خروشیف، مانوئه دون و مارکسیست - لنینیستهای درون حزب کمونیست چین شروع به تجزیه و تحلیل تحولات اتحاد شوروی و جنبش بین المللی کمونیستی کردند و علیه روزیونیسم مدرن به مبارزه برخاستند. در سال ۱۹۹۳، «پیشهادیه درباره خط عومسی جنبش بین المللی کمونیستی» انتشار یافت که به نامه پیست و پنج نکته ای مشهور شد. این سند که در محکومیت همه جانه و علنی روزیونیسم صادر شد، فراخوانی برای مارکسیست - لنینیستهای واقعی سراسر جهان بود.» (پیشیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) رفقای پیشی بدین ترتیب صلائی نیره را اعلام داشتند و به مجبوجه اغتشاشی که بعثت سربلند کردن روزیونیسم در راس قدرت اتحاد شوروی بوجود آمده بود، به راهگشائی پرداختند. همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: «سرمشاع، جنبش مارکسیست - لنینیستی معاصر در این فراخوان تاریخی و جدلهایی است که با آن همراه بود.»

اما حزب مشعل با نوعی ناخردسندی ویژه نسبت به سائتر، نه فقط اهمیت این جدلهای در کمرنگ می کند و آنها را صرفاً بسط درک لنین می داند، بلکه چنین اداسی می دهد: «ما نباید اشتباهی که سائتر در جریان مبارزه علیه اپورتونیسم مرتکب شد را نادیده بگیریم، او به اندازه کافی قابلیت این را داشت که موضوعی صحیح علیه اپورتونیسم راست اتخاذ کند، اما نتوانست اهمیت مبارزه علیه اپورتونیسم سائترستی را بدرستی دریابد، در حالیکه لنین به حد کافی در آثار تئوریک و فعالیتهای عملی خود این نکته را روشن کرده بود. اشتباهی که صدر سائتر در مورد مسئله سائتریسیم مرتکب شد، به بطور قطع باعث لطمه نه چندان اندکی به نظام سوسیالیستی در چین شد.» (از سند درباره مانوئیسم)

بنابراین حزب مشعل به شیوه ای آشکارا غیر مسئولانه و اپورتونیستی یکی از بزرگترین رهبران پروتاریایی بین المللی را

متحد که مسئولیت اداره دوت خون آغاز نیال را به عهده دارند و از زمان آغاز جنگ خلق در کشتار انقلابیون مستقیماً نقش بازی کرده اند، حمایت می کند. انکار جنگ خلق توسط مشعل با دنباله روی «صمیمانه» آنها از احکام پارلانی دو روی یک سکه اند، اما خطی که حزب انقلابی در نیال انتخابات اتخاذ می کند نه فقط در کشورهای امپریالیستی، بلکه در کشورهای تحت سلطه نیز حائز اهمیت است. در این نوع کشورها، انقلابیون نمی توانند هدف کلی سرنگونی تمامیت دستگاه نیمه فئودالی و تحت سلطه امپریالیسم که دولت ارتجاعی در قلب آن قرار دارد را از نظر دور دارند. هیچگاه این نکته را نباید فراموش کرد: خواه دولت به شکل یک سلطنت مشروطه باشد، خواه تحت دیکتاتوری فردی یا تک حزبی باشد، خواه بیای دموکراسی پارلانی نوع غربی را بر تن کشیده باشد، همه اینها نهایتاً اشکال متفاوت یک دیکتاتوری ارتجاعی پیکان هستند.

ما تون هنگامی که برخورد کمونیستها به مسئله کسب قدرت را مشخص می کرد، چنین گفت: «قبل از آغاز جنگ هر شکل و مبارزه ای باید در خدمت تدارک جنگ باشد... و بعد از آغاز، هر شکل و مبارزه ای باید مستقیماً یا غیر مستقیم در هماهنگی با جنگ باشد...» (مسائل جنگ و استراتژی)

گذا ر روشن است که حزب کمونیست نیال (مشعل) در حال تدارک جنگ برای سرنگونی امپریالیسم و فئودالیسم نیست. برخورد آنها به انتخابات مجلس و به جنگ در بهترین حالت بازتاب توهماتی است که نسبت به ماهیت دولت دارند. اگر یک خط بهتر وجود نداشت، اوضاع کنونی نیال می توانست شبیه به اوضاع اندونزی در روزهایی شود که کمونیستها با سوزواری همکاری می کردند، و از سازماندهی جنگ خلق باز ماندند؛ که نتیجه این کشتار صدها هزار نفر از مردم بود. اما با جدت یابی مبارزه و خط در جنبش نیال و ظهور حزب کمونیست نیال (سائونیست) که در آن پراتخار جنگ خلق گام نهاده، «مشعل» به متعادل مخالفت علنی با انقلاب روان شده است. تلاطمهای این حزب برای پوشاندن خط خود با نقاب لنینیسم، محکوم به شکست است. حزب کمونیست نیال (مشعل) عوامفریبانه جنبش ما را متهم می کند که به لنین کم بها می دهیم، اما آنها هیچگاه موفق نخواهند شد که لنین را وارونه جلوه دهند. در آثار لنین، انقلابی بی وقفه با ضرورت



بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست»

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

فوریه ۱۹۹۸، مصادف با صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست» است. «مانیفست» بقلم مارکس و انگلس، آغاز جنبش طبقاتی پرولتاریای آگاه را رقم می زند. «مانیفست» بطرز همه جانبه و عمیق، کارکرد سرمایه داری و نیاز پرولتاریا به سرنگونی این نظام و ساختن نظام اجتماعی نوین سوسیالیسم و کمونیسم را آشکار می سازد.

بعد از گذشت ۱۵۰ سال، ادعاینامه قدرتمندی که «مانیفست» علیه نظام سرمایه داری صادر می کند، پرتوتی علمی که بر علل و نتایج استثمار و شمرگی می افکند، تصویر شورانگیز انقلابی که از جامعه نوین عاری از تقسیم بندیهای طبقاتی ارائه می دهد، و خوشبینی و اعتماد روشنی که به طبقه انقلابی و پیروزی نهائی رسالت تاریخیش ابراز می دارد، کماکان ما را دچار شگفتی می کند.

اثبات شده که انقلاب پرولتری در مسیر پیروزی نهائیش، جریان دوازدهم و پیچیده، مملو از پیچ و خم، سرشار از پیروزیهای قسمی و شکستهای موقتی است. علم انقلابی که نخست توسط مارکس و انگلس تکریم یافت، طی ده ها سال مرحله به مرحله و در ارتباط با مبارزات میلیونها نفر به چیزی که ما مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم می نامیم، تکامل یافته است. امروز «مانیفست» کماکان معتبر است.

کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، احزاب و سازمانهای جنبش را فرا می خواند که همراه با سایر نیروهای مارکسیست - لنینیست، از فرصت استفاده کرده و بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست»، امر مطالعه و تبلیغ این اثر را به پیش ببرند؛ به تبلیغ چنانچه دورنمای کمونیستی در بین توده ها پیروراند؛ و به بحث و تعمیق درک از ایندولوری علمی ما و رسالت تاریخی پرولتاریا باری رسانند.

بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد ماجرای مانیفست حزب کمونیست



مقاله‌ای از

«کارگر انقلابی»

(مدای حزب کمونیست انقلابی)

آمریکا

شماره ۱۶۳

دسامبر ۱۹۷۷

بود؛ آسوره های انقلابی فلیسی که از انقلاب کبیر یوروزانی سال ۱۷۸۹ فرانسه نسخه برداری شده و با شرایط روز تطبیق یافته بود، دیگر با اوضاع خوانائی نداشت. از بعضی لحاظ، انقلابیون دوران سختی را می گذراندند. انقلاب کبیر فرانسه به شکست انجامیده بود. نخست، از درون به انقلاب خیانت شد؛ توسط ناپلئون بناپارت که پیشروانه تاج امپراتوری پسر نهاد. سپس، فرانسه از بیرون در هم شکست؛ در سال ۱۸۱۵، قوای متحد پادشاهی های فنوودالی اروپا، ارتش فرانسه را شکست دادند. نتیجتاً برای چند دهسال، «انقلاب مقدس» پادشاهی های فاتح، مردم را تحت سلطه وحشیانه خویش گرفتند؛ شاهان و شاهزادگان دوباره بر سر کار آمدند؛ سیاستهای انقلابی مصلحتی سرکوب شد؛ مرزها تحت کنترل شدید قرار گرفت؛ همه جا از جاسوس و خبررسان پر بود.

اما درست همان موقع که قدرتهای ارتجاعی، پیروز بنظر می رسیدند، تغییرات شدید اقتصادی از توان آنها می کاست و نیروهای ناراضی و قدرتمند نوینی را بوجود می آورد. در تکنولوژی و تولید، انقلاب شده بود. باسطلاح «سیستم کارخانه» در چند ناحیه صنعتی جدید انگلستان برپا شده بود؛ و بقیه اروپا از این مشتقت خانه های دهشتناک تقلید میکردند. بچه های ۹ ساله اغلب مجبور بودند هفت تا ۱۰ ساعت در کارخانه کار کنند. تاثیرات

مارکس و فریدریش انگلس. استاد و مانیفستهای بیستار دیگری که در آن دوره منتشر شده بودند، اینک بنیاد فراوشتی سپرده شده اند و در پایگانی کتابخانه ها خاک می خورند. اما این مانیفست زنده است؛ آن را با علاقه در گنوها، مناطق پایگاهی جنگلی، و حتی در کلاسهای درس در نقاط مختلف دنیا مطالعه می کنند. این مانیفست کماکان نسلهای انقلابی را پیاپی الهام می بخشد و تربیت می کند.

«مانیفست کمونیست» یک سند پایه ای و ژرف بینانه جنبش مدرن کمونیستی است؛ نخستین اظهاریه ایدئولوژی علمی است که اینک به مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسم مشهور است. به افتخار صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست»، اینک ماجرای پیدایش آن را نقل می کنیم.

«ای شیرهای خفته برخیزید!

بیستار و شکست ناپذیر،

به وقت خواب زنجیرتان را بکنید،

فرز ریزید زنجیرها را و شبنم وار

آنان اندک اند و شما بسیار»

«پرسی شللی» تقطیع به کارگران منجمد که در سال ۱۸۱۹ با قوای حکومتی پیکار کردند؛

در اواسط دهه ۱۸۴۰، جنبش کمونیستی بشدت نیازمند یک مانیفست متحد کننده جدید بود. جامعه پسرعت در حال تغییر

اواسط فوریه ۱۸۴۸؛ لندن؛ چاپخانه کوچک محله «پیشاپ گیت»؛ یک جزوه کمونیستی جدید به چاپ می رسد. جزوه به زبان آلمانی نوشته شده و عنوان Manifest der Kommunistischen Partei بر خود دارد. سراسر اروپا شاهد توزیع گسترده مانیفست است. این در حالی است که خیزش و ناآرامی در اغلب مراکز پر جمعیت قاره اروپا جریان دارد. هشت های کوچک انقلابیون چشم انتظار بیانیه ای قدرتمند که بتواند به فعالیتشان ست و سو داده و توده های مردم را درگیر یک جنبش عظیم انقلابی کند.

این جملات که با حروف برجسته بر روی کاغذ نقش بسته، آغازگر مانیفست است: «شیعی در اروپا در گشت و گذار است. شیخ کمونیسم، همه نیروهای اروپای کهن برای تعلیق این شیخ وارد انقلاب مقدس شده اند... وقت آنست که کمونیستها آشکارا، در برابر جهانیان، نظرات و اهداف و تمایلات خویش را بیان دارند؛ و در مقابل افسانه شیخ کمونیسم، مانیفست خود حزب را قرار دهند.»

این اثر سریعاً به زبانهای گوناگون در قاره های اروپا و آمریکا ترجمه می شود. در انگلستان بر آن نام «مانیفست کمونیست» می نهند. برای نخستین بار در سال ۱۸۵۰، بر یکی از نسخه های اولیه چاپ انگلیسی، نام سولفان که تا آن زمان ناشناخته بودند، آورده میشود؛ کارل

سرمایه داری بر کشاورزی، دهقانان سهم بر را به زور از زمینهایشان راند؛ و برخی از آنها به جزئی از یک طبقه شورشگر نوین یعنی پروتاریای مدرن تبدیل شدند. پدیدار شده بود. در ژوئیه ۱۸۳۰، پاریس یکباره صحنه جنگ خیابانی و سنگرنده شد. در سال ۱۸۳۱، آبریش باقان «لیون» از کارگاه های دخمه وار خویش بیرون آمدند و چنین آواز کردند:

«آنکه که ما حاکم شویم

آنکه که ماکیت شما پایان یابد

دنیای کهن را در تار و پود می پیچیم بشنوید! این غرض قیام است!»

ده سال بعد، «شورشهای نان» یکی پس از دیگری بوقوع می پیوست. بهمین خاطر دهه ۱۸۴۰ را «دهه گرسنگی» نامگذاری کردند. در همین دوران، رادیکالترین نیروها جنبش جدیدی برای انداختن بودند که آن را «کمونیسم» می نامیدند. آنها رویای تقسیم ثروتهاى جامعه و افقائى تمايزات طبقاتى را در سر داشتند. کمونیسم اولیه، آمیخته ای از اندیشه های درخشان، آرزوهای غیرعملی «خیلی» و اقدامات مشهورانه بود. برخی کمونیستهای اولیه معتقد بودند که جنبشهای اشتراکی بتدریج قادرند طرق نوین زندگی را به نوج بشر بیاموزند؛ بی آنکه نیازی به سرنگونی قهرآمیز نظم کهن باشد. دیگرانی هم بودند که ذکر میکردند از طریق رفته گری های کوچک، و بدون پیوند عمیق با توده های مردم، میتوان جامعه را تغییر داد.

هر روزی که می گذشت بی تری این طرحها و شیوه ها بیشتر به اثبات می رسید؛ و دو انقلابی جوان آلمانی بواسطه تجزیه و تحلیلهای ناذر و جدیدشان پیروان بیشتری پیدا می کردند. کارل مارکس و فریدریش انگلس در برزکسل بهم پیوستند تا راه انقلاب کمونیستی را ترسیم کنند.

هر یک از آنها نقاط قوتی داشت که مشارکت شان را غنی تر می ساخت. کارل مارکس در سال ۱۸۱۸ زاده شد؛ او تحقیق و دقیق و تفاوتی ای در مورد تمامی تئوریها و فلسفه های مختلف انقلابی آن دوران انجام داد. مارکس یمنران روزنامه نگار نشریه مترقی Rheinische Zeitung،

مقالاتی در تحلیل جزء به جزء سیاستها و درگیریهای دوران خود - بهرچه در مورد زندگی دهقانان خاشیه رود «راین» در آلمان

نوشت. یکی از آشنایان مارکس جوان، وی را چنین تصویر کرد: «حق بجانب، پرشور، بی پروا، سرشار از اعتقاد بنفس، و در عین حال عسقا جدى و دانا، یک دیالکتیسین بیرقار...»

در سال ۱۸۴۳، مارکس بدنبال مستوعبت انتشار Rheinische Zeitung به فرانسه تبعید شد. بعدها فرانسه به مرکز فعالیتهای انقلابی در اروپا تبدیل شد. انگلس بسال ۱۸۴۰ در یک خانواده ثروتمند و سرمایه دار آلمانی متولد شد. در دوره دبیرستان ترک تحصیل کرد و مطالعه و آموزش را تنها به پیش برد. در سال ۱۸۴۲ عازم منچستر در انگلستان شد تا در کارخانه بافندگی متعلق به خانواده اش کار کند. بعدها انگلس در مورد آن روزها می گفت که ذهنش را ترانه های انقلاب فرانسه پر کرده بود و آرزوی ظهور مجدد دوران مشهور به گیوتین و ترو و سرخ پاریس را در دل داشت.

او در انگلستان، پیشرفته ترین تحولات سرمایه داری را از نزدیک دید؛ ابزار قدرتند تولید صنعتی، و زائحه ها و بیماریهای واگیر دار در شهرکهای جدید کارگری. انگلس به سیرسی جنبش «چارلیستا» پرداخت که اولین جنبش توده ای کارگران بود. او از سرمایه داری متنفر بود و بروشنی می دید که این نظام سیرعت در حال دگرگون کردن دنیای کهنه است.

مارکس و انگلس دوشادوش یکدیگر کوشیدند تا بر پایه مطالعه عمیق سیاست، اقتصاد، تاریخ و فلسفه، یک علم ناذر و قاطع جدید ارائه دهند. برخورد غلطی آنها، کمونیسم را از محدوده خیالات و رویاهای خوش خارج کرد و به دنیای پر تب و تاب سیاستهای عطل آورد.

سازمان کمونیستی جدید

مانیفست کمونیست جدید

«ترویج بی سر و صدا کمر داده است. هر بار که به «کلن» میروم، یا به کافه ها سر میزنم، یا پیشرفتهای تازه و پیروان جدید مواجه میشوم. جملات «کلن» اعجاب انگیز است؛ بشدریج گروه های پراکنده در کمونیست را کشف می کنیم که کاملاً در خفا و بدون همکاری مستقیم ما ایجاد شده اند... افراد از نظر ذهنی آماده اند و شک را باید کویید، زیرا آهن گذاشته شده است.» از شامه فریدریش انگلس به کارل مارکس طی سفرش به آلمان (۱۸۴۵)

از سال ۱۸۴۶، مارکس و انگلس کوشیدند با گروه های گوناگون و متعدد کمونیستی که یکی پس از دیگری در اروپا ایجاد میشد، ارتباط برقرار کنند. یکی از سرفق ترین این گروه ها، «انجمن عدل» در لندن بود که چند صد عضو داشت. بسیاری از تبعیدیان انقلابی آلمانی نیز از اعضای آن بودند. این گروه به آثار مارکس و انگلس و پیشنهادی که آنها در مورد سازماندهی مجدد، تحت نام «اتحادیه کمونیستی» مطرح کرده بودند، علاقه نشان می داد. مارکس در کتگره موسس حضور نداشت، اما با آنها بر سر شعار قدیمی «همه مردان، برادارند» مبارزه کرد و گفت: مردانی هستند که مایل نیست برادرشان باشم. پس، شعار جدید شبد «اتحادیه کمونیستی» چنین شد: «برپروترهای همه کشورها متحد شوید.»

رفیقی، مارکس و انگلس را در آن دوران چنین توصیف کرد: «مارکس هنوز جوان بود؛ تقریباً ۲۸ ساله. اما همه ما شدت تحت تاثیرش بودیم. بر پایه اندامی متوسط، شانه های پهن، ریزیده و پر تحرک، سخنرانی هایش کوتاه و انشایی بود و منطقی قوی داشت. مارکس بهیچوجه اهل خیالبانی نبود... فریدریش انگلس که برادر معنوی مارکس محسوب میشد، که باریک بود و فرزند یا مرخوا و سیبل روشن، او بیشتر شبیه یک افسر گارد باهوش و جوان بود تا یک اهل کتاب.»

در سپتامبر ۱۸۴۷، «اتحادیه کمونیستی» جدید، پیش نویس «اصول عقیدتی کمونیستی» را تهیه کرد. این سندی خیلی از نوع قدیم بود که بر پایه پیکرته اصول بی ربط به زندگی واقعی قرار داشت. سند می کرد. مارکس و انگلس حاضر به تأیید آن نشدند. انگلس کاری کرد که مسئولیت تهیه پیش نویس جدید به خودش واگذار شود.

در هاء اکتبر، انگلس پیش نویس را برای مارکس فرستاد و چنین پیشنهاد کرد: «بنظر من بهترین کار اینست که شکل پرش و پاسخ را کنار بگذاریم و این سند را «مانیفست کمونیست» بنامیم. باید تا حد معینی موضوعات را بیلطاف تاریخی مطرح کنیم. شکل کنونی نمی تواند از پس این کار برآید.» انگلس پیشنهاد کرد که مانیفست به مسائل سازماندهی حزبی بپردازد. اما هشدار داد که این کار فقط



مارکس و انگلس در حال بازخوانی نسخه‌ای از روزنامه «نویه واپنشه لاسپونگ» در چپخانه

همیشگی و موشکافانه اش در بروکسل آغاز کرد. کاسه صبر رقبایش در لندن لبریز شده بود. انقلاب در «میلان» و «پارما» براه افتاده بود و رقبا به انتشار حانیلیست جدید خوش نیاز داشتند. در ژانویه ۱۸۴۸، آنها برای مارکس مهلت تعیین کردند: اگر تا اول فوریه کار مانیفیست تمام نشود، «اقدامات دیگری بعمل خواهد آمد.» مارکس کارش را در اوتل فوریه ۱۸۴۸ تمام کرد و دست نویس را سریعاً به لندن فرستاد.

یک سلاح مبارزاتی

«فلاسفه فقط دنیا را تفسیر کرده اند. مسئله، تغییر آنست.»

۱۸۴۸ مارکس،

اواسط فوریه، Manifest der Kommunistischen Partei بعنوان

برنامه رسمی «اتحادیه کمونیستی» منتشر شد. چند روز بعد، در پاریس قیام شد و پادشاه فرانسه را از تخت بریز کشید. در

۱۸۴۸ آن حدی به پیش رود که می تواند عینی انجام شود.»

مارکس و انگلس با هم به کنگره دوم «اتحادیه کمونیستی» رفتند. کنگره برای ده روز در ماه های نوامبر و دسامبر ۱۸۴۷ به بحث در مورد برخورد جدید و تکان دهنده مارکس و انگلس به سیاستهای کمونیستی پرداخت. پیشنهادات مارکس و انگلس پذیرفته شد.

«اتحادیه کمونیستی»، برنامه قدیمی خویش مبتنی بر تهیه حول «جامعه نیکان» را کنار گذاشت و یک هدف همه جانبه تر و قاطعتر را بتصویب رساند: «سرنوشتی بورژوازی، حاکمیت پروتاریا، لغای جامعه کهنه بورژوازی که مبتنی بر تخافهم طبقاتی است، برقراری یک جامعه نوین عاری از طبقات و مالکیت خصوصی.»

یک تشکیلات کمونیستی بر مبنای خط و مشی جدید شکل گرفت؛ و مارکس مسئول به پایان رساندن مانیفیست این تشکیلات شد. او این کار را با دقت و عمق

پلیس بلژیک که نگران شده بود مارکس را دستگیر کرد. «بنی مارکس» هم که دنبال همسرش می گشت دستگیر شد و به اتهام بی خانمان بودن به زندان رفت. آنها که از بلژیک اخراج شده بودند راهی پاریس شدند. مارکس و انگلس کمیته مرکزی «اتحادیه کمونیستی» را مجدداً سازمان دادند و باشگاه کارگران آلمانی را بنیان گذاشتند که خیلی زود تعداد اعضایش به ۴۰۰ نفر رسید. اینک همه چشم ها به آلمان دوخته شده بود. انگلس چنین نوشت:

«همه چیز واقعاً خیلی خوب پیش میرود، همه جا شورش برپاست...»

اوایل آوریل، مارکس و انگلس از مرز گذشتند و وارد آلمان شدند. آلمان در آن روزها از چندین دولت نیمه مستقل تشکیل میشد که تحت تسلط پادشاهی پروس قرار داشتند. آنها با خود ۱۰۰۰ نسخه از «مانیفست کمونیست» که بازگاری از لندن بدستشان رسیده بود را هم قانع کردند.

مارکس و انگلس فعالیت‌های خود را در شهر «کلن» براه انداختند. جنبش انقلابی در آن شهر پیشرفته تر از هر نقطه دیگر آلمان بود. بعد از گذشت فقط چند ماه، تعداد اعضای شعبه محلی «اتحادیه کمونیستی» به ۸۰۰۰ نفر رسید. اما این «اتحادیه» تحت تسلط خط راست روانه ای بود که کارگران را به مطالبات «دمزدی» محدود کرده و حتی از خواست سلطنت مشروطه پشتیبانی می کرد. مارکس تشکیلات انقلابی خویش را پایه ریزی کرد که بزودی جای «اتحادیه کمونیستی» در حال زوال را گرفت. مارکس و انگلس وظیفه خود را پیوند با توده های وسیع و رهبری آنها در امر انقلاب قرار دادند. انگلس بعدها چنین نوشت: «ما آنقدر با عملکرد تحریف گرایان آشنا بودیم که بداییم فریاد بدون تکیه گاه بجائی نمی رسد».

از اول ژوئن ۱۸۴۸، مارکس و انگلس روزنامه انقلابی *Neue Rheinische Zeitung* را منتشر کردند. این روزنامه به انشای حکومت های پادشاهی در اروپا و تعرض به آنها می پرداخت و توده ها را به یک انقلاب دمکراتیک رادیکال علیه فئودالیسم و مطلقه گری بر می انگیزفت. این روزنامه تیراژی معادل پنج هزار نسخه داشت که در آن دوره یکی از پرتیراژترین نشریات آلمان محسوب می شد. انقلاب در پروس هرگز نتوانست سلطنت را سرنگین کند. طی سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ امواج مبارزات شده ای مرتباً پیا پی می خاست. حکومت با پیشقدمان برگزاری انتخابات، ایمنسویون بورژوازی را با خود همراه کرد. این در حالی بود که ارتش پروس همچنان به مراکز انقلابی حمله می برد.

در ماه سپتامبر، مارکس و انگلس و چند تن از هواداران آنها توسط یک میتینگ توده ای بعنوان اعضای «کمیته امنیت عمومی» انتخاب شدند. نام این کمیته، از ارگانهای قدرت انقلابی در فرانسه که ۵۰

سال قبلاً اشراف را اعدام کرده بود، وام گرفته شده بود. روز ۲۵ سپتامبر مقامات کشور نیروهای ارتش را برای دستگیر کردن رهبران اصلی اعزام داشتند. روزنامه *Neue Rheinische Zeitung* تمامی تشکلات سیاسی متولف غیرقانونی اعلام شدند. برای دستگیری انگلس یک پوستر دیواری منتشر شده بود. او و چند تن دیگر از نویسندگان روزنامه مذکور به آن سوی مرزها گریختند و چند ماهی آقامی نشدند.

مارکس یکی از رهبران بود، اما در مجامع توده ای بعنوان یک سخنگر مطرح نشده بود. مقامات هیچ گواهی در دست نداشتند که او را به «توطئه گری» ربط دهند. بنابراین زمانی که دیگران مجبور به ترک کشور شدند، مارکس در کلن باقی ماند و تقریباً دست تنها انتشار مجدد *Neue Rheinische Zeitung* را در مقابل چشم مقامات نظامی بهعهده گرفت. چندین نگاشت که مارکس را به دادگاه کشیدند. هیئت منصفه بعد از اینکه مارکس یک دفاعیه همه جانبه سیاسی ارائه داد و جمعیت پیشماری نیز در سالن دادگاه تهدید می کردند که بزور وی را آزاد خواهند کرد، مارکس را برتنه نورد.

در ماه دسامبر، مارکس به یک نتیجه گیری رادیکال جدید رسید: بورژوازی ثابت کرده که از رهبری انقلاب جهت سرنگونی فئودالیسم و رژیم های پادشاهی ناتوان است. اگر طبقه کارگر جنبش را رهبری نکند، جنبش شکست خواهد خورد.

روز دوم مارس، سربازان قداره بند پروس به خانه مارکس ریختند. آنها از مارکس خواستند که یکی از نویسندگانش را تحویل دهد، و گفته «بد می بیند». مارکس پاسخ داد که «تهدیدهایشان [مطلقاً هیچ اثری بر وی ندارد]». سربازان ناگهان متوجه شدند که مارکس نتایج ای در جیب دارد. آنها سریعاً خانه را ترک کردند. انگلس بعدها ارتش پروس را مسخره می کرد و می گفت که یادگاران آنها هشت هزار مسلح داشت؛ در حالی که «هژ» روزنامه ما فقط مسلح به چند میله سیمی، چند خناب مرکب و کلاه های سرخ خروغچیشان بود.

از اواخر بهار ۱۸۴۹، ارتش پروس سلطه خود بر جلگه راین را محکمتر کرد و مردم در مقابلش دست به ضد حمله زدند. انگلس در سنگرها حاضر بود و نزدیک شهر محل تولد خود یعنی «البرلد» می

جنگید. روز ۹ ماه مه، رئیس پلیس حکمی برای مارکس فرستاد که از او خواسته شده بود در عرض ۲۴ ساعت کشور را ترک کند. مدارک قانونی مارکس باطل شده بود و بدین ترتیب او یک خارجی بی مدرک محسوب می شد. رئیس پلیس وی را محکوم کرد که «بیشمارانه از میهمان نوازی ما سوء استفاده کرده است» زیرا فراخوان «ابراز مخالفت با حکومت موجود، سرنگونی قهرآمیز حکومت، و برقراری یک جمهوری اجتماعی» را صادر کرده است.

روزنامه *Neue Rheinische Zeitung* بعلا اینک همه اعضای هیئت تحریریه آن یا در تبعید بودند یا در زندان، نمی توانست انتشار یابد. مارکس در روز ۱۸ ماه مه آخرین شماره این روزنامه را منحصراً با مرکب سرخ چاپ کرد. مقامات می گوشتند سربوب تنه کارانه شان را با بهانه های پر زرق و برق بپوشانند. مارکس در آخرین شماره روزنامه، مقامات را چنین بهاد تسخر گرفت: «عبارات عوامفریبانه که بزور دبدال ترویج می گردند به چه دردی میخورند؟ ما نیز بیرحمی و بهیچوجه از شما طلب لطف نمی کنیم. زمانی که نوبت ما برسد، برای اعمال ترور علیه تان عفرخواهی نمی کنیم». از این شماره روزنامه که سریعاً بعنوان «شماره سرخ» مشهور شد، بیست هزار نسخه پچاپ رسید. تا سالها بعد نسخه های این شماره در بین کارگران انقلابی اروپا و شمال آمریکا دست بدست می گشت؛ و اغلب «مانیفست کمونیست» نیز همراه آن توزیع می شد.

با پیشروی ضد انقلاب، مارکس و انگلس در حاشیه راین بدست جنوب عقب نشینی کردند. مارکس که دیگر نمی توانست بدون مدرک از آلمان زندگی کند به پاریس رفت و تحت یک نام جعلی در آنجا سکنتی گزید و درگیر مبارزه شد.

انگلس در آلمان باقی ماند و به مبارزه مسلحانه علیه ارتش در حال پیشروی پروس پیوست. او در چهار نره شرکت کرد، تا سرانجام مجبور شد بدست مرز سوئیس عقب نشینی کند. انگلس طی نامه ای به «ایمی مارکس» چنین نوشت: «سفیر گلوله ما مسئله کم اهمیت است». او با غرور گفت که اینک دیگر هیچکس نمی تواند پیگوید کمونیستها در روز نیروهای سنگین در میدان نبودند.

وقایع ماه مه، خاتمه یک دوره از انقلاب

یکی از آنها را «آلبرت پارسونز» تهیه کرده بود. او از رهبران کارگران انقلابی شیکاگو بود که بعدها به چهره برجسته وقایع ما، در «هی مارکت» تبدیل شد. در سال ۱۸۸۲، ترجمه جدید روسی مانیفست برای تربیت نسلی از مارکسیستها منتشر شد که تدارک ایجاد حزب بلشویک لنینی را دیدند.

۷۰ سال بعد از نگارش «مانیفست»، یعنی در سال ۱۹۱۷، پرولتاریای انقلابی برای نخستین بار قدرت را در روسیه بدست گرفت و حفظ کرد. این پیروزی تاریخی در عسل بسیاری از ایده های کلیه «مانیفست» را به اثبات رساند. در عین حال، ایجاد قدرت دولتی نوین باعث شد که برای نخستین بار آثار مارکسیستی در سراسر جهان بطور گسترده انتشار یابند. یکصد سال بعد از نگارش «مانیفست» کمونیست، مائوتسه دون رهبر کمونیستها در آستانه کسب قدرت سراسری در چین نوشت: «تئوهای انقلاب اکبر، مارکسیسم، لنینیسم را برای ما به ارمغان آورد».

طی قرن بیستم، «مانیفست کمونیست» تقریباً به همه زبانهای دنیا ترجمه شده و میلیونها نفر در مسیر کسب رهایی، آن را مشتاقانه مطالعه کرده اند. طی ۱۵۰ سال، «مانیفست کمونیست» مخلصان توزیع شده، تحت تعقیب قرار گرفته، ممنوع اعلام شد، یا مورد تقدیر قرار گرفته است. این اثر، نمونه زنده ایده هائی است که واقعیت مادی را دگرگون می کنند. این اثر، پهنای واقعی تاریخ بشر را شکل داده و بر زندگی صدها میلیون نفر تاثیر گذاشته است. تاثیر «مانیفست» گواهی است بر قدرت آن ایدئولوژی علمی که راهنمای مبارزه انقلابی پرولتاریا در راه رهایی نوع بشر است. اینک به پایان قرن بیستم نزدیک می شویم؛ اما عبارات پایانی «مانیفست کمونیست» کماکان بنیان اعتقاد تمامی کسانی است که از مضمون بیزارند:

«کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاروا در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نس دهند؛ ولی جهانی را بدست خواهند آورد».

کارگران همه کشورها، متحد شوید!

گنجینه ای از تجارب نوین انقلابی گرد آمده که باید از آنها جمعیتندی شود. تا با این کار، شناخت کمونیستها بطور کیفی گسترش و تعمیق یابد.

با وجود این، کته این سند برجسته، تازگی و قدرتندوی خویش را طی ۱۵۰ سال حفظ کرده و همچنان بیان حقیقت است. شیوه دیالکتیک ماتریالیستی، نتیجه گیری های ژرف اندیشانه درباره امکان محور طبقات، و تحلیل از رسالت تاریخی طبقه نواخت پرولتر، کته «مانیفست کمونیست» است.

مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» خاطر نشان کردند که: «انقلاب کمونیستی، رادیکالترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت است؛ بنابراین هیچ جای تعجب نیست که تشکیل آن، رادیکالترین گسست از ایده های سنتی را شامل می شود».

سه سال بعد، متعاقب سال ۱۸۴۸، کارل مارکس مجدداً به این موضوع پرداخت و چنین جمعیتندی کرد که کمونیسم «اعلام ادامه دار بودن انقلاب است؛ اعلام اینکه دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا نقطه گذار ضروری به محور تمایزات طبقاتی بطور کلی، به محور کلیه مناسبات تولیدی می شود» آن تمایزاتند، به محور کلیه مناسبات اجتماعی که منطبق بر این مناسبات تولیدی هستند، و به دگرگون کردن کلیه ایده هائی است که از این مناسبات اجتماعی نتیجه می شوند».

این دو مقوله مارکسیستی که مائوتسه بعد از آنها بعنوان «دو گسست رادیکال» و «چهار کلیت» یاد می کنند، همچنان نکته مرکزی شناخت ما از تغییرات عمیقی است که پیرامو جهانی انقلاب کمونیستی را رقم می زنند.

در سال ۱۸۶۹، ترجمه روسی «مانیفست کمونیست» توسط «یاکوبین» در سوئیس منتشر شد. این ترجمه به دین مرزهای پادشاهی ژنرال فاجاق شد. در سال ۱۸۷۱، زمانی که طبقه کارگر برای نخستین بار قدرت را کسب کرد و برای چند ماه، کمون پاریس را برپا داشت، «مانیفست کمونیست» به راهنمای نسل نوین انقلابی پادشاهی ژنرال فاجاق شد. در سال ۱۸۷۱، شد. دیگر، بسیاری از کمونیستها خود را «مارکسیست» می خواندند.

طی دهه ۱۸۷۰، ترجمه های مختلفی از «مانیفست» در ایالات متحده منتشر شد.

آلمان را رقم زد. سرکوب حکومتی چند سال ادامه یافت. یک شاعر انقلابی روزگانی را توصیف کرد که مردم دانا در خانه هایشان با شنیدن شلیک جوجه های مرگ - بهنگام اعدام انقلابین - تکان می خوردند. افرادی که نزد آنها «مانیفست کمونیست» پیدا میشد را در جا دستگیر می کردند.

مانیفستی برای یک جنبش نوین جهانی

مارکس و انگلس دوباره در انگلستان بهم پیوستند و در آنجا برای ایجاد دوباره تشکیلات کمونیستی و طراحی یک ارگان انقلابی جدید فعالیت کردند. در آن زمان مارکس ۳۱ ساله بود و انگلس هنوز ۳۰ سال هم نداشت.

مارکس از پراونیک فشرده انقلابی سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ بسیار آموخته بود. او در مورد انقلابات پرولتری چنین نوشت: «آنها مدام از خود انتقاد می کنند؛ پس در پی حرکت خود را متوقف می کنند و به آنچه ظاهراً انجام یافته، باز می گردند تا بار دیگر آن را از سر بگیرند. خصلت نیم بند و جانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بیاد استوار می گیرند، دشمن خود را گزینی فقط برای آن بر زمین می کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد، در برابر هیولای سهم امداف خویش آتقد پس می نشینند که سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند و زندگی، خود با بانگ صولتند اعلام دارد که: Rhodus, hic salta! «گل همینجا است! همینجا برقص!»

بعد از سال ۱۸۴۸، کمونیسم دیگر یک «شیع» نبود، بلکه یک جنبش واقعی و با رگ و ریشه بین المللی بود. «مانیفست کمونیست» مشتاقترین و بانفوذترین سند این جنبش محسوب می شد. انگلس بعدها نوشت که مانیفست، «راه و رسم عمل» را برای کمونیستها به پیش گذاشت تا در لبرد «بنشایه یک ارتش واحد تحت یک پرچم واحد» حرکت کنند.

از آنجا که «مانیفست» حاوی یک تحلیل ماتریالیستی بود و یک سنتز زنده را ارائه میداد، وقتیکه چند سال بعد مارکس و انگلس به آن نگاه میکردند برخی بخشهای این سند را کهنه می یافتند. طی ۱۵۰ سال اخیر، دنیا تغییرات بسیاری کرده است.

سندی از حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست)

مائوئیسم

زنده است، می جنگد، پیروز می شود و به پیروزی ادامه می دهد!

بعلت موجودیت حزب و دولت، و وضعیت مناسبات تولیدی، نمی توان قبل از دستیابی به کمونیسم در مقیاس جهانی این مناسبات را بطور کامل برقرار کرد. تا زمانی که حزب و دولت مالکیت عمومی را کنترل می کنند، هنوز راه درازی تا مالکیت عمومی به معنای واقعی باقی می ماند. علیرغم خراست ما، این یک واقعیت ناگزیر است.

بورژوازی نواخته در سوسیالیسم عدالت در حزب و دولت متمرکز می شود و قدرتش را از تضادهای سوسیالیسم می گیرد. بورژوا بوروکراتهای نواخته ای نظیر خروشچف که پشت نقاب سوسیالیستی پنهان شده بودند، این واقعیت را به ما نشان داده اند.

اینک هرکس می تواند خطر احمای سرمایه داری را به چشم ببیند؛ ورشکستگی تئوری عدم وجود بورژوازی در سوسیالیسم را مشاهده کند. روشن است که خطر عمده از جانب بورژوازی نواخته ای است که از دل حزب و دولت سر بلند می کند. خلاصه کنیم، دولت ابزار حاکمیت یک طبقه بر طبقه ای دیگر است. این حتی در سوسیالیسم و تحت قدرت پرولتری نیز صدق می کند. مثلاً، تئوری سوسیالیسم بی طبقه، نافی تئوری لنینیستی دولت بوده و مطرح می کند که طبقه دولت پرولتری صرفاً دفاع در برابر امپریالیستها و حملات خارجی علیه کشور سوسیالیستی است. این واقعیتی است که دفاع از کشور سوسیالیستی در برابر

یعنی مبارزه بین دو راه و دو طبقه، و در دوران سوسیالیسم روشن نیست که کدام طبقه بر دیگری پیروز خواهد شد. به همین علت، مائوئیسم پرچم پرولتاریای بین المللی در نبرد بخاطر کمونیسم است. انقلاب فرهنگی نقطه عزیمت مبارزه بین المللی در راه کمونیسم است. این انقلاب تعیین می کند که دفاع از کمونیسم واقعی است یا نه. اگرچه اشکال مبارزه در کشورهای مختلف با هم فرق می کند اما مضمن یکی است. در حال حاضر نسلی از کمونیستها در صحنه است که با درک و بکارست شیوه علمی مائوئیسم علیه ریزوئیسم و اپوزوئیسم مبارزه کرده است. روشن است که هرکس باید چه قبل و چه بعد از کسب قدرت این را بفهمد که انقلاب باید تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه یابد. مدافعان این تئوری که گویا تحت سوسیالیسم نه طبقات موجودند و نه بورژوازی، ورشکسته اند. ما دیده ایم که حتی مالکیت سوسیالیستی بر نیروهای مولده هم نتوانسته این مسئله که بالاخره چه طبقه ای پیروز خواهد شد را حل کند، در سراسر دوران سوسیالیسم، که معنایش مبارزه برای گذار از سوسیالیسم به کمونیسم است، پایه ای برای احمای سرمایه داری وجود دارد؛ اگرچه پرولتاریا در قدرت است. بورژوازی و پایه بازتولید آن همچنان موجودند.

تحت سوسیالیسم اگرچه مناسبات مالکیت عمومی به میزان زیادی پیشرفت کرده، اما

مقاله زیر برای نخستین بار در «هالکین کونلرگو» نشریه حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) (شماره های نیمه اول و دوم سپتامبر ۱۹۷۷) چاپ شد.

ما در سپتامبر ۱۹۷۶ چشم مائوئیسمه دین را از دست دادیم. اما مائوئیسم هنوز زنده است و در مقام رهبری پرولتاریا و مردم شمشیده دنیا نبرد را به پیش می برد. بزرگداشت مائو به معنای دفاع از مائوئیسم و بکارست آن است. اصل برای هر فرد مائوئیست اینست؛ وگرنه کمونیست نیست و پیروزی را هم نمی تواند بدست بیاورد. بعد از مرگ مائو، مشکلاتی که پیش پای جنبش انقلاب پرولتری در سطح جهانی، جنبش بین المللی کمونیستی و انقلابی قرار گرفته، اهمیت رهبری مائو را به ما نشان داده است. افرادی نظیر انور خوجه که بعد از مرگ مائو به انتقاد از وی پرداختند (و تا وقتی که زنده بود حتی یک کلمه در نقد وی به زبان نیاروندند) در واقع مدافع خروشچف شدند. تاریخ، ماهیت واقعی اینان و نیز اهمیت رهبری مائوئیسم را به ما نشان می دهد.

مائوئیسم، ضد امپریالیسم و نوکراش و علیه هر شکلی از ارتجاع در دنیا است. مائوئیسم بالاترین مرحله در مبارزه بخاطر کمونیسم است. تحولات دنیا بر خصلت علمی مائوئیسم مهر تایید می نهد. اینکه ما کشورهای سوسیالیستی خویش را از کف داده ایم، خود تاییدی بر این تحلیل علمی مائوئیستی است که سوسیالیسم

مبارزه طبقاتی، مبارزه بین دو راه و مبارزه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیز مانند انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است. سوسیالیسم نقش حزب و دولت و خطرانی که با اینها همراه است را به ما نشان داد؛ اهمیت خط ایدئولوژیک و سیاسی و ضرورت وجود پیشاهنگ برای عملی کردن تحولات انقلابی را به ما نشان داد.

مانوئیشتا بر نقش توده ها در انجام انقلاب تاکید می گذارد؛ مانوئیشتا علیه اشتباهات کسانی که نقش توده ها را به عرصه تولید محدود می کنند، و خود را متخصص امور سیاسی و اقتصادی می دانند، مبارزه می کنند. اصل و جوهر سوسیالیسم دیالکتیک علیه کسانی است که فقط یک درک مکانیکی از مناسبات شعور و ماده، و تبدیل ماده به شعور و شعور به ماده دارند. به همین علت، مانوئیسم علیه کسانی است که فقط بشیوه مانوئیسم عامیانه، مناسبات بین رویتا و زیربنای اقتصادی و بین اقتصاد و سیاست را می فهمند. مانوئیسم خط سوسیالیسم بی طبقه و حزب و جامعه یکدست را نقد می کند. مانوئیسم در عمل ریشه های تضادهایی که بین پیشاهنگی توده ها، بین کار فکری و کار پدی، بین شهری و روستایی وجود دارد و قوانین و مسائل پرولتاریائی است که در جامعه کارکرد دارد را توضیح داده است. مانو در آثاری نظیر «دورانه ده مناسبات بزرگ» و «نقد اقتصاد شوروی»، ویزیزینستهای که مناسبات بین صنایع سنگین، کشاورزی و صنایع سبک، بین برنامه ریزی مرکزی و ابتکار عمل محلی، و اهمیت نقش پیشاهنگ در رهبری توده های وسیع را نمی فهمند را در عمل نقد و افشا کرد.

خلاصه اینکه، علم ما از طریق مانوئیسم در عرصه های اقتصاد، فلسفه و سوسیالیسم علمی به مرحله ای به لحاظ کیفی بالاتر رسیده است. مانو نه دنباله رو توده ها بود؛ و نه اینکه در مقابلشان می ایستاد و به آنها دستور می داد. او پرتغالی لبرال های نافعی نقش پیشاهنگ نبود؛ مثل بوروکراتها فرمان صادر نمی کرد؛ مانو مدافع اقتصاد بازار آزاد که نافعی نقش رهبری متحد مرکزی است نبود. پرتغالی نمونه مشخصی از مناسبات دیالکتیکی بین تمرکز و عدم تمرکز بود. او بطور ریشه ای به نقد تمرکز بوروکراتیک و اقتصادی و اجتماعی و سوسیالیسم را دید. او در عین حال که از ضرورت صنایع سنگین می گفت، فراموش

کماکان تضاد رهبری کننده - رهبری شونده (بین حزب و توده ها) را با خود حمل می کند. اگر می خواهیم از قدرت پرولتاریا به مشابه ابزاری برای پیروی بسوی کمونیسم استفاده کنیم، بدون چون و چرا به خط ایدئولوژیک و سیاسی مانوئیستی احتیاج داریم. حزب و قدرت پرولتاری، از تقسیم کار کهن نتیجه می شوند. اگرچه حزب نماینده منافع پرولتاریا و زحمتکشان است و به مثابه ابزار رهبری توده ها در راه کسب قدرت، نقشی تعیین کننده بازی میکند، اما رهبری کماکان تضاد بین حزب و دولت از یکسو و توده های وسیع خلق از سوی دیگر را هدایت می کند. تضاد بین کار فکری و کار پدی، بین رهبری کننده و رهبری شونده، بین شهر و روستا، واقعیت سوسیالیسم را به مثابه یک جامعه در حال گذار در سراسر دوران ساین سرمایه داری و کمونیسم، تشکیل می دهد. این تضادها اتفاقی نبوده بلکه پایه های اقتصادی و اجتماعی دارند. این پایه از خودبیگانگی نیز هست. به همین علت، قدرت پرولتاری یک جنبه پرولتاری هم دارد. طی تحولات انقلابی در عرصه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، خط ایدئولوژیک و سیاسی مانوئیستی برای تغییر این جنبه پرولتاری، مهم و ضروری است.

انقلاب فرهنگی پریم مبارزه ما علیه هر نوع پرولتاری است. بر مبنای نگرش انقلاب فرهنگی، می توان مردم را در نبرد علیه پرولتاری و بوروکراسی او رهبری کرد؛ توده ها را در نظارت و اداره حزب و دولت رهبری کرد؛ آنها را قادر ساخت که تحت رهبری پیشاهنگ به بحث و سازماندهی در میان خود بپردازند؛ بر مبنای نگرش انقلاب فرهنگی می توان یک فضای زنده ایدئولوژیک و سیاسی بوجود آورد که در آن تحت رهبری مانوئیستی، تجارب درک و جذب توده و ابتکار عمل عظیمی پدید آید. یک رهبری پیشاهنگ نیازمند علم است که بتواند دید مردم را نسبت به راه صحیح روشن کند، یا دیدگاه انقلاب فرهنگی، حزب و دولت که بازمانده از جامعه طبقاتی هستند، می توانند به توده های وسیع خدمت کنند. بوروکراسی، ابتکار عمل توده ها را خفه می کند؛ اما پیشاهنگ پرولتاری اهرمی است که زیربهار را می شکند، رهبری کردن مردم به محض فرمان صادر کردن نیست، بلکه متحد کردن عیارزاد آنها برای دستیابی به هدف است. سوسیالیسم مشابه یک جامعه در حال گذار، توسط انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و مانوئیسم نشان داد که

تجاوز امپریالیستی یک وظیفه دولت پرولتاری است؛ اما وظیفه عمده آن حل تضادهای جامعه سوسیالیستی، خاصه تضادهای آنتاگونیستی است که می تواند اشکال و شیوه های گوناگون به خود بگیرد. به همین خاطر، قدرت پرولتاری ابزاری برای ادامه انقلاب پرولتاری است. تحت قدرت پرولتاری نوخته ای که توانش را از جوانه های سرمایه داری در خاک سوسیالیسم گرفته، مسیر حرکت بسوی کمونیسم ۱۸۰ درجه منحرف خواهد شد. بعلاوه، خطر از جانب پرولتاری قدیمی و سرنگون شده ای که کماکان موجودیت دارد هم مطرح است. تنها ضامن اینکه قدرت ستمزدگان به نفع کمونیسم مورد استفاده قرار گیرد، خط مشی مانوئیستی است. تحت سوسیالیسم، اصل «بهر کس به اندازه کارش» کماکان نوعی اقتصاد پرولتاریائی است، و گنر به اصل «بهر کس به اندازه نیازش» و زوال مانوئیستی است. بدین طریق است که حق کنترل مستقیم ستمزدگان تأمین می شود و به اجرا در می آید. دولت و حق پرولتاریائی نیز همانند مشکلات دیگر، از طبیعت سوسیالیسم به مثابه یک جامعه نابودی جامعه طبقاتی و قرار دادن دولت در موزه، عقیقه ها را تا زمانی که اصل «از هرکس به اندازه توانش» به هرکس به اندازه نیازش» برقرار شود، به تعویق می اندازد. ما نمی توانیم این وظایف را کتار بگذازم و بگوئیم مربوط به حالا نیست. آیا رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی این را بما نیاموخته است؟ پرولتاری چنین چیزی را نمی خواهد؛ ولی ما که قرار نیست پاسخگوی خروسته های او باشیم.

با دفن به اصطلاح سوسیالیستها، سوسیال امپریالیستها، سوسیال فاشیستها و پرولتاریا دمکراتها هم به خاک سپرده شدند. خدا رحمتشان کند! جدید خط ویزیزینستی یا سوسیالیسم را می فهمیم، ولی نمی فهمیم چرا انقلابیون و دمکراتها در این مرداب ایدئولوژیک ویزیزینستی گرفتار شده اند! ما وظیفه نجات آنها را بدوش می گیریم، اما آنها خودشان هم باید خواران درمان باشند، همانگونه که مارکس خاطر نشان کرد، هیچکس نمی تواند به کسانی که نمی خواهند از تجارب و اشتباهاتشان درس بگیرند، کمک کند.

برای فهم پایه و اساس بشیوه علمی و درک واقعیت، نخست باید تشریدها و تعصبات را کنار گذاشت. نگاهی به علم پرولتاری این واقعیت را به ما نشان می دهد. تحت رهبری پرولتاری، قدرت پرولتاری

نی کرده که ضرورت صنایع سبک را هم گوشزد کند. این خط در چین چند صد میلیون باعث هرج و مرج نشد. فقط توسط خط مائوتسیتی بود که توده ها توانستند در امر شرکت در تولید رهبری شوند و زحمتکشان توانستند فعالیت در رهبری جامعه و نظارت و اداره کامل بر حزب و دولت شرکت جویند.

ملی مائو در مورد ارتش خلق این بود که چنین ارتشی باید یک ارتش پر تحرک و پویا باشد و در تولید شرکت جوید و وظایف انقلابی را به پیش برد. ارتش خلق نباید یک ارتش بوروکراتیک باشد که نسبت به منافع خلق بی تفاوت است. او می دانست که وجود ارتش یک ضرورت است، اما هدف نیست. رهبری مائو نافی نیاز به ارتش نبود اما همزمان به سازماندهی ملیشهای خلق می پرداخت.

تحت رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، مائوتسیت با بزرگ می داری!

هر دمکراسی، یک قدرت طبقاتی است. هر قدرتی، یک دمکراسی است. هیچ دمکراسی وجود ندارد که واری قدرت طبقاتی باشد. معنی این حرف اینست که هر دولتی، یک ابزار دیکتاتوری طبقه ای که نمایندگی را می کند علیه سایر طبقات است. بعقد ما، روشن است که دمکراسی پرولتاری می نمایندگی کیست؛ بر چه کسی حکم می راند و چه اهدافی را به پیش می برد. این دمکراسی زحمتکشان است. هدف تحت رهبری مائو، کسب قدرت، نظارت و اداره قدرت، و تضمین قدرت و ادامه انقلاب است. این یک دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی است. این سلاحی برای دستیابی به هدف نهایی کمونیسم است. مهمترین مسئله اینست که چه کسی نهادهای قدرت را که وسیله رسیدن به کمونیسم است، در دوران سوسیالیسم کنترل می کند؟ وجود رهبری مائوتسیتی برای متحول کردن جامعه در جهت کمونیسم و منافع و حقوق خلق، حائز کمال اهمیت است. اگر اپورتسیت و ریزپوتسیت کنترل و رهبری را بدست بگیرند، در همه زمینه ها باعث غلبه خواهند شد و سرمایه داری را احیا خواهند کرد. هدف ما برقراری قدرت پرولتاری است؛ اما این کار بخواهد یا بدون یک پیشاهنگی پرولتاری انجام خواهد شد. کسانی که پیشاهنگی توده ها را در مقابل یکدیگر قرار می دهند، رهبری پیشاهنگ مائوتسیت را نفی کرده و از یک فلسفه مائوتسیتی عامیانه به شیوه اقتصاد سیاسی عامیانه استفاده می کنند.

لیبرال های به اصطلاح «چپ» که می کشند به خاطر جنایات بورژوازی جدیدی که در کشورهای سوسیالیستی سابق شکل گرفت، علم ما را محکوم کنند، افرادی را وقل و عامی گرا هستند. آنها بویژه به نقش حزب کمونیست تحت دیکتاتوری پرولتاریایی حمله می کنند؛ یعنی چیزی که ما نمی توانیم از آن دست بکشیم. جهان بینی آنها نمی گذارد که تضادهای جامعه سوسیالیستی که یک دوره گذار بین سرمایه داری و کمونیسم است را ببینند. به علت همین دیدگاه خودبخودی آنها به محاسبه سود و زیانهائی علم ما می پردازند و به آنها می رسد که بگویند، کمونیسم مرده و شکست خورده است.

با وجود این، کمونیستها مسلما اشتباهاتی داشته اند. زمانی که مائو تضادهای جامعه سوسیالیستی را توضیح می داد، درسهائی را از اشتباهات سوسیالیستها و دیگران بر سر این موضوع بیرون کشید. او نشان داد که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی راه ادامه انقلاب تا کمونیسم است. او پایه شکل گیری یک بورژوازی نرواسته تحت سوسیالیسم را توضیح داد. او نشان داد که چگونه عادات و ایده ها و سنت ها باعث انحطاط توده ها شده، و راه حل فکری، پایداری بر پیشبرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است؛ زیرا بورژوازی می شواند درون نهادهای قدرت پرولتاری به حیات خود ادامه دهد و کنترل اعمال کند. به همین علت، انقلابی کردن کل عرصه روستا در قدرت دولتی و جامعه ضروری است. آیا بدون حزب، می توانیم انقلاب کنیم؟ اهمیت نقش پیشاهنگ، خود را در رهبری مردم برای انجام انقلاب بر اساس یک خط صحیح نشان می دهد. به اصطلاح «چپ» لیبرال از اشتباهات و نقاط ضعف کمونیستها (مثلا اینکه بعد کافی تفکرات توده ها یا رابطه ماتریالیستی دیالکتیکی بین پیشاهنگ و توده ها را نفهمیده بودند) استفاده می کنند، تا در نقش خود با افراق کرده و نقش پیشاهنگ را نادیده بگیرند. به یک کلام، انقلاب با این تئوری نمی تواند به پیش برود زیرا کانون توجه این تئوری فقط توده ها هستند. ابتکار عمل توده های انقلابی با وجود پیشاهنگ بدستنی ندارد. برعکس، به آن نیاز دارد. سنتزی که باید حاصل شود اینست که وحدت پیشاهنگ کمونیست و توده ها بدست آید؛ نه اینکه این دو در مقابل هم قرار داده شوند. شکل مهم است اما نمی توان آن را بالاتر از فعالیت قرار داد. مائو، غرضش از مالکیت خلق در شکل شروانی

استفاده نکرد؛ بلکه! شکل مهم است اما عامل کلیدی، محتوا است. ریزپوتسیتی خروشیعی یا دن سیانو پینی می توانست از این یا آن شکل استفاده کنند. مائو اگر خط مائوتسیتی و رهبری پیشاهنگ موجود نباشد، شکل پنهانی نمی تواند نمایند و منافع مردم باشد. تحت عنوان مبارزه با بوروکراسی، نمی توان نافی نقش پیشاهنگ شد. در غیر اینصورت، این کار به قدرت گیری بورژوازی می انجامد. به اصطلاح «چپ» لیبرال از مثال کسرن پاريس استفاده می کند، اما این استفاده از همان نقاط ضعفی است که باید رفع شوند. یکی از این ضعفها، فقدان یک پیشاهنگ کمونیستی بود. کسانی که پرچم نقاط ضعف کمون را بلند می کنند و آن را به مثابه یک تئوری مقدس ارائه می دهند، از ما دعوت می کنند که بدون چراغ وارد تونل شویم! اما مائوتسیت خروشید اما ماست و میراث علمی ما را ارائه می دهد. مائوتسیت نشان می دهد که چگونه باید از طریق برپائی کمون خلق تحت رهبری حزب از کمون پاريس دفاع کرد؛ چگونه باید قدرت را به شیوه کسیت های انقلابی اعمال کرد؛ چگونه مردم را عملا در جریان شرکت در تولید و غیره رهبری کرد.

مصادفان آمارتسیت صرفا افراد حرافی هستند که نمی توانند از سیستم موجود گسست کنند؛ برعکس مردم را از نظر تئوریک و عملی به این سیستم وابسته نگاه می دارند. ما در گذشته و حال از کمون پاريس به مثابه یک خاص و رهاست دفاع کرده ایم؛ اما نه به شیوه آمارتسیتها. امروز دیگر گفتن اینکه ما کمونیسم را قبول داریم کافی نیست؛ فقط دفاع از دیکتاتوری پرولتاریایی و قبول آن کافی نیست؛ ما باید در عین حال مدافع ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاری باشیم. فهم و درک و یکارست این موضوع در عمل، همانگونه که در نمونه ادامه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی دیدیم، اهمیت بسیار دارد. مسلما دیکتاتوری فقط به معنی اعمال قهر نیست. شکل دیکتاتوری پرولتاریا و اینکه هیچ حقی (مثلا در انتخابات و غیره) به بورژوازی داده خواهد شد یا نه، کاملا وابسته به شرایط مشخص است. ما باید تفاوت های نه در شکل و نه در محتوا، بین تئوری های شوروی و چین وجود داشته را بفهمیم. علت این تفاوتها، تفاوت در شرایط مشخص بوده است.

اصل ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری

بگیرد، مبارزه کردند. برای تغییر عقاید توده ها، نمی توانیم از مبارزه اپیدمیولوژیک اجتناب کنیم. می دانیم که فرهنگ مسلط در تمامی جوامع، فرهنگ طبقه مسلط است. انقلاب فرهنگی به معنی گسست از عادات و سنت های کهن بوده و باید این کار محسوب می شود. بعقیده ریزیزویستیها، انقلاب فرهنگی ترور مطلق بود. امپریالیستها و نوکراشان ادعا می کنند که انقلاب علیه مردم بود. مخدوش شدن صف دوست و دشمن در جریان انقلاب، اهمیت بسیار دارد. برای اینکه بتوان دشمن را واقعا شکست داد، اتحاد با دوستان و در عین حال مبارزه با اشرافیات آنها و بکار بست خط طبقه ما اهمیت دارد. این یک مسئله اصولی است. استفاده از خشونت علیه مردم یک جنایت است و در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چنین کاری انجام نشد. هر مانع یا سدی از برابر شدن و شوق و ابتکارات انقلابی مردم کنار زده شد، و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی عالیترین مثال از دسکاری توده ای در تاریخ انقلاب پرولتری بود. کارهای انقلاب فرهنگی انتقابی بوده و تحت نظارت قرار داشتند، و توده ها می توانستند آنها را از مقامشان عزل کنند. همانطور که قبلا توضیح دادیم، سرنگون کردن افراد یک وسیله است، نه هدف. حتی در مورد ریزیزویستیها هم بهدیم که این به معنی تغییر جهان بینی آنها و تجدید تربیتشان بود؛ به معنی درگیر کردنشان در کار تولیدی بود؛ به معنی این بود که تحت نظارت توده ها قرار گیرند.

در مورد توده ها و افرادی که مرتکب اشتباه شده اند، خیلی مهم است که فرهنگ مائوتسیتی یعنی درمان بیماری برای نجات بیمار، و استفاده از بروز اشرافیات آنها به مشابه فرضی برای تربیت آنها، در پیش گرفته شود. بعقیده مائوتسیتها ما باید به خود به مشابه یک پزشک نگاه کنیم؛ مگر در مورد بیماری که قابل علاج نیستند و نمی توان کسی به پیشرفتشان کرد. آیا پزشک حق دارد به یک بیمار شلیک کند؟ چنین پزشکی و طیفه ناکا نمی شناسد و احمقی پیش نیست. این وظیفه چیست؟ کشف بیماری و سپس درمان مناسب. این واقعیتی است که برخی سکاتریستها که برای اعمال اورتیه خود از زیر استفاده می کنند، به ما توان اشتقاد می کنند که یک لیبرال است. با وجود این، ما توان هرگز از مبارزه با اشرافیات و جلوگیری نکرد. برعکس، ما توان از روش وحدت - مبارزه - وحدت، چه در حزب

علیه پلیس را محکوم کرد. (این اقدام چپ های لیبرال از نظر اپیدمیولوژیک، درست مثل محکوم کردن انقلاب فرهنگی در چین بود). ما توان در جواب کسانی که شورش توده ها را محکوم می کردند چنین گفت: انقلاب مجلس مسمانی نیست. مسلما در یک دوره انقلابی، اپیتور نیست که هیچگونه عمل افراطی انجام نگیرد. اینست که ما وظیفه تربیت توده ها را بر دوش نداریم. اما مسائل اینجا و آنجا را نمی توان عامل عمده یا جوهر شورش توده ها دانست.

این یک جنایت است که به جای ضربه زدن به مرتجعین، جلوی این ضریات گرفته شود. طی دوران انقلاب فرهنگی، سرنگون کردن رهبران سرمایه داری یک وسیله بود، اما هدف نبود. هدف، تغییر جهان بینی مردم و به پیش راندن امر کمونیسم بود. حتی لیوشانو چی و دن سیانو بین که آماج عمده انقلاب فرهنگی بودند را هم نگشتند. این خود چهار دروغینی که از انقلاب فرهنگی به نمایش می گزارند و آن را پشت شن و خنوبار معرفی می کنند را بر ملا می سازد. برای کوششها رابطه بین اهداف و ابزار دستیابی به آنها، یک مسئله اصولی است و باید برای کسانی که به این امر واقف نیستند، مسئله را روشن کرد. ما باید همچنان توضیح دهیم که دشمن و مخالفانی داریم. اما ما یک دشمن شخصی نداریم، به همین خاطر، حتی درون صفوف خودمان هم نمی توانیم مبارزه طبقاتی را به مبارزه شخصی تبدیل کنیم. ما نمی توانیم آنچه خلاف اهدافمان است را قبول کنیم. برای مثال، برخورد غیر انسانی یا دیگران، شکنجه، نابودی محیط زیست، کار صالی که علیه منافع ستندیدگان و پرولتاریا باشد، تجارت مواد مخدر، همگی جز وظایف بورژوازی است. خلاصه کنیم، استثمارگران برای ادامه حیات رژیم خود، این فلسفه پرگماتستی ارتجاعی را در پیش می گیرند که از هر وسیله ای برای تداوم حاکمیت باید استفاده کرد. نسل انقلاب فرهنگی هیچگاه مطرح نکرد که حزب و قدرت بالاتر از هر چیز قرار دارد. آنها از حزب و قدرت دولتی برای رهایی توده های ستمدیده و نهادهای استفاده کردند. آنها حزب و قدرت دولتی را بهشایه سلامتی برای دستیابی به یک جامعه بی طبقه در جهت دگرگون ساختن جهان مورد استفاده قرار دادند. منافع خلق همیشه و در هر کجا، امرالهاست. کمونیستها علیه فلسفه پرگماتستی در سیانو بین که می گفت مهم نیست کرب سیاه است یا سفید، مهم اینست که شوش

پرولتاریا را نمی توان نفی کرد. همانطور که تجارب قبل نشان داده، بقایای سرمایه داری تحت سوسیالیسم یک پدیده مشخص است. به قول ماو، جانی که جاور نرسد، گرد و خاک باقی می ماند و خود بخود ناپدید نخواهد شد. بنابراین فقط در یک مبارزه طبقاتی کافی نیست. ما باید نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا و پیشبرد آن را در عمل، در چارچوب پیشبرد انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا قبول کنیم. در غیر این صورت، آسوزه یا تئوری دیکتاتوری پرولتاریا تحریف خواهد شد.

افراد بسیاری هستند که از نظر تشکیلاتی به حزب کمونیست و قدرت پرولتری می پیوندند، اما از عادات جامعه کهن نیرو می گیرند و از نظر اپیدمیولوژیک، با پرولتاریا نیستند. این افراد، خاصه در دوران سوسیالیسم، از این نیرو بویژه در سطوح رهبری حزب برای منافع خود استفاده می کنند؛ و در عین حال پرچم سرخ را همچنان در دست دارند. بنابراین ما نمی توانیم از دیکتاتوری برای جلوگیری از بورژوازی کهن و نخواست دست بکشیم. انقلاب، حق و وظیفه ماست. شورش علیه مرتجعین بر حق است. اما اگر از این حق علیه توده ها استفاده شود، یعنی آن را تحریف کرده ایم.

محلات زیادی به انقلاب فرهنگی می شود. بسیار طبیعی است که مرتجعین به این انقلاب عظیم سیاسی تحت رهبری ماو حمله کنند. این انقلاب، وحشت مرگ را به جان بزرگ اربابان جهنم انداخت؛ چه انتظاری از انقلاب فرهنگی داشتند؟ آیا می شد جنبش فرهنگی انقلابی را از برخورد به بورژوازی که مواضع قدرت را در دولت پرولتری غصب کرده بود، باز داشت؟ شورش علیه مرتجعین، وظیفه انقلابی ماست. و انقلاب فرهنگی را این کار را به ما آموخته است. جنبه های «چپ» لیبرال به معنی حمایت از حمله امپریالیستها و نوکران آنها به انقلاب فرهنگی است. آنها به انقلاب فرهنگی حمله می کنند، چرا که بورژوازی نخواست ما را از طریق رهبری توده های انقلابی توسط مائوتسیت به هم شکست. تعجب نمی کنیم که روند چپ لیبرال جدید به انقلاب و شتام می دهد و محتوای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را تحریف می کند، دهقانان فقیر در چین که علیه فتودال های بزرگ و قدرت آنها شورش کرده بودند، از سوی مخالفانشان یاغی و بی سر و پا معرفی می شدند. یا برای مثال، در تظاهرات اول ماه مه سال ۱۹۹۶ در استانبول، رهبر اتحادیه کارگری چپ لیبرال، شورش کارگران

و چه در جامعه، و مبارزه با اشتباهات برای رسیدن به سطح بالاتری از وحدت، استفاده کرد، بورژوازیهای مغرور و گردن کلفت نمی توانست درک کنند که چرا ما به ۹۵ درصد اهالی اعتقاد داشت و آنها را خوب و صادق می دانست. بورژوازیهای متفرعن هرگز توجهی به سرچشمه اشتباهات و شرایط واقعی نکرده ها ندارند. کسانی که فکر می کنند هرگز اشتباه نمی کنند و کسانی که بشدت در پی دستیابی به قدرتی خدای گونه هستند، به دشمنان مردم تبدیل می شوند و خطی تعرضی علیه توده ها در پیش می گیرند. بطور کلی، اشتباهات عمده از جانب آنهاست. لنین پیانو یک نمونه مشخص و متعارف از این افراد بود. او یک باند تبهکار درست کرد که ظاهراً برای ادامه انقلاب فرهنگی علیه دن سیانو بین تشکیل بدو بود اما کارشان در واقع بنفع نیروهای دن سیانو بین تمام شد. لنین پیانو یک «سور مائوئیست» بود! او شعار همه چیز را برپوید و بسوزانید را بلند کرد! او به توطئه چینی و اعمال ناصوابانه دست زد تا مبارزه برای قدرت شخصی خویش را به پیش برد.

ما از علم خود برای حل تضادهای درین حزب و جامعه استفاده می کنیم، چه باید کرد و چه نباید کرد: مارکسیسم را بکار بندید، نه روزنیستیسم را! متحد شوید، انشعاب نکنید؛ توطئه چینی نکنید بلکه رو راست و صادق باشید. همانطور که مارکس در مورد خلعت مالکیت خصوصی گفت، همیشه خجول و جبرن است زیرا روح ندارد.

درباره سیاست

کسانی که هیچ برخوردی به سابقه و آثار خود ندارند، نمی توانند بیاموزند و درس بگیرند. نشنیده اید که می گویند فلسفه به آن سادگی که مائو در «درباره تضاد» و «درباره، پراتیک» و سایر آثار فلسفی اش توضیح داده نیست؟ آثار مائوئیست بزرگ، ابراهیم کاپلایکا، در مائوئیست سال ۱۹۷۲ که گزارش از منطقه کوره چیگ و مقالات مربوط به جنبش کارگران، و دهقانان را در بر می گیرد، نمونه مشخص و مهمی ارائه می دهد که می توان از آن آموخت.

توده ها را نمی توان با جهت گیری های مجرد رهبری کرد. قدرت فقط می تواند از طریق مبارزه آگاهانه با افراد برای کسب قدرت بدست آید. ما نمی توانیم از رهبری مردم بر مبنای یک خط صحیح و در جریان مبارزه طبقاتی سر باز بزنیم. جنگ انقلابی یک نمونه عملی از انجام این کار است.

جنگ خلق و انقلاب دمکراتیک نوین خلق با پیشبرد این وظایف در راه قدرت دمکراتیک نوین، رابطه ای دیالکتیکی دارد. وقتی می گوئیم وظیفه جنگ خلق فقط نظامی نبوده بلکه وظیفه ای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هم هست، منظورمان همین است. رابطه بین جنگ و سیاست این واقعیت را توضیح می دهد. جنگ انقلابی ابزاری برای ادامه سیاستهای انقلابی است. ما باید سریعاً نقاط ضعف و ناتوانی های خود را رفع کنیم، طی دوران تدارک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، شعاری که چلو گذاشته شد مبارزه با «چهار کهنه» بود. باید از این شعار بیاموزیم و آن را در شرایط مشخص خود بکار بندیم. نقاط ضعف و مشکلات با آینده پیروزمند و درخشان، یک وحدت اضداد را تشکیل می دهند. زمانی که اینها را درست تحلیل کنیم می توانیم رفشان کنیم. نباید مثل کسانی رفتار کنیم که فقط مشکلات و دشواریها را می بینند، اما راه حل را سازمان نمی دهند، آینده درخشان را پی ریزی نمی کنند، و نباید مثل کسانی رفتار کنیم که خیلی مغرور و متفرعن هستند و توجهی به نقاط ضعف خود ندارند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نمی تواند بنیذیر که مشکلی بدون راه حل باشد. برای ما این نکته کاملاً روشن است و می دانیم که چه باید کرد و چه نباید کرد. اینک به بحث در مورد این نکته می پردازیم.

مواجهه با حملات

حملات لیبرالی علیه پرولتاریا و زحمتکشان که از سلاح کاتوئیستی و برنشتین ثلیک می شد، گلوله های نم کشیده بود. این حملات، تف سیر بالا بود. لیبرال ها دمکراسی مجبر را می ستاینند و به زحمتکشان قدرتمند تحت رهبری پرولتاریا دشمنی می دهند، و همزمان برای محدودیت هائی که علیه طبقات بورژوا اعمال می شود، اشک می ریزند. امروز بیشتر از دیروز ضرورت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را می دانیم. می دانیم که احزاب انترناسیونال دوم چه لفظانی پیاپ آوردند. دیدگاه اروپا مرکز بینانه آنها از دشواری نیروهای سولده سرچشمه می گرفت؛ می گفتند در کشورهای کمونیستی اکثریت اهالی را تشکیل نمی دهد، پرولتاریا نباید برای کسب قدرت تلاش کند. محترمانه گفت: باشیم، این پیشنهاد ارزانی خودشان پاوا کسانی که احمای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق را با این

دیدگاه اروپا مرکز بینانه توضیح می دهند. ایلهمانی «متمدن» هستند. آنها با این تئوری، تا زنده اند هیچ انقلابی را به چشم نخواهند دید!

درون این سیستم، تدریج گرایان رفرمیست به الگویی تبدیل شده اند که از طریق آنها می شود فهمید که چگونه می توان انقلابی نبود. منظورمان همین «چپ لیبرال نو» است، که برای «نظم نوین جهانی» تبلیغات می کند و انتظار دارد که با حمایت ر استقبال امپریالیستها روبرو شود. رفرمیسم مبارکشان باشد! برای ما خط یعنی راهشای عمل؛ و عمل عمده است. بنابراین، شیوه لنینیستی یعنی:

- وحدت تئوری و عمل
- محتوای عمل، اساس است و نه شعارها
- توده ها باید تحت رهبری پرولتاریا آماده شوند و برای انقلاب بپا خیزند
- شخص باید جرات کند و از تجارب، اشتباهات کوچک و بزرگ بیاموزد
- باید همیشه در راه کمونیسم پیشروی کرد

ما بطور ریشه ای مخالف احزاب انترناسیونال دوم هستیم و از مفهوم لنینیستی حزب دفاع می کنیم. اما نمی توانیم به اینجا محدود شویم. ما در مائوئیستی از حزب را پذیرفته ایم و این از معنای کشور دروازه ای نوین است. از طریق این درک و این خط است که ما علیه درک حزب «یکگست» و جامعه «یکگست» مبارزه می کنیم. ما از طریق مبارزه، وحدت، مبارزه، اقتاع و تغییر، می توانیم این خط را درون حزب و توده ها ارائه دهیم؛ و از این طریق است که مبارزه بین دو راه و بین خطوط صحیح و غلط را پیروزی مطلقاً کامل در حزب و جامعه دست پیدا کرد؛ و بدون مبارزه، نمی توان قدرتمند شد. باید این را بفهمیم، یعلاوه، ما می توانیم با عزیمت و وحدت عمل خویش، فعالیت در حزب و تحت سوسیالیسم را همانند کنیم. حزب، قدراسیونال از حکام و اربابان نیست؛ درک ما حزب مائوئیستی بر وحدت میان حزب و توده ها استوار است و معنی اش اینست که مردم را قادر سازیم به حرکتی پیشرو دست بزنند و جامعه را در مسیر به پیش برند که دیگر نیازی به حزب یا دولت در میان نباشد.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

راهشای ماست!

مائوئیسم دون از سیرات رفقا مارکس، انگلس، لنین و استالین دفاع کرد و تحت

رهبری وی بود که تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی نشان داد که علم ما به مرحله ای نوین و عالیتر ارتقا یافته است. رویزونیستها که علم پرولتری ما یعنی پایه جهانشمول برای کمونیسم جهانی را نمی فهمند، انقلاب فرهنگی را تحریف می کنند؛ بدین صورت که آن را فقط به اوهام چین قابل انطباق می دانند.

ماور در همان حال که از ضرورت خاص کردن مارکسیسم در شرایط چین می گفت، اشاره کرد که ما باید به ایدئولوژی و علم جهانشمول خود اتکاء کنیم و آن را در شرایط مشخص خودمان بکار ببندیم. بخاطر عدم تعادلی که در این دنیای امپریالیستی وجود دارد، یعنی تمایز ملل مستعمر و مستعبد و عوامل دیگر، شکل مبارزه پرولتری در کشورهای مختلف بر حسب شرایط متفاوت، گوناگون است.

مارکسیسم به «مسائل مشخص، پاسخ های مشخص» می دهد. مارکسیسم، علم عمل است و ایده الیستهای که می گویند علم ما را واژگونه کنند پراگمتر شکست می خورد؛ زیرا علم ما پیشاپیش خود را در عمل به اثبات رسانده است.

ابراهیم کاپلگایا، مائونیست و رهبر بزرگ پروتاریا و خلقهای مستعبد و ترکیه و گروستان، مارکسیسم، لنینیسم، مائونیسم را در شرایط مشخص ما بکار بست و راه ما را با نور سرخ خویش روشن کرد.

رفیق مائونسه دون، رهبر جنبش بین المللی کمونیستی که غصب قدرت در اتحاد شوروی توسط بورژوازی «جدید» را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، سلاح بسیار برائی را برای ما ساخته و پرداخته است. انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی، رفیقترین قلم علم حاست، بدون این درک، نمی توان یک انقلابی پرولتر بود.

«قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» ما با این شعار مائونیست دون می بینیم که اگرچه اشکال کسب قدرت متفاوت است، اما فخر انقلابی یک ضرورت جهانشمول است. شکل قهر انقلابی ضروری در کشورهای مستعمر و نیمه مستعمر، جنگ خلق است. این یکی از سنگ بنای خط مشی انقلابی است. امپریالیسم و نوکرائش که می خواهند با تئوری و عمل خود منابع انقلاب شوند، جنگ خلق را آماج عهده خویش قرار داده به آن حمله می برند. همین واقعیت به تنهایی به ما ضرورت جنگ خلق را بروشنی نشان می دهد!

از طریق استراتژی جنگ خلق ماور، تحت رهبری حزب کمونیست، هر معجزه ای می

تواند آفریده شود. این درست خلاف حرکت کسانی است که گرفتار و مسحور تئوری نیروهای مولده شده اند؛ و نیز خلاف حرکت کسانی است که بجای انسان، سلاح را تعیین کننده می دانند. و این راه ما را روشن می کند.

بقول ماور «یاد شوق بر باد غرب پیروز خواهد شد.» او واقعیت مشخص دنیای کنونی را توضیح داد و با کسانی که از قبول اینکه کشورهای مستعمر و نیمه مستعمر «مرکز ترکان» در انقلاب جهانی هستند، مخالفت کرد. به پورو، ترکیه، فیلیپین، تایل و نمونه های دیگر نگاه کنید. آیا شواهد بیشتری لازم است!

این درک به اصطلاح سوسیالیستی اروپا مرکز سیانت که مبارزه انقلابی پرولتری جهانی را تحریف می کند، به معنای جلوگیری از انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و یا سرمایه داری نیز هست.

انقلاب فرهنگی در گذار سوسیالیستی از سرمایه داری به کمونیسم، ابزار ادامه انقلاب و دیکتاتوری پر بورژوازی است، تحت رهبری پیشاهنگ مائونیست، این انقلاب پرچم خط توده های انقلابی است که پایه ابتکارات انقلابی توده ما محسوب می شود. کسانی که ماشین و تکنولوژی به مقام فرماندهی قرار می دهند طبیعتاً نمی توانند ماور را درک کنند و خط قرار دادن سیاست در مقام فرماندهی را رد می کنند. خط مائونیستی برای کسانی که می خواهند بسوی کمونیسم پیشروی کنند یک ضرورت است. از سوی دیگر، حتی کسانی که خراوان سوسیالیسم هستند ولی هنوز به این درک دست نیافته اند، بسیار محتفل است که بر نابرابریهای باقیمانده بین مردم در سوسیالیسم تکیه زنده و به چه می رسد بورژوازی «جدید» تبدیل شوند و امر احیای سرمایه داری را رهبری کنند. لنین مارکسیسم واقعی را علیه کسانی که آن دوره از خط انترناسیونال دوم دفاع می کردند و چهره اگرنومیستی خود را با نقاب «مارکسیستی» می پوشانند، ارائه داد.

خط لنین، آتش انقلاب پرولتری را در قرن امپریالیسم و انقلاب پرولتری فروزان کرد، انقلاب کبیر اکثر که راه انقلاب پرولتری را در این قرن گشود، تئوری رویزونیستی نیروهای مولده که از سوی انترناسیونال دوم طرح شده بود را در هم کوبید. این میراث و انقلاب فرهنگی که جهشی کیفی در علم ما، ما را قادر به درک عمیق مسائل انقلاب می کند.

انقلاب فرهنگی به ما نشان داده که طی دوره مابین سرمایه داری و کمونیسم،

طبقات وجودند و بنابرین مبارزه طبقاتی نیز باید ادامه یابد. مبارزه طبقاتی از خارج نمی آید بلکه میشی بر واقعیات درون جامعه سوسیالیستی است. قبل از مائو امکان تجزیه و تحلیل صحیح این مسائل موجود نبود. ششاکت وابسته به شرایط اجتماعی است؛ و نمی توان آن را به طریقی مستقیم الخط درک کرد. رابطه بین ماده و شعور را نمی توان و نباید به طریق ماتریالیستی مکانیکی فهمید. زیرا در واقعیت آنها با هم ارتباط دیالکتیکی دارند.

دنساله روان انترناسیونال دوم، علیه مائونیسم او همه درسهایی که از تحول سوسیالیستی گرفته شده و علم ما را به مرحله ای عالیتر ارتقا داده، موضع گیری می کنند؛ آنها یا به اصطلاح «مارکسیسم» به جنگ مائونیسم می روند. علم ما از طریق این تجارب، بنحوی عظیم تکامل یافته اما علیرغم این واقعیات، رویزونیسم نمی خواهد آن را درک کند.

حتی بعد از استقرار مالکیت سوسیالیستی بر ابزار تولید، هنوز امکان بازگشت به سرمایه داری وجود دارد. تاریخ اثبات کرده که مائونیسم صحیح است و سایر دیدگاه ها که چنین بازگشتی را ناممکن می دانستند، غلط هستند. چه کسی می تواند یا این نظریه که احیای سرمایه داری امکانپذیر است، مخالفت کند؟ تاریخ، شواهدی برای مائونیسم علمی است؛ نه برای ابلهان «متمدنی» که با پیشداوری انقلابیات در کشورهای مستعمر و نیمه مستعمر که نیروی محرکه انقلاب در سراسر جهان هستند را نادیده می گیرند.

تاریخ درستی حرف کسانی که می گویند سوسیالیسم در یک کشور امکان پذیر نیست را اثبات نکرده است. بلکه درستی رهبری لنین، استالین و ماور که انقلاب را پیروزمندانه به پیش بردند، و درستی علم مارکسیسم، لنینسم، مائونیسم را به اثبات رسانده است.

گوداتی خروشچف در اتحاد شوروی و غصب قدرت توسط نوکرائش در اروپای شرقی، و نیز مشکلات دیگری که در چین پیش آمد و نشان آنها را توضیح داد، نشان می دهد که:

۱) سوسیالیسم یک جامعه در حال گذار است؛ و ایستادن ساکن نیست، حتی بعد از تحول سوسیالیستی و استقرار مشاسبات مالکیت سوسیالیستی، مشکلات بی وقفه سر بلند می کنند. این دو گام یعنی تحول سوسیالیستی و استقرار مشاسبات مالکیت سوسیالیستی، برای کنار زدن نیروهای استثمارگر از مالکیت بر ابزارتولید اهمیت

بسیار دارد. اما این به معنای حل تمامی مسائل مناسبات تولیدی نیست. هنوز تضادهایی در روابط بین تولید کنندگان، مثلا در رهبری کنندگان و رهبری شوندگان وجود دارد...

بنابراین، اگرچه مالکیت خلق گام مهمی است که باید برداشته شود، اما هنوز این از کنترل واقعی جامعه (توسط کل مردم) فاصله دارد. این واقعیت سوسیالیسم است؛ حتی زمانی که چنین گام های ریشه ای مهمی را به پیش برداشته است. در جامعه سوسیالیستی طور دیگری نمی تواند باشد. رفتار طبقه کهن (یعنی بورژوازی) که در هم شکسته شده و خطر شطب قدرت از جانب وی را هر فرد معمولی هم می تواند بفهمد. اما خطرات عمده و محلات موزیانه از جانب بورژوازی «جدید» است که از تضادهای درون جامعه سوسیالیستی تغذیه کرده است. بورژوازی «جدید» در دولت و حزب لانه می کند. خورشف، برژنف و دن سیانو پین، نمونه های مشخص و واقعی این بورژوازی هستند. حالا مایلیم سوال کنیم که:

اولا، کدامیک از این دو خط صحیح است؟ خطی که اعلام می کند خطرات عمده از جانب بورژوازی «جدید» است که در راه سرمایه داری گام می نهد؟ یا خطی که ادعا می کند خطرات عمده فقط از جانب تجاوز امپریالیستی و حمله هاگه سرنگون شده است؟ کدامیک از این دو خط به اثبات رسیده است؟ درستی مائوئیسم به اثبات رسیده است. و در مورد کسانی که هنوز به سلاح ریزش پویشی خود سپیده اند، چه می توانیم بگوئیم جز اینکه خط ریزش پویشی را باید به فرق سرشان گوید!

ثانیا، خط ریزش پویشی از خط «سوسیالیسمی» که در آن بورژوازی وجود ندارد، دفاع می کند. از این بحث می کنند که هیچ تضادی بین بورژوازی و پرولتاریا در سوسیالیسم وجود ندارد. آنها نمی خواهند بفهمند که چگونه این مبارزه در حزب و دولت به پیش می رود؛ زیرا آنها نمی خواهند هویت خود را بشناسند. آنها بورژوازی را صرفا به شکل بورژوازی «قدیمی» تفسیر می کنند که کلا مخصوص صاحب کارخانه ها را بر سر دارد؛ پاداران طبقاتی آنها، ریزش پویشی مدرن، دیکتاتورهای بوروکرات نمی گویند که چه کسی پیروز پدر آمد. ولی ما می گوئیم: پیروز پیروز شد.

ثالثا، سالیان سال ما ترضیع داده ایم که دیکتاتوری های بورژوا بوروکرات از علم ما به مشابه نقابی برای به گمراهی کشاندن توده ها استفاده کرده اند. اما ریزش پویشیها

این را نفهمیدند. آنها کماکان می گویند که این کشورها سوسیالیستی هستند. اما مائوئیسم پیروز شد زیرا ریزش پویشیها مدرن نقاب خود را برداشته و امروز تحت پرچم بازار آزاد، یعنی سرمایه داری کلاسیک، جمع شده اند.

۲. همچنین ما سالیان سال ترضیع دادیم که مسائل سوسیالیسم، با تقسیم کار گفته اش، بقایای نابرابری و از خود بیگانگی اش، تضادهای بین کار فکری و کار پستی، شهر و روستا، و غیره، بقایای جامعه کهن هستند. ما این را هم ترضیع دادیم که چگونه می توانیم این تضادها را محدود کنیم. بنابراین ما بارها نقش کلیدی خط ایده نولوژیک و سیاسی، ضرورت کنترل قدرت، و اهمیت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را ترضیع دادیم. چه کسی پیروز شد؟ آنها که می گفتند طبقه کهن سرنگون شده و مسئله خاتمه یافته است؟ یا مائوئیسم؟ تکرار می کنیم؛ روشن است که مائوئیسم پیروز شده است.

همانطور که قلا گفتیم، اصل سازمانده توزیع تحت سوسیالیسم یعنی از هرکس به اندازه توانایی، بهرکس به اندازه کارش. هنوز درون یک برابری ظاهری حادی نابرابری است. دولت از طریق اعمال کنترل بر این مسئله که از حد و حدود حقوق باید تبعیت شود یا نه، جنبه ای بورژوازی در خود دارد. این در مورد اقتصاد هم صدق می کند. یعنی یکی از وجوه تشکیل دهنده این دولت، بورژوازی است. در هر حالت از این امر گریزی نیست. بنابراین تفهیم ادامه یی وقفه انقلاب که از خصلت پرولتری قدرت سیاسی دفاع می کند، امری ضروری است. با این کار از رشد جنبه بورژوازی دولت و اقتصاد و حتی نادرست جلوگیری می شود و نمی گذارد که این جنبه نقش پلی را بازی کند که به احیای سرمایه داری می انجامد. قدرت سیاسی، سلاحی برای ادامه انقلاب است. این سلاحی است که توده ها را بسوی کمونیسم رهبری می کند. قدرت پرولتری، طبقات را سازش نمی دهد. وظیفه ما انقلاب فرهنگی است که در چین به پیش رفت و به مدت ده سال از احیای سرمایه داری جلوگیری کرد. یا چه چیزی؟

ما مائوئیسم... ولی حتی در روزهای پیروزی انقلاب فرهنگی، ما کماکان گفتیم که هنوز روشن نیست که چه کسی بر دیگری پیروز خواهد شد. بنابراین تاریخ بار دیگر پیروزی مائوئیسم را اثبات کرده است.

۳. این «سوسیالیسم طاس کبابی» بود که شکست خورد. ولی از آنجا که افراد عادی

صاهیت آن را نمی شناختند در عکس العمل به آن علیه سوسیالیسم واقعی نیز عمل کردند.

رهبری مائوئیستی پرچم تمامی ستمیادگان در مبارزه برای تغییر جهان در راه رسیدن به جهان بی طبقه است. بریزه امروز، یعنی زمانی که کمونیسم در کشورهای امپریالیستی زیر پرچم امپریالیسم خدیده، سرنوشت سوسیال شورویستها تسلیم شدن به امپریالیسم است. مائوئیسم چه؟ چه کسی به آینده روشن جهان خوشامد می گوید؟ آیا «سونژور» و «آیاکوچو» در کوهستان آند، سنگهای عمده نیستند؟

انقلاب فرهنگی برخلاف خط اکونومیستی، برای تغییر جهان مبارزه می کند. توده ها تحت رهبری خط صحیح، نیروی هستند که قاننده هر مشکلی را حل کنند. این جوهر عینی توده ای مائوئیستی است.

مائوئیسم ها که بهره خود را با نقاب مائوئیسم دیالکتیکی پوشانده اند، در واقع کاملا جد آن حرکت می کنند. جوهر مائوئیسم دیالکتیک، وحدت اعداد و طبیعت و جامعه است. ایده آلیستهای فلسفی که این جوهر را تحریف کرده اند از درک اینکه پدیده ها «بطور زنده و مشروط در حرکتند» یا از درک «وحدت اعداد» بسیار فاصله دارند. به همین علت، تفکر آنها به مشاهده تدرت تاکتیکی قوای اجتماعی محدود شده و قادر نیستند برتری اشتراکات ستمیادگان را ببینند. طی دوران انترناسیونال دوم، در یک اوضاع «نسبتا بی سر و صدا» آنها اعلام کردند که انقلاب یک شیخ تخیلی است.

خط کاپاکایا، پشاهنگ ماست!

کاپاکایا یک مائوئیست بزرگ بود. ت کا پ (م ل) که محصول انقلاب فرهنگی و رهبر بنیانگذارش کاپاکایا بود، درک خود از مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم را تصحیح کرد. و آن را در عمل به پیش برد، به همین علت، مانعقت ت کا پ (م ل) شامل برنامه کوتاه مدت انقلاب دمکراتیک و برنامه درازمدت (ستیاپی) به کمونیسم، نوانست هر چه راستر طنین افکن شود. بدون دفاع از مائوئیسم نمی توان از کاپاکایا دفاع کرد. دفاع از هر خط دیگری، به معنای دفاع دروغین از کاپاکایا است.

برخی افراد به خاطر مائوئیسم عامیانه و درک بورژوازیستی، اکونومیستی خود از مناسبات اقتصادی، سیاسی نمی توانند بفهمند که چرا پیشاهنگ پرولتر انقلابی محصولی از انقلاب فرهنگی است. این واقعیت که مبارزه طبقاتی به لحاظ

۴. آیا قبل از کاپیابکایا موضوع بقیه در مورد دولت و ارتش و انقلاب مطرح بود؟ از آنجا که مابیت سازمانهای نظیر ارتش و رهائیش خلق و حزب رهائیش خلق ترکیه قبلا افشاء شده، در اینجا اشاره مجدد به آن را لازم نمی دانیم. چرا آنها از کودتاها ۲۷ م و ۱۹۱۷ خوششان آمد و برایش هورا کشیدند؟

ثانیا، سیاست آنها عینی بر اتحاد درون یک اختلاف غیر نظامی - نظامی با فرماندهی ارتش کمالیستی را چگونه می توان توضیح داد؟

ثالثا، معنای برطرورد به دولت و ارتش ترکیه بر مبنای میراث کمالیستی چیست؟

۵. آیا هیچکس هست که استراتژی جنگ خلق برای انقلاب در ترکیه و کردستان و دمکراتیک نوین، قدرت دمکراتیک نوین حتی در مورد مبارزه مسلحانه سال ۱۹۷۱ علیه مسالمت جوئی هم طرح می کنیم. خلق خلق، خط پیروزی است که از نظر علمی در عمل به اثبات رسیده، اگر چه هنوز برخی بر سرش بحث دارند. آیا هیچکس قبل از کاپیابکایا انقلاب دمکراتیک نوین، قدرت دمکراتیک نوین خلق و این سلاح های استراتژیک یعنی حزب و ارتش و جبهه متحد را بر اساس مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم درک کرده بود؟

ما سوال می کنیم:

اولا، آیا در قیاس با آموزه انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، هیچ جایی برای کودتاها، نقشه ها و عملکرد ارتش می تواند در میان باشد؟

ثانیا، آیا پروتاریزی می تواند از این یا آن باشد درون دولت و ارتش بورژوازی حمایت کند؟ یا بدتر از این، از ستادهای کمالیستی حمایت کند و در کنارشان بایستد؟

ثالثا، آیا در چارچوب سیاست پروتاریزی عینی بر اتحاد با تمام کسانی که خواهان در هم شکستن یشم موجود هستند، همزمان می توان با ارتش این سیستم اختلاف کرد؟

۶. آیا هیچکس قبل از کاپیابکایا خصلت اردوگاه سوسیال امپریالیستی را فهمیده بود و علیه آن موضع انقلابی پروتاریزی گرفته بود؟

این سوالات بعدها می توانند مورد بحث قرار گیرند. اما بقیه ما همین حد برای کسانی که خواهان دیدن واقعیت هستند، کافیست. واقعیت اینست که با کاپیابکایا، یک دوره به لحاظ کیفی غالبی مقاومت در ترکیه و کردستان ترکیه آغاز شده است.

بعلاوه، جنبش سرکویگرانه کمالیستی را بعنوان یک «جنبش مترقی که بنیادگرانی ارتجاعی را در هم می شکند» برسیست شناخته بودند. علیرغم عملیات رادیکال و مهم ارتش رهائیش خلق و حزب رهائیش خلق ترکیه در سال ۱۹۷۱، آنها نتوانستند به درک صحیحی دست یابند و تحلیل درستی از خصلت جمهوری ترکیه و ارتش آن بعمل آورند؛ و این ناشی از نگرش آنها بود. در عرصه بین المللی، در نبرد میان مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، آنها خط میانه را اتخاذ کردند. این یک نقطه ضعف دیگر آنها بود. این جنبش، دیکتاتوری روبریزنیستی مدن حساب آورد. اما پراتیک، اهمیت خط کاپیابکایا را نشان داده؛ فهم مسطه برای کسی که بخواهد آن را بفهمد ساده است. کسانی نظیر حزب کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه که عاشق ایدئولوژی کمالیستی و ارتش کمالیستی هستند، علیرغم حمله پراکنی هایشان هیچ وجه تشابهی با سائو ندارند. خط آنها فرقمیستی، پارلامنتاریستی و «چپ» دولتی است. این خط، انقلاب دمکراتیک نوین مائوئیستی، جنگ خلق و سایر آموزه های عاثر را تحریف می کند، کاپیابکایا خط و مواظش را در همان سال ۱۹۷۱ تشخیص داد. بعد از سرگ مصطفی صبحی، حزب کمونیست ترکیه روبریزنیست شد و سپس به نوکر سوسیال امپریالیستی شوروی تبدیل شد. همه این مسائل به ما اهمیت خط کاپیابکایا را نشان می دهد که یک جهش کیفی به پیش در راه انقلاب در ترکیه و کردستان ترکیه بود. حالا ما سوال می کنیم:

۱. آیا قبل از کاپیابکایا هیچکس ایدئولوژی کمالیستی را به مثابه یک جنبش کمالیستی متعلق به بورژوازی کیماردور و فتودال های بزرگ ترک تشخیص داده بود؟

۲. آیا قبل از کاپیابکایا، هیچکس خصلت دمکراتیک جنبش ملی کرد را تشخیص داده و از آن پشتیبانی کرده بود؟ آیا هیچکس قبل از او از سیحی سعید، درسم، آکری، کوچوگری و سایر خیزشهای کردستان پشتیبانی کرده بود و با عملیات سرکویگرانه ارتش کمالیستی به مخالفت برخاسته بود؟

۳. آیا به اصطلاح «چپ» با خطاهایی که در مورد مسئله کمالیسم، مسئله ملی کرد و سایر مسائل مربوط به اقلیتها داشت می توانست بحث کافی بر شوریش خود قائل آید؟

عینی از جامعه طبقاتی بر سی خیزد، جای بحث ندارد. مبارزه طبقاتی به اراده هیچکس وابسته نیست؛ بلکه نتیجه ای از تقسیم نوع بشر به طبقات است. شکل گیری پروتاریزی نتیجه یک مرحله خاص از تکامل جامعه بشری است که در آن پروتاریسم به گردن بورژوازی تبدیل می شود. هدف مبارزه طبقاتی آگاهانه پروتاری ما شامل معو نهائی پروتاریا (همراه با تمامی طبقات دیگر) از صحنه تاریخ است. وجود یک طبقه پروتاری، موجودیت عینی احزاب پروتاری را هم توضیح می دهد. حزب پروتاریا نمی تواند بطور خودبخودی از دل مبارزه پروتاری تشکیل شود؛ بلکه نتیجه مبارزه آگاهانه پروتاری انقلابی است. حزب سلاح آگاهانه پروتاریا انقلابی است. پروتاریا با این سلاح، می تواند مبارزه خویش را با خطی صبح هدایت کند و می تواند آینده جهان را با علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد، بفهمد، تغییر دهد و روشنائی بخشد.

جنبش ۱۵ و ۱۶ ژوئن شرایط عینی را برای جهش در امر آگاهی بوجود آورد. چرا سازمانهای ارتش رهائیش خلق ترکیه و حزب رهائیش خلق ترکیه درسهای ضروری را بیرون نکشیدند و به ستنز مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نزدیک نشدند؟ پاسخ این سوال را باید در نگرش آنان جست. کاپیابکایا یک مائوئیست بود زیرا دیدگاهی مائوئیستی داشت. شرایط عینی مستاعد، یک امتیاز محسوب می شد. اما در صورتیکه کاپیابکایا انقلاب فرهنگی را درک نمی کرد، علیرغم شرایط مساعد نمی توانست مانیتست سال ۱۹۷۲ یا برنامه کوتاه مدت و درازمدت را خلق کند. بسیاری درسهای مفید وجود داشته که علم ما را اثبات کرده و به جهش در زمینه عمل انجامیده است. برای نمونه، درسهای احمای سرمایه داری و ضرورت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا. پس چرا هنوز این نیروها قادر به درک مائوئیسم نیستند؟ بخاطر نگرش آنهاست.

ما با علم خود که با انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائوئیستی به مرحله ای نوین و به لحاظ کیفی غالبی ارتقا یافته، و با رهبری کاپیابکایا، به یک خط نوین و به لحاظ کیفی غالبیتر در ترکیه و کردستان دست پیدا کرده ایم، قبل از کاپیابکایا، ایدئولوژی رسمی دولت ترکیه، یعنی کمالیسم، از سری نیروهای که خود را دمکراتهای انقلابی یا به اصطلاح «کمونیست» می خوانند، بعنوان یک میراث مترقی به رسمیت شناخته شده بود.

تندر خشم خلق بر فراز اندونزی!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی اترناسیونالیستی

۱۸ ژوئن ۱۹۹۸



سوهارتو، این دیکتاتور تحت حمایت آمریکا، سرانجام در پی امواج قیام توده ها که سراسر مجمع الجزایر اندونزی را در بر گرفت، سرنگون شد. ظهور و سقوط حکومت ۳۲ ساله سوهارتو با کشتار و سرکوب خونین رقم خورده. ستمدیدگان جهان از شکست مفتضحانه وی شادمان گشته اند.

طی چند ماه گذشته، امپریالیستهای غربی و نوکرانشان قدم به یک بحران عمیق اقتصادی در شرق آسیا گذاشته اند. از تایلند تا کره جنوبی، از مالزی تا اندونزی، رژیم های کمپرادور منطقه برنامه های پلیید ریاضت کشی را به دستور صندوق بین المللی پول اعمال کرده اند. رژیم



تصویر مقابل:
جوانان شادمان
می‌روند
مجلس را اشغال
کنند

تصویر منتهی
تظاهرات نوده‌ها
ملیه
حکومت سوهارتو

سوهارتو همانند بسیاری دیگر، قیمت‌ها را افزایش داد، از خدمات حکومتی کاست و راه غارت هر چه بیشتر کشور را برای خارجی‌ان گشود. ارزها سقوط کرد؛ بیکاری اوج گرفت. در نتیجه، فلاکت توده‌ها بنحوی خشن و بی‌حد و حصر تشدید یافت. این در حالی بود که تلاش رژیم‌های حاکم و اربابان غریبی آنها برای تضمین ثروت اندوزی‌هایشان ادامه داشت.

توده‌های اندونزی سر به شورش برداشته و در برابر یکی از پلیدترین قوای سرکوبگر جهان قد علم کردند. ارتش اندونزی که توسط آمریکا و متحدان امپریالیستش تربیت و تسلیح شده، کوشید تا به روال همیشگی با چکمه‌های آهنین وارد عمل شود و شورش را سرکوب کند. اما زمانی که جوانان حلبی‌آبادهای صدها هزار توده دیگر به دانشجویان پیوستند، تلاش نیروهای مسلح ناکام ماند. رژیم از انحصار خویش بر رسانه‌ها و سایر پتگاه‌ها استفاده کرد تا گرد و خاک بپاشد و خشم مردم را از روی مراکز واقعی قدرت اوتجاعی بسوی اهالی چینی تبار منحرف سازد. اما نیروهای پیشرونی که در بین توده‌ها حضور داشتند از عقب‌نشینی سر باز زدند؛ حرکت پشتیبانی جدیدی را سازمان دادند و بطور مشخص طایفه سوهارتو، و نیز مظاهر سلطه غرب را آماج قرار دادند.

به موازات پیشروی اصواج قیام در کشور، امپریالیستها تا حد امکان تلاش کردند از سوهارتو فاصله بگیرند؛ این درست همان کاری بود که سال پیش در مورد موبوتو دیکتاتور زئیر کردند. رسانه‌های غرب، سرمایه‌داری باند یازنه سوهارتو را افشا کردند، روابط مرموز اقتصادی خانواده وی را برملا ساختند، و از میلیاردها دلاری که بزرگوار مردم اندونزی برده بود گفتند. و مردم باید بدانند که همین‌ها سوهارتو را سرکار آوردند و تا آنجا که می‌شد حمایتش کردند. سوهارتو یک هیولا بود؛ اما درست همانند موبوتو، دوالیه در هائیتی و بسیاری دیگر، یک هیولای نوکر امپریالیسم بود.

قدرت سوهارتو بر اجساد نیم میلیون اندونزیانی استوار شد. بسیاری از آنها کمونیستها و دیگرانی بودند که جرات کرده و آرزوی یک اندونزی مستقل از امپریالیسم غرب را در سر می‌پروراندند؛ بسیاری از آنها دهقانانی بودند که خراست زمین داشتند. سوهارتو، مردم را بیرحمانه

سلاخی کرد و صدها هزار تن را نیز به زندان فرستاد. این یکی از خونین ترین کشتارها بعد از جنگ جهانی دوم بحساب می آمد. اما مطبوعات ارتجاعی در مورد این جنایت پلید، لب از لب نگشودند. جای تعجب نیست که آمریکا، از به قدرت رسیدن سوهارتو استقبال کرد. مجله لیبرال «تایم» از این امر بعنوان «بهترین خبری که طی این سالها از آسیا بگوش غرب رسیده» یاد کرد.

کودتای ۱۹۶۵ سوهارتو بخشی از اقدامات کلی امپریالیستها و مرتجعین برای فرونشاندن موج اوج یابنده انقلاب و رهائی ملی در دهه ۱۹۶۰ بود. دهقانان ویتنامی ماشین نظامی پظاهر شکست ناپذیر آمریکا را زیر ضرب برده بودند؛ شعله های قیام در سراسر آسیا و جهان سوم زیانه می کشید و از پشتیبانی سنگر انقلابی چین مأثر بهره مند بود. امپریالیستها در اندونزی که یک منبع مهم نفت بوده و از حیث جمعیت چهارمین کشور دنیا و اولین کشور اسلامی محسوب می شود، به یک نوکر دست به سینه احتیاج داشتند. سوهارتو توسط آمریکا و سایر امپریالیستها انتخاب شد، تعلیم یافت و مسلح شد تا این نقش را ایفاء کند.

کودتای سوهارتو از اشتباهات جدی انقلابیون اندونزی بهره جست. رهبری حزب کمونیست اندونزی کوشید تا در مباحثه عظیمی که بین خط انقلابی مائوتسه دون و خط تسلیم طلبانه و خیانتکارانه شوروی ها در جنبش بین المللی کمونیستی براف افاده بود، «موضع وسط» اختیار کند. این حزب آموزه های لنینیستی در مورد اینکه دولت، دیکتاتوری یک طبقه بر طبقات دیگر است را نفی کرد و در مقابل اظهار داشت که پرزیدنت سوارکارنو «وجه مردمی» حکومت اندونزی است. عروسک خیمه شب بازی امپریالیستها یعنی سوهارتو و دار و دسته اش صدها هزار نفر را به خاک و خون کشیدند؛ و راه کشتار را رویزبونیم هموار کرد.

رهبری حزب بجای اینکه راه جنگ خلق را در پیش بگیرد، دستان خلق را بست. حزب چند صد هزار نفره ای که قدرتمند بنظر می رسید در هم شکست و کارگران و دهقانان انقلابی و اعضای انقلابی حزب نتوانستند دست به یک مقاومت موثر بزنند. این درس تلخ، بار دیگر حقیقت پایه ای نهفته در حکم قدرتمند مائوتسه دون را اعلام می دارد که: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و «بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد».

در سال ۱۹۷۵، رژیم سوهارتو در حالی که هنوز خون خلق از دستانش جاری بود، دست به جنایتی دیگر زد؛ به «تیمور شرقی» تجاوز کرد و آنجا را اشغال نمود. قوای مسلح اندونزی، ۲۰ هزار نفر (یعنی یک سوم اهالی تیمور) را کشتند. به نسبت سرنانه، این بزرگترین کشتار از زمان کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم بحساب می آید. حتی امروز هم ۶۰ هزار ارتشی و پلیس و جاسوس در «تیمور» شرقی مستقر هستند. یعنی برای هر ۱۰ نفر تیموری، یک نیروی سرکوبگر اختصاص داده اند. با وجود این، مردم تیمور شرقی همچنان شجاعانه نبرد می کنند؛ مبارزه آنان بخش لاینفکی از خیزشی بود که به سرنگونی سوهارتو انجامید.

امروز امپریالیستها و طبقه حاکم اندونزی به اضطراب مانور می دهند تا خشم خلق را منحرف کرده و قلب نهادهای ارتجاعی حاکم بر کشور، بویژه ارتش، را حفاظت کنند. همین چند ماه پیش بود که اینان گمان می کردند با کش دادن و ادامه دار کردن حمایت از سوهارتو می توانند وی را نجات دهند. ارتش اندونزی بویژه «کوپاسوس» های کلاه قرمز منفر و آمریکا تربیت کرده است. تونی بلر و حکومت جدید حزب کارگر در انگلستان به امضای قراردادها و تامین تسلیحاتی رژیم ادامه می دهند. حتی در بهار امسال، ارتش استرالیا و ارتش اندونزی تمرین مشترک داشتند. با وجود همه اینها، زمانی که قیام، موج از پی موج اندونزی را در بر گرفت، مرتجعین و حامیان امپریالیست آنها مجبور شدند کوتاه بیایند؛ تا آنجا که شخص دیکتاتور مجبور شد گورش را گم کند.

این یک پیروزی بزرگ بحساب می آید؛ چرا که برای خلق اندونزی، سوهارتو بدون شک یک استثمارگر و ستمکار بزرگ بود. اما از بزرگترین استثمارگر و ستمکار نبود. اگر خانواده سوهارتو میلیاردها دلار را به تاراج بردند، امپریالیستهای غربی پشتیبان وی ده ها میلیارد به جیب زده اند. دم و دستگاه سوهارتو صرفا شعبه محلی ماشین جهانخواه گسترده ای بود که تمامی بخشهای حیات اقتصادی اندونزی را به کام خویش فرو برده و ثروت و کار مردم را میمکد. سوهارتو و خانواده اش به «آقای ۱۰ درصدی» مشهور شدند. اما به یک معنی، آنها فقط «۱۰ درصدی» بودند. یعنی سهم اصلی نصیب ارباب بزرگ میشود و بخشی هم به نوکران محلی میرسد.

افراد نظیر «بیل گیت»، «کامدوس» رئیس صندوق بین المللی پول، کلینتون، بلر، شیراک، کهل و غیره هستند که اربابان این نظام محسوب می شوند و اندونزی را عقب مانده و فقیر نگه داشته اند. به اصطلاح بیرهای آسیانی آنها امتیازاتی را برای بخشهایی از طبقات فوقانی و میانی اندونزی بهراره داشتند، اما واقعیت این بود که «معجزه» اندونزی هرگز فقر خرد کننده توده های تحتانی کشور را تسکین نداد، اینکه میلیونها نفر از کسانی که قبلاً گمان می کردند زندگیشان بهبود می یابد به ناگهان فقیر شده اند؛ و تهیدستان نیز بقاء خویش را در خطر می بینند. برای فهم اینکه ریشه های چنین اوضاعی در یک نظام جهانی قرار دارد راه دور نباید رفت. کافی است به کشورهای همسایه نظیر مالزی یا تایلند نگاه شود. در این کشورها میلیونها نفر به اقدامات ریاضت کشی محکوم شده اند؛ درست نظیر آنچه در اندونزی برقرار است. حکام این کشورها نیز نظیر سوارتو، مستبدانی فاسد و حقیرند و همانند وی مخلوق یک سیستم بزرگتر محسوب می شوند؛ سیستم تاریخی، جهانی امپریالیسم.

تغییر حقیقی چهره اندونزی معناتی جز رها کردن آن از چنگال امپریالیسم و ریشه کن کردن کامل نظام نیمه فئودالی ندارد، این امر مستلزم در هم شکستن سلطه امپریالیسم بر شاهزگهای اقتصاد است که ثروت و خون حیاتی اندونزی را به خارج می کشاند و روانه گاو صندوقهای غرب می کند. این کار فقط با سرنگونی رژیم نوستعمراتی تحت حمایت امپریالیسم و نیروهای مسلح ارتجاعی آن مسیر است؛ و این معنای جنگ انقلابی است؛ جنگی که بر دهقانان بمشابه نیروی عمده اش متکی باشد و آنان را بسیج کند؛ جنگی که در راستای انقلاب دمکراتیک نوین که توسط مائوسه دین ترسیم شده به پیش برده شود. مائو نه فقط نشان داد که چگونه جنگ درازمدت خلق میتواند ارتشهای بظاهر شکست ناپذیر مرتجعین و امپریالیستها را شکست دهد، بلکه این راه را هم نشان داد که چگونه توده های صاحب قدرت میتوانند در امر ساختن یک اقتصاد متکی به خود جهت هموشی با مردم جهان و حرکت بمشابه چرایی در مسیر که توسط مائو جمع بندی شد و به یک سطح نوین یعنی به مارکسیسم، لنینیسم - مائوئیسم ارتقا یافت، راه پیشروی ستمپزدگان سراسر جهان را روشن می کند.

تا وقتی که رژیم کهنه از طریق این جنگ انقلابی در هم شکسته نشود، قوای ارتجاعی از نفوذ و حاکمیت خود برای فرونشاندن توفان، و دادن برخی امتیازات موقتی به برخی اقشار و همزمان سرکوب سبانه باقی اهالی استفاده خواهند کرد. میلیونها نفر در اندونزی تشنه انقلابند؛ آنها امیدوارند که سرنگونی سوارتو تنها پیش درآمدی بر یک تغییر عمیقتر و همه جانبه تر باشد. اما برای تحقق این آمال، مردم نیاز به رهبری دارند. این رهبری یک حزب پیشاهنگ متکی بر مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم می تواند تأمین کند، بدون وجود چنین پیشاهنگ سازش ناپذیری، طبقه حاکمه اقتدار خویش بر توده های ستمپد را مجدداً اعمال خواهد کرد و آنان را در بند نگاه خواهد داشت.

هنوز چند روزی از رفتن سوارتو نگذشته است که باند ارتجاعی ماهیت خویش را با حمایت از دار و دسته سوارتو و در زندان نگهداشتن کسانی که بسیار خطرناک محسوب می شوند، نشان می دهد، اینان از آزاد کردن بسیاری از اعضاء و هواداران حزب کمونیست اندونزی که بیش از ۴۰ سال است در زندان بسر می برند، و نیز روزمندگان اسیر «اتمیوری» سر باز می زنند، در عین حال، تا می توانند وعده و وعید می دهند؛ وعده هایی که هیچگاه عملی نخواهد شد. بیش از صد سال پیش، هنگامی که اروپا با بحرانی اوج یابنده رویو بود، فردریش انگلس از تاج هائی گفت که بر ستغفرش می غلشتد و ستوال اینجاست که سرانجام نصیب چه کسی خواهند شد؟ امروز که تاج دیکتاتور دیرینه یعنی سوارتو از پی تاج مویو به خیابان پرتاب شده، ستوال انگلس عاجلتر از پیش مطرح است. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به خلق اندونزی که با سرسختی و شجاعت در برابر مشت آهنین ایستاده و همه مبارزان ضد امپریالیست و ارتجاع را در سراسر جهان دلگرم کرده است، درود می فرستد. ما پیشروترین عناصر انقلابی در اندونزی را فرامی خوانیم که هر توان بر مبنای مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم گرد آیند و به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بپیوندند. ما نیروهای مائوئیست سایر کشورها را فرا می خوانیم که در این کار به آنان یاری رسانند. مرتجعین اندونزی و اربابان امپریالیست آنها، باید تاوان جنایات عظیمشان را بپردازند؛ و آمال توده ها نیز آنچنان عظیم است که برای تحقق آن باید از هیچ کاری فرو گذار نکرد.



نابوی نیلانی
در جاکارتا
وعدو رفاه می دهد
اما در واقعیت
شیخ کرسکی
بر کشور
سایه افکنده است

بازتکثیر یک سند تاریخی

انتقاد از خود حزب کمونیست اندونزی - ۱۹۶۶

دریم نظامی طرفدار آمریکا در اندونزی که سوارانو سرکرده آن بود در اکتبر سال ۱۹۶۵ کشتار دهشتناکی را در سطح گسترده علیه مردم برآه انداخت. این کشتار تا سال ۱۹۶۶ ادامه یافت. صدها هزار نفر از اعضای و هواداران حزب کمونیست اندونزی و نیز شمار زیادی از توده ها که در هیچگونه فعالیت سیاسی درگیر نبودند بیرحمانه کشتار شدند. تعداد افرادی که در خیابانها به قتل رسیده یا دستگیر شده مورد شکنجه قرار گرفته و در زندان به قتل رسیدند گمارکان نادقیق و نامعلوم است. اما تعداد آنها را بین چند صد هزار تا دو میلیون نفر تخمین می زنند. حزب کمونیست اندونزی درهم شکسته شد؛ رژیم ناسیونالیستی سوکارنو سرنگون شد؛ سوارانو همراه با پانده ارتجاعیش بر قدرت تکیه زد و برای چند دهه موقعیت خود را حفظ کرد.

سنوایت این جنایت هولناک مشخصا متوجه مرتجعین اندونزی و اربابان امپریالیست آمریکایی آنهاست. در عین حال این نیز واقعیتی است که حزب کمونیست اندونزی بیش از حد آسیب پذیر بود؛ آنان که نتوانست یک مقاومت متشکل پیشگیر و موثر در برابر سوارانو از خود نشان دهد و قربانی این کشتار شد. از بیانه دهه ۱۹۶۰ هسته مرکزی رهبری حزب کمونیست اندونزی بواسطه سالها غلبه روزنیویسپ فاسد شده بود. این حزب دیدگاهی ناکرست از دولت به پیش نهاده و در عمل در حکومت ائتلافی سوکارنو شرکت جسته و آنرا تقدیس می کرد. بدون شک این حکومت ائتلافی تحت رهبری پرولتری قرار نداشت. بعلاوه حزب بر سر رونه انقلاب راه روزنیویستی و گذار مسالمت آمیز به

سوسیالیسم را در پیش گرفت؛ همان راهی که روزنیویستهای شوروی که بعد از سال ۱۹۵۶ بقدرت رسیدن آنرا مطرح کرده بودند.

این انحرافات و پاره ای خطاهای جدی دیگر، بعد از کودتای خونین سوارانو توسط نیروهایی که می کوشیدند حزب کمونیست اندونزی را مجددا بر مبنای انقلابی گرد آورند مورد جمع بندی و نقد قرار گرفت. این جمع بندی خاصه در دو سند منعکس شده که یکی از آنها را در اینجا بازتکثیر می کنیم. عنوان این سند که در سپتامبر ۱۹۶۶ منتشر شد «انتقاد از خود توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی» است. انقلابیون چینی به رهبری مائو از این تلاش رفقای اندونزیایی حمایت کردند. آنها در مقدمه ای که هیئت تحریریه تشریه «پرچم سرخ» بر سند حاضر نوشت، جمع بندی خویش را از این مسئله ارائه دادند. سند حزب برخی خطاهای مهم رهبری حزب طی سالهای حکومت سوکارنو را خاطر نشان می کند و فراخوان یک اصلاح همه جانبه در خط ایدئولوژیک و سیاسی حزب را می دهد. نکته مرکزی این سند رد تئوری خیانتبار روزنیویستی «گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم» است که مورد قبول حزب واقع شده بود. این سند فراخوان برافراشتن پرچم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون (که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اینک آنرا مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم می خواند) را داده و همگان را بدفاع از این پرچم دعوت می کند. بدین ترتیب سند در پی کشف دوباره خط ایدئولوژیک و سیاسی پرولتری خویش و باز یافتن خصلت طبقاتی این خط است.

بعلاوه سند فراخوان بکار بست

استراتژی مائوتسه دون یعنی جنگ درازمدت خلق در سراسر جزایر دور دست و پراکنده اندونزی را می دهد؛ با این هدف که خلق قدرت دولتی را از چنگال رژیم فاشیستی سوارانو بدست آورد.

امروز در چارچوب خیزش عظیمی که جریان دارد این فراخوان ضرورت بیش از پیش یافته است. بدون شک نیاز عاجل امروز در اندونزی تغییر قیام حاضر به یک روند انقلابی است. انقلابیون سراسر جهان باید راههایی بیابند تا اسناد پایه ای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و آموزه های دهریان کبیر طبقه پرولتر را بدست انقلابیون اندونزی برسانند. امروز بدون شک بسیاری از افراد در آن کشور هستند که تشنه یافتن راه خلاصی از جهنم جامعه نوستعمراتی بوده و می خواهند با تحویل یک دیکتاتور جدید تحت حمایت امپریالیسم مبارزه کنند. فقط از طریق مسلح کردن خود به مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم است که انقلابیون اندونزی می توانند حزب طبقه کارگر یعنی پیشاهنگ ضروری پرولتاریا را دوباره بسازند و بدین ترتیب خلق اندونزی که سالیان سبیل رنج برده و به سر منزل رهایی برسانند، فقط بدین ترتیب است که می توانند خلق را مسلح کنند تا مناسبات اجتماعی مبنی بر استثمار، متب، انقیاد، نابرابری و بی عدالتی را دریاوند. طی بیش از سه دهه گذشته فقدان یک پیشاهنگ پرولتری مسلح به این علم رهائی بخش بوده که بیش از هر چیز خلا و ناوالتی عظیمی را در بین مردم زحمتکش پدید آورده است. فقط مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم است که در اندونزی دروازه فهم انقلاب و آثار پروسه برهانی مناسبات اجتماعی بر بنیادی نوین را برای «داع لعنت خودگان جهان» می گشاید - جهانی برای فتح

به تاسی انتقادات کاردها و اعضایی حزب که با روحیه مارکسیست - لنینیستی ایران شده ترحم جدی معطوف داشته و از آنها یا اشتیاق استقبال می کند؛ و همبستر از انتقادات صادقانه هواداران حزب که به طرق گوناگون ایران شده است. دفتر سیاسی تصمیم گرفته که بشیوه مارکسیست - لنینیستی از خود انتقاد کند. آموزه های لنین و نمونه ای که رفیق موسو از انتقاد و انتقاد از خود مارکسیست - لنینیستی بدست داده را بعمل درآورد. انتقاد از خود می گوید که تحت شرایطی که وحشیانه ترین و شنیع ترین ترور دلیت توسط دیکتاتوری نظامی ژنرالهای راست راستی ارتش یعنی ناسیون و سوارتر برای استفاده، انجام انتقاد و انتقاد از خود کامل کار ساده ای نیست. برای پاسخگویی به این ضروری عاجل، باید موضوعات عمده در عرصه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی را خاطر نشان ساخت تا امر بررسی نقاط ضعف و اشتباهات حزب طی جنبش اصلاحی کنونی تسهیل شود.

دفتر سیاسی این انتقاد از خود را با کمال تواضع و صداقت عرضه می کند. دفتر سیاسی از همه اعضا انتظار دارد که برای نجات بیمار، بیساری و اشتباهات و رهبری حزب فعلاً سهم بگیرند، نقاده از آنها تحلیل کنند، و حداکثر تلاش خود را برای بهتر کردن این انتقاد از خود که از جانب دفتر سیاسی جلو گذاشته شده، بکار بندند. برای اینکار باید از تجارب مربوطه بشکل جمعی یا فردی درس گرفت. دفتر سیاسی از همه اعضا انتظار دارد که اصل زیر را استوارانه بکار بندند: «وحدت - اتحاد - وحدت» و «از اشتباهات گذشته برای جلوگیری از اشتباهات آینده پیاموزیم؛ برای نجات بیمار، بیساری را به ما بکاریم؛ تا اینکه هدف دوگانه و خروج ایدئولوژیک و وحدت رفا را بدست آوریم» (۲) دفتر سیاسی معتقد است که با استواری بر این اصول صحیح هر عضو حزب در جنبش بررسی و غلبه بر این نقاط ضعف و اشتباهات با عزم و اراده سهم خواهد گرفت تا حزب را بر مبنای خط مارکسیست - لنینیستی بازسازی کرده، وحدت و هشتگشتی کمونیستی را استحکام ببخشد، هشتگشتی ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی را ارتقا، داده، و روحیه رزندگی را در راه کسب پیروزی ترویج کند.

نقطه ضعف عمده در حیطه ایدئولوژیک
انتقاد از خود می گوید که در دوره بعد از سال ۱۹۵۱ نقاط ضعف و اشتباهات جدی حزب مسلماً از ضعف در حیطه

ارتجاعی در جهان نمی تواند مانع تحقق این اراده شود.

در حال حاضر کمونیستها و انقلابیون اندونزی در حال گرد آوردن مجدد فرای خود برای یک تیرد نوین هستند. اطلاعاتی ۱۷ اوت ۱۹۶۶ که از سوی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی صادر شده و انتقاد از خودی که دفتر سیاسی در ماه سپتامبر به تصویب رسانده و کمی پیش در مجله «صدای اندونزی» انتشار یافته، فراخوانی است به کمونیستها، طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران انقلابی و همه نیروهای انقلابی هند امپریالیست و ضد فئودالی که متحد شوند و درگیر این مبارزه جدید شوند.

دو سند دفتر سیاسی حزب کمونیست اندونزی، خبریه ای پر معنی به امپریالیسم آمریکا و دست نشاندهانش یعنی رژیم دیکتاتوری نظامی فاشیستی سوارتر - ناسیون، و پانده وویزیونیست رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی است؛ این دو سند پشتگرمی عظیمی برای خلق انقلابی اندونزی محسوب می شود.

دفتر سیاسی در این دو سند تجربه و

درسهای حزب در امر رهبری مبارزه انقلابی خلق اندونزی را جمعبنده کرده، خطاهای اپوزونیستی راست که رهبری حزب در گذشته مرتکب شده و از مورد نقد قرار داده، راه انقلاب اندونزی را خاطر نشان ساخته و اصول مبارزه آتی را مطرح کرده است.

از سند انتقاد از خود دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی
- سپتامبر ۱۹۶۶
«صدای اندونزی» در شماره سوم، ماه ژانویه انتقاد از خود مصوبه سپتامبر ۱۹۶۶ توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی را منتشر کرد. عنوان این انتقاد از خود اینست: «حزب کمونیست اندونزی را بر مبنای خط مارکسیست - لنینیستی و برای رهبری انقلاب دمکراتیک خلق در اندونزی بنا کنید»

انتقاد از خود می گوید، پلان که دامن گیر حزب و جنبش انقلابی خلق اندونزی شد و لطماتی جدی را بعد از برپایی جنبش می سپتامبر (۱۱) و شکست آن پیار آورد، پرده از روی نقاط ضعف و خیمه که برای مدتهای طولانی در حزب پنهان شده بود کنار زد.

دفتر سیاسی از این امر آگاه است که بزرگترین مسئولیت در زمینه نقاط ضعف و اشتباهات وخیم حزب طی دوره مورد بررسی، معده اوست. بنابراین دفتر سیاسی

از مقاله «خلق اندونزی برای سرنگونی رژیم فاشیستی متحد شوند و تیرد کتب (مجموعه) بروج سرخ، شماره ۱۱» (۱۹۶۷)

بعد از اینکه پانده نظامی دست راستی سوارتر - ناسیون کودتای ارتجاعی سال ۱۹۶۵ را به اجرا گذاشتند، یک دیکتاتوری فاشیستی در اندونزی برقرار شد که بلعاط بیرحم هیچگاه سابقه نداشته است. این پانده نظامی کودتاگر، نوکران وفادار امپریالیسم آمریکا و متحد ضد کمونیست وویزیونیست شوروی هستند. طی یکسال گذشته، آنها یک سیاست عریان خانمانه، دیکتاتوری، ضد کمونیستی، ضد چینی و ضد مردمی و ضد انقلابی را دنبال کرده اند.

این پانده در اندونزی ترور سفید بیسابقه ای را برقرار کرده و صدها هزار کمونیست و انقلابی را بقتل رسانده و صدها هزار نفر دیگر از پسران و دختران حزب خلق را به زندان افکند است. کل کشور به یک جهنم بزرگ تبدیل شده است. پانده حاکم از طریق سرکوب خورین مذبحخانه می کوشد حزب کمونیست اندونزی را از منحنه پاک کند و انقلاب آن کشور را نابود کند.

این پانده تفرق زهرگینی نسبت به چین سوسیالیستی دارد زیرا چین حامی پیگیر مبارزه انقلابی خلق اندونزی بوده است. پانده حاکم مرتباً تحریکاتی جدی علیه خلق چین برآه انداخته، کارزارهای ضد چین و ضد چینی ها را سازمان داده و تعقیب و آزار رایستی و غیر انسانی را علیه چینی های خارج از کشور بعمل درآورده است. پانده حاکم مذبحخانه کوشیده در درستی شستی بین مردم چین و چینی هایی که در اندونزی زندگی می کنند از یکطرف و خلق اندونزی از طرف دیگر خرابکاری کند، و چینی ها را از حمایت انقلاب خلق اندونزی باز دارد.

در تحلیل نهانی، اشراغ و اتسام تعقیب و آزاری که علیه حزب کمونیست اندونزی و خلق آن کشور توسط پانده نظامی دست راستی سوارتر - ناسیون به پیش می رود، شتاب ظهور خیز مجدد انقلاب اندونزی را فقط خواهد بخشید و مرگ مستقیم این پانده را نزدیک تر خواهد ساخت. کمونیستها و مردم قهرمان اندونزی را نمی توان مغرور کرد، سرکوب کرد و از منحنه پاک کرد. اراده خلق اندونزی در انجام انقلاب خلق ناپایدار است؛ بهین ترتیب اراده خلق چین در حمایت از انقلاب آنان، هیچ نیروی

ایدئولوژیک سرچشمه می گرفت؛ که این بویژه در بین رهبری حزب مطرح بود. رهبری حزب بجای اینکه تئوریهای انقلابی را با پراتیک مشخص انقلاب اندوختی درآمیزد، راهی را در پیش گرفت که از خطوط راهمادی پیشروترین تئوریا جدا افتاده بود. این تجربه نشان می دهد که حزب توانست یک هسته مرکزی رهبری را متشکل از عناصر پرولتری تشکیل دهد؛ هسته ای که واقعاً صحیح ترین درک از مارکسیسم، لنینیسم را صاحب باشد؛ درکی سیستماتیک و نه بریده بریده؛ درکی عملی و نه مجرد.

طی دوره بعد از ۱۹۵۱ دکتیگرایی همچنان رشد کرد و تدریجاً بزرگ و بزرگتر شد و به اپورتونیسم راست یا داد که با نفوذ رویزیونیسم مدرن در جنبش بین المللی کمونیستی به هم آمیخت. این بود خط پاید اپورتونیسم راست که به جنبه عمده اشتباهات حزب در این دوره تبدیل شد. ظهور و تکامل این نقاط ضعف و اشتباهات ناشی از عوامل زیر بود:

اولاً، سنت انتقاد و انتقاد از خود بشیوه مارکسیستی - لنینیستی درون حزب بویژه در بین رهبری حزب تکوین نیافته بود. جنبشهای اصلاحی و بررسی آموز که گاه بگاه در حزب سازماندهی می شد بشکل جدی و پیگیرانه به پیش نمی رفت؛ نتایج آنها به نحو خوب جمعبندی نمی شد؛ بدنیال این جنبشها اقدامات مناسب در عرصه تشکیلاتی صورت نمی گرفت. جنبشهای بررسی امور پیشتر در میان حزب براه می افتاد و هرگز به انتقاد و انتقاد از خود در بین رهبری بسط نمی یافت. انتقاداتی که از پانین صورت می گرفت به دقت مورد توجه قرار نگرفته و حتی سرکوب می شود.

ثانیاً، نفوذ ایدئولوژی بورژوازی از دو کانال انجام می شد: از طریق تساهلانی که با بورژوازی ملی در دوران برقراری جبهه متحد حزب با آنها ایجاد شده بود؛ و از طریق بورژوازدگی کاردهای حزب خاصه رهبری. بعد از اینکه حزب برخی مقامات را در نهادهای حکومتی و شبه حکومتی بدست آورد، شمار فزاینده کاردهای حزب که در مرکزی و مناطق و برخی مقامات در نهادهای حکومتی و شبه حکومتی دست یافته بودند، «صف کارگران بورژوازی» و «شکل داد و این» «کانالهای واقعی» و «فرمیس» (۳) را ایجاد کرد. چنین ابوجامعی قبل از انقلاب اوت ۱۹۴۵ وجود نداشت.

ثالثاً، رویزیونیسم مدرن وقتی شروع به نفوذ در حزب ما کرد که پلوم چهارم کمیته مرکزی کنگره پنجم، بدن هیچ

انتقادی گزارشی را بتصویب رساند که از خط کنگره، بیست حزب کمونیست اتحاد شوروی حمایت کرده و خط «تحقق سوسیالیسم بشکل مسالمت آمیز از راه پارلمان» را بعنوان خط حزب تصویب کرد. این «راه مسالمت آمیز» یکی از صفات مشخصه رویزیونیسم مدرن بود که بعد از کنگره سراسری ششم حزب کمونیست اندونزی مورد تأیید مجدد قرار گرفت. در اساناسه حزب نکته زیر گنجانده شد: «این امکان وجود دارد که نظام دمکراتیک خلق پشایه یک مرحله گذاری به سوسیالیسم در اندونزی از طریق مسالمت آمیز یعنی راه پارلمان بدست آید. حزب پیگیرانه می کوشد که این امکان را به واقعیت تبدیل کند». این خط رویزیونیستی بعداً در کنگره سراسری هفتم حزب مورد تأیید قرار گرفت و هیچگاه تصحیح نشد. حتی بعد از آنکه حزب ما متوجه این نکته شد که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بعد از کنگره بیست، راه رویزیونیسم مدرن را در پیش گرفته نیز این نکته را تصحیح نکرد.

انتقاد از خود تأکید می کند که تجربه حزب این درس را به ما می دهد که صرف انتقاد از رویزیونیسم مدرن رهبری حزب شوروی به معنی این نیست که حزب بطور اصرارانه از خطاهای اپورتونیسم راست یعنی از همان عملگردها رویزیونیستهای مدرن خلاص خواهد شد. تجربه حزب این درس را به ما می دهد که رویزیونیسم مدرن بزرگترین خطر در جنبش بین المللی کمونیستی و همچنین در حزب کمونیست اندونزی است. برای حزب، رویزیونیسم مدرن «یک خطر گزاری نیرو» بلکه خطری حاد است. «خطری مشخص است که لفلانسی عظیم به حزب زده و تفلانسی جدی برای جنبش انقلابی خلق اندونزی بهار آورده است. بنابراین ما بهیچوجه نباید خطر رویزیونیسم مدرن را دست کم بگیریم. ما باید سازو ای قاطع و بیرحمانه را علیه آن به پیش بریم. مرجع محکم علیه رویزیونیسم مدرن در همه عرصه ها فقط زمانی می تواند بطور موثر حفظ شود که حزب ما خط «حفظ دوستی با رویزیونیستهای مدرن» را کنار بگذارد.

این واقعیتی است که حزب در میانحال که رویزیونیسم مدرن رهبری حزب شوروی را نقد می کرد، خود مرتکب اشتباهات رویزیونیستی شد. زیرا آموزه های مارکسیستی - لنینیستی در مورد مبارزه طبقاتی، دولت و انقلاب را مورد تجدید نظر قرار داده بود. بعلاوه رهبری حزب نه

نقصد در جنبه تئوریک، مبارزه علیه اندیشه های سیاسی «انقلابی» دیگر که بنا به آموزه لنین می تواند باعث گمراهی پروتارناریا شود را به پیش نبرد، بلکه داوطلبانه در مورد آن گشتهائی کرد. به عقیده رهبری یعنی سه جزء متشکله مارکسیسم یعنی فلسفه مارکسیستی، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی یا باصطلاح «سه جزء متشکله آموزه های سوسیالیزم» محکومی وجود داشت. آنها می خواستند مارکسیسم یعنی ایدئولوژی طبقه کارگر را به مایسلگ کل ملت، متجمله طبقات استثمارگر منخاص یا طبقه کارگر تبدیل کنند.

خطاهای عمده در حیطه سیاسی

انتقاد از خود می گوید که خطاهای اپورتونیسم راست در حیطه سیاسی که اینک موضوع بحث و مجادله است سه مسئله را شامل می شود: ۱. راه رسیدن به دمکراسی خلق در اندونزی، ۲. مسئله قدرت دولتی و ۳. اجرای سیاست جبهه متحد ملی.

یکی از تناقضات و مسائل پایه ای در مجادله بین مارکسیسم و لنینیسم و رویزیونیسم مدرن دقیقاً در مسئله انتخاب راهی که به سوسیالیسم می انجامد نهفته است. مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که سوسیالیسم را فقط می توان از طریق انقلاب پرولتری بدست آورد. این امر در مورد کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره مسئله فئودالی نظیر اندونزی با معنات که سوسیالیسم فقط می تواند از طریق انجام مرحله نخست یعنی انقلاب دمکراتیک خلق تحقق یابد. رویزیونیسم درست برخلاف مارکسیسم - لنینیسم در خیال تحقق سوسیالیسم از «راه مسالمت آمیز» است.

طی سالهای آغازین بعد از ۱۹۵۱، حزب ما در مبارزه سیاسی و ساختمان حزب نتایج معینی بدست آورده بود. یکی از دستاوردهای مهم این دوره فرموله کردن مسائل عمده انقلاب اندونزی بود. چنین فرموله شد که مرحله کنونی انقلاب یک انقلاب بورژوا دمکراتیک نوع نوین است که وظایف نابودی امپریالیسم و بقایای فئودالیسم و برقراری یک نظام دمکراتیک خلق پشایه مرحله ای گذاری به سوسیالیسم را به عهده دارد. فرای محرکه انقلاب، طبقه کارگر و دهقانان و خرده بورژوازی هستند؛ نیروی رهبری کننده انقلاب طبقه کارگر است و نیروی توده ای عمده انقلاب دهقانان هستند. حزب همچنین فرموله کرده بود که بورژوازی ملی نیروی متزلزل انقلاب

وجود داشته باشد. رهبری حزب کوشید شعار «درفش انقلاب اوت ۱۹۲۵ را برافراشته دارید» را جایگزین این مبارزه مسلحانه سازد.

رهبری حزب برای اینکه اثبات کند راه با اپوزیونیستی «مسالمت آمیز» نفاق دارد، همیشه از «امکان صحبت می کرد، یکم، امکان راه غیر مسالمت آمیز» و دوم، امکان راه غیر مسالمت آمیز، آنها عقیده داشتند، هر چه حزب بهتر برای امکان راه غیر مسالمت آمیز شعار داد، بیشتر، بهتر می تواند از امکان «راه مسالمت آمیز» استفاده کند. بدین ترتیب، رهبری حزب در ذهن اعضای حزب، طبقه کارگر و توده های زحمتکش بنز امید نسبت به راه مسالمت آمیز را پاشید. اما در واقعیت، این آمیدی پوچ بود.

رهبری در عمل کل بدنه حزب، طبقه کارگر و توده های خلق را برای مواجهه با امکان راه غیر مسالمت آمیز آماده نکرد. تکان دهنده ترین گواه این امر، تزلزل و وخیمی است که به دنبال ظهور و ناکامی جنبش ۳۰ سپتامبر اتفاق افتاد. بداند انقلاب موقوف شد در یک فاصله کوتاه زمانی، صدها هزار انقلابی کسویت و غیر کسویت که خود را در موضع انقلاب یافته اند، دستگیر کند و به قتل برساند؛ و تشکیلات حزب و سازمانهای انقلابی توده ای را طبع کند. اگر رهبری حزب از جاده خشونت منحرف نشده بود، مسلماً چنان شرایطی هرگز اتفاق نمی افتاد.

انتقاد از خود می گوید که رهبری حزب اعلام کرد «حزب ما نباید از نسخه خارجی تئوری مبارزه مسلحانه تقلید کند؛ بلکه باید شیوه ترکیب سه شکل مبارزه را یکار بندد: مبارزه چریکی در روستا (بویژه توسط کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر)، عملیات انقلابی توسط کارگران در شهرها (بویژه کارگران حمل و نقل)، و فعالیت شدید در بین نیروهای مسلح دشمن». رهبری حزب بیهوشی رقصا را مورد انتقاد قرار داد که چرا در بررسی تجربه مبارزه مسلحانه خلق چین فقط شباهت آن با شرایط اندونزی را در نظر می گیرد. رهبری بر عکس، بر شرایط متفاوتی که ادعا داشت باید در نظر گرفته شود تاکید می گذاشت و به این نتیجه گیری می رسید که تفاوت منحرف انقلاب اندونزی (شیوه ترکیب سه شکل مبارزاتی) است.

مارکسیست - لنینیستهای اندونزی برای تحقق رسالت سنگین اما عظیم و اصیل تاریخی خود یعنی رهبری انقلاب خلق علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بورژوازی، باید قاطعانه «راه مسالمت

به مثابه یک شیوه مبارزه در یک مقطع معین و تحت شرایط مشخص در نظر گرفته نشد؛ بلکه به آن بعنوان یک اصل برخورد شد که سایر اشکال مبارزه می بایست در خدمت آن باشند. حتی زمانی که ضد انقلاب نه فقط موقعیت قانونی حزب را نگه مال کرده، بلکه به حقوق پایه ای انسانی کمونیستها نیز تعرض کرده بود، رهبری حزب هنوز می کوشید با شام فردا از این «موقعیت قانونی» دفاع کند.

وقتی که پنجم چهارم کمیته مرکزی، پنجم سندی را به تصویب رساند که در آن خط ریزویونیستی مدرن کنگره بیستم شوروی مورد تایید قرار گرفت، جای پای «راه مسالمت آمیز» در حزب محکم شد. در چنان شرایطی که دیگر خط ریزویونیستی در حزب تثبیت شده بود، امکان دستیابی به یک خط صحیح مارکسیستی - لنینیستی در مورد استراتژی و تاکتیکها موجود نبود، فرسوله کردن خطوط عمده استراتژی و تاکتیک های حزب از موضع بیطرفانه بین «راه مسالمت آمیز» و «راه انقلاب مسلحانه» آغاز شد. در این روند بود که «راه مسالمت آمیز»، سطح یافت.

تحت چنین شرایطی، خط عسری حزب کمونیست اندونزی توسط کنگره سراسری ششم به سال ۱۹۵۹ فرسوله شد. در سند آن کنگره می خوانیم که: «ساختن جبهه متحد ملی، و ساختن حزب و باید ادامه داد و بدین طریق، خواسته های انقلاب اوت ۱۹۲۵ را تحقق بخشید». بر اساس خط عسومی حزب، شعار «سه درفش حزب» را برافراشته دارید» به تصویب رسید. منظور از این سه درفش: ۱. درفش جبهه متحد ملی، ۲. درفش ساختمان حزب، و ۳. درفش انقلاب اوت ۱۹۲۵ بود. خط عسومی بعنوان راه دسکراسی خلق در اندونزی در نظر گرفته شد.

رهبری حزب کوشید به درفش را همان سه سلاح عمده ای معرفی کند که برای پیروزی انقلاب دسکراتیک خلق ضروری است و رفیق مائوتسه دون آنها را چنین فرسوله کرده است: «یک حزب بسیار منضبط و مسلح به تئوری مارکسیسم - لنینیسم که شیوه انتقاد از خود را بکار می بندد و با توده های خلق پیوند دارد؛ یک ارتش تحت رهبری چنین حزبی؛ و جبهه متحد همه طبقات انقلابی و همه گروه های انقلابی تحت رهبری چنین حزب» (۲۴).

بنابراین، دوامین سلاح عمده بدین معناست که باید مبارزه مسلحانه خلق تحت رهبری حزب علیه ضد انقلاب مسلح

است که ممکنست به درجه معین و در دوره های معین جانب انقلاب را بگیرد؛ اما در دوره های دیگر می تواند به انقلاب ثبات کند. علاوه حزب فرسوله کرد که طبقه کارگر برای انجام تعهدات مشابه رهبر انقلاب باید با سایر طبقات و گروههای انقلابی یک جبهه متحد انقلابی بسازد؛ جبهه ای که مبتنی بر اتحاد کارگر - دهقان و حتی رهبری طبقه کارگر باشد.

با وجود این، کمیوه بسیار مهمی در میان بود که بعداً به اپوزیونیسم راست یا بعبارتی ریزویونیسم تبدیل شد. این کمیوه چه بود؟ حزب هیچگاه نتوانست به وحدت نظر کامل روشنی در مورد ابزار عمده و شکل عمده مبارزه در انقلاب اندونزی دست یابد.

انتقاد از خود می گوید که انقلاب چین، در مورد شکل عمده مبارزه در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه نوذالی به ما می آموزد که مبارزه مسلحانه خلق علیه ضد انقلاب مسلح، عمده است. در تطابق با جوهر انقلاب که انقلاب ارضی است، جوهر مبارزه مسلحانه خلق نیز مبارزه مسلحانه دهقانان در یک انقلاب ارضی تحت رهبری طبقه کارگر است. عملکرد انقلاب چین، پیش و بیش از هر چیز، یکاریست مارکسیست - لنینیسم در شرایط مشخص آن کشور است. در عین حال، این انقلاب قانون عسومی انقلابات مختلف در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه نوذالی را پی ریزی کرده است.

انتقاد از خود تاکید دارد که انقلاب اندونزی نیز برای کسب پیروزی کامل باید از راه انقلاب چین پیروی کند. معنایش اینست که انقلاب اندونزی باید به ناگزیر شکل عمده مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه خلق علیه ضد انقلاب مسلح را بکار بندد؛ که در جوهر خود انقلاب مسلحانه ارضی دهقانان تحت رهبری پرولتاریا است.

هر شکلی از فعالیت قانونی و پارلمانی باید در خدمت ابزار و شکل عمده مبارزه باشد؛ و به هیچ وجه نباید روند تدارک مبارزه مسلحانه را سد کند. تجارب ۱۵ سال اخیر به ما آموخت که حزب به علت اینکه از نفی روشن «راه مسالمت آمیز» آغاز نکرد، و استوارانه به دفاع از قانون عسومی انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و نیمه نوذالی نپرداخت، به تدریج در راه پارلمانی و سایر اشکال مبارزه قانونی غرق شد. حتی رهبری حزب به آنجا رسید که این را شکل عمده مبارزه برای تحقق هدف استراتژیک انقلاب اندونزی معرفی کرد. موقعیت قانونی حزب

پیرون راند.»

رهبری حزب حتی نامی هم برای این راه ضد انقلابی در نظر گرفته بود؛ تاشی را راه «انقلاب از بالا و پاتین» گذاشته بودند. منظورشان از «انقلاب از بالا» این بود که حزب «باید قدرت دولتی را تسویه کند که اهداف انقلابی را با هدف انجام تغییرات مطلوب در ترکیب کارکنان و نهادهای دولتی به پیش ببرد.» منظورشان از «انقلاب از پاتین» این بود که حزب «باید برانگیزد، سازمان دهد و بسیج کند» بدون شک این یک خواب و خیال عجیب و غریب بود! رهبری حزب از این واقعیت دور نمی گرفت که هشت سال از اعلام تأسیس کابینه همکاری (حکومت کابینه اشتلال ملی) توسط پریزیدنت سوکارنو گذشت، اما هنوز در واقعیت چنین کابینه ای تشکیل نشده بود. علیرغم نقائصهای مکرر، حتی نشانه ای از تأسیس آن نبود؛ تغییر قدرت دولتی که جای خود داشت! انتقاد از خود تأکید می کند که برای پاک کردن خویش از تعفن اپورتونیسم، حزب ما باید «تئوری دو جنبه قدرت دولتی» را کنار بگذارد و آموزه های مارکسیستی - لنینیستی در مورد دولت و انقلاب را مجدداً برقرار کند. *

توضیحات:

- ۱) در اول اکتبر ۱۹۶۵، جنبش ۳۰ سپتامبر که گروهی از افسران رده میانی ارتش را شامل می شد، شکاری از ژنرالهای عالیترتبه ارتش را کورگان گرفت. رهبر گروه اعلام کرد که هدف از اینکار عقیم گذاشتن کودتای ژنرالهای دست راستی، و تحویل آنها به سوکارنو است. برخی محققان، معتقدند که باسرامان پروکانو وایسته به سوکارنو در جنبش ۳۰ سپتامبر نقود کرده بودند. باند سوهارتو و تاسوسبون به این اقدام، پریسپ «انقلاب مذبذب کمونیست اندونزی برای کودتای زنده و از آن بعنوان بهانه ای برای غصب قدرت و کشتار صدها هزار نفر استفاده کردند.
- ۲) مائوتسزه دون، «ارزیابی ما و اوضاع کنونی»، جلد دوم منتخب آثار
- ۳) لنین، «امپریالیسم بهانه بالاترین مرحله سرمایه داری
- ۴) مائوتسزه دون، «درباره دیکتاتوری دموکراتیک خلق» جلد چهارم منتخب آثار
- ۵) لنین، دولت و انقلاب
- ۶) اشاره به «تئوری» حزب رویزیونیست ایتالیا یعنی بر رهبریهای قدری در ساشار سرچود دولت پروژوازی توسط افراد پارلمانی (کلماتی که و علامت تأکید از متن اصلی است. بهانه برای فتح)

(که در مواضع و سیاستهای نیروهای راست و سرخست تسلیم یافته بود. ۱) جنبه خلقی به جنبه عمده تبدیل شده و در قدرت دولتی جمهوری نقش رهبری کننده بازی می کرد.

«تئوری دو جنبه» بوضوح یک انحراف اپورتونیستی یا رویزیونیستی بود؛ زیرا این آموزه مارکسیستی - لنینیستی را نمی کرد که «دولت ارگان حاکمیت یک طبقه معین است و نمی تواند با جنبه ضد خود (طبقه متضاد خود) به سازش برسد.» (۵)

این غیر قابل تصور است که جمهوری اندونزی بتواند مشترکاً توسط خلق و دستان خلق اداره شود. انتقاد از خود می گوید که رهبری حزب با این ادعا که «جنبه خلقی» به جنبه عمده تبدیل شده و در قدرت دولتی جمهوری هژمونی کسب کرده، در متعجلاً اپورتونیسم غوطه ور شد؛ انگار خلق اندونزی داشت به تولد یک قدرت خلقی نزدیک می شد. و از آنجا که رهبری حزب معتقد بود نیروهای پروژوازی ملی در قدرت دولتی واقعا «جنبه خلقی» را تشکیل می دهند، هر کاری را کرد تا از این «جنبه خلقی» دفاع کند و آن را توسعه دهد. رهبری حزب خود را تماماً با منافع پروژوازی ملی پیوند داد.

رهبری حزب با در نظر گرفتن پروژوازی ملی بهانه «جنبه خلقی» در قدرت دولتی جمهوری، و پریزیدنت سوکارنو بهانه رهبری این جنبه، به نحو اشتباه آمیزی پروژوازی ملی را قادر به رهبری انقلاب «دمکراتیک نوع نوین» تشخیص داد. این خلالت ضروریات تاریخی و واقعیات تاریخی بود.

رهبری حزب اعلام کرد که «تئوری دو جنبه» کاملاً متفاوت از «تئوری اصلاح ساختاری» رهبری حزب رویزیونیست ایتالیا است. (۶) با وجود این، واقعیت این است که چه از نظر تئوریک و چه بر مبنای واقعیات عملی هیچ تفاوتی بین این دو «تئوری» وجود ندارد. هر دوی اینها، نقطه عزیمت خود را «راه مسالمت آمیز» بسوی سوسیالیسم قرار می دهند، هر دوی اینها خیال تغییر تدریجی در شرایط تعادل دولتی نیروهای شریک در قدرت دولتی را در سر می پروراند، هر دوی اینها راه انقلاب را کنار می گذارند و رویزیونیستی هستند.

«تئوری دو جنبه» که یک تئوری ضد انقلابی است دست خود را با اظهاریه زیر کاملاً بر کرده: «مبارزه حزب کمونیست اندونزی بر سر قدرت دولتی این است که جنبه خلقی را تقویت کند تا بزرگتر شده و موقعیت مسلط پیدا کند؛ و بدین ترتیب نیروی ضد خلقی را بتوان از قدرت دولتی

آمیز» رویزیونیستی را طرد کند؛ «تئوری شیوه ترکیب سه شکل مبارزاتی» را طرد کند و پرچم انقلاب مسلحانه خلق را به اهتزاز درآورد. مارکسیست - لنینیستهای اندونزی باید در پیروی از نمونه انقلاب شوگومنت چین، مناطق پایگاهی انقلابی را برقرار سازند؛ آنها باید «روشاهای عقب مانده را به مناطق پایگاهی پیشرو و مستحکم، به دژهای عظیم نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب تبدیل کنند».

ما همچنین باید در عین حال که برای تحقق این عمده ترین مسئله فعالیت می کنیم، اشکال دیگر مبارزه را نیز به پیش بریم: مبارزه مسلحانه بدون مساعدگی با سایر اشکال مبارزه هرگز پیشرفت نخواهد کرد.

انتقاد از خود می گوید: خط اپورتونیسم راست که توسط رهبری حزب در پیش گرفته شد در برخوردی که به دولت داشت پیروژه به دولت جمهوری اندونزی بازتاب یافت.

وعلیه حزب بعد از انقلاب شکست خورده ارت ۱۹۶۵، برپایه آموزه مارکسیستی - لنینیستی در مورد دولت باید این می بود که طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را با درکی روشن از خصلت طبقاتی دولت جمهوری اندونزی بهانه یک دیکتاتوری پروژوازی نسبت کند. حزب باید آگاهی طبقه کارگر و زحمتکشان و در مبارزه ای که برای کسب رهائی به پیش می بردند ارتقا، می داد؛ مبارزه ای که به تأکید باید به ضرورت «پشت سر نهادن دولت پروژوازی» توسط دولت خلق تحت رهبری طبقه کارگر و از طریق «انقلاب مهر آمیز» می انجامید. اما رهبری حزب یک خط اپورتونیستی در پیش گرفت که باعث شد توهم بر سر دموکراسی پروژوازی را در بین مردم دامن بزند.

انتقاد از خود می گوید که نقطه اوج انحراف رهبری حزب از آموزه مارکسیستی - لنینیستی در مورد دولت، فرموله کردن «تئوری دو جنبه قدرت دولتی جمهوری اندونزی» بود.

«تئوری دو جنبه» به دولت و قدرت دولتی به شیوه زیر می نگریست:

دولت دولتی جمهوری بهانه یک تضاد در نظر گرفته می شد؛ تضادی که بین دو جنبه متضاد وجود داشت، جنبه اول نماینده منافع خلق بود (که توسط مواضع و سیاستهای مشرقی پریزیدنت سوکارنو که تحت حمایت حزب کمونیست اندونزی و سایر گروههای خلق قرار داشت تیار می یافت.) جنبه دوم نماینده دستان خلق بود



بیانیه جنبش انقلابی اترناسیونالیستی و زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

امضاکندگان بیانیه جنبش انقلابی اترناسیونالیستی و

تشکلات شرکت کننده در این جنبش:

- حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) ■ حزب کمونیست افغانستان ■ حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) ■
- حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ■ حزب کمونیست پرو ■ حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) ■
- گروه انقلابی اترناسیونالیستی هائیتی ■ سازمان کمونیست مارکسیست - لنینیستی تونس ■
- حزب پروتتری پوریا بنگلا ■ سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا) ■
- گروه کمونیست انقلابی کلمبیا ■ حزب کمونیست انقلابی، آمریکا ■ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

مطرحه بر احزاب و سازمانهای لیست بالا که شرکت آنها بطور رسمی توسط کمیته جنبش اعلام شده، شماری از تشکلات هستند که در ساختن و تقویت سازمانهای پیشاهنگ کمونیستی با جنبش انقلابی اترناسیونالیستی از نزدیک فعالیت می کنند.

بیانیه جنبش انقلابی اترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان انتشار یافته است: عربی، بنگالی، چینی، کرئول، فرانکوفونی، انگلیسی (چاپ هند و آمریکا)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوارانی، هندی، ایتالیایی، ژاپنی، کانادایی، مالایالام، نپالی، پنجابی، اسپانیایی (چاپ کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیلی، کردی و ترکی، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نیز به بسیاری از زبانها موجود است.

این امینا را می توانید از نشانی مقابل تهیه کنید: BCM RIM, WC1N 3XX, LONDON, UK

بهای بیانیه معادل ۲ پوند، بهای زنده ۵۴ م - ل - م معادل یک پوند (مطابق یک پوند هزینه پست)

سلاح نقد

در دوران استالین چه می گذشت؟

انقلاب صنعتی استالین:

کارگران و امور سیاسی، ۱۹۲۲ - ۱۹۲۸

نویسنده: هیرواکی کورومیا

نشر کمبریج ۱۹۹۰

بهترین فرزندان سرزمین پدری: کارگران در مقام پیشاهنگ کلکتویزاسیون شوروی

نویسنده: لین ویولا

نشر آکسفورد ۱۹۸۷

می شود که تحت فشار سیاسی «پایینی ها» و با حمایت آنها بوتروچ پیوسته است. از دیدگاه مورخان غربی، استالین که تحمل انتقاد نداشت یک حکومت ترور برقرار ساخته و کسل جامعه را مهربوب کرده بود، آنها حمایت توده ای از او را کاملاً نادیده می گیرند.» مورخان تجدید نظرطلب، ادعای انقلابی بودن ندارند و نیستند. همانگونه که از اظهاریه «کورومیا» بر می آید، آنها دولت را دیکتاتوری این یا آن طبقه در نظر

فردی تصویر کرده و توده ها را صرفاً قربانیان ساکت قتلداد می کنند. برعکس، «تجدید نظرطلبان» نقش نیروهای طبقاتی مختلف در شوروی سوسیالیستی را خاطرنشان می کنند و بر شماری از دستاوردهای انقلابیون شوروی انگشت می گذارند. یکی از نویسندگان که «ه- کورومیا» نام دارد این روند را چنین توصیف می کند: «انقلاب در آثار (تجدید نظرطلبانه) صرفاً انقلابی از بالا معرفی نمی شود، بلکه بعنوان پدیده ای تصویر

به قلم: بی. و.

طی چند ساله اخیر، حکام اتحاد شوروی سابق کل دوران سوسیالیسم در آن کشور را علناً تقبیح کرده اند. آنها اشکال بی پرده سیاسی و اقتصادی سرمایه داری را برای حاکمیت در جمهوریهای گوناگون برگزیده اند.

بازنویسی تاریخ که بقصد توجیه و تبلیغ چنین تغییراتی انجام می گیرد، یک بخش مهم از تحولات در شوروی سابق است. می خواهند شمشیدگان در آن جمهوریها و سراسر جهان را قانع کنند که سوسیالیسم بمعنای شکست تمام و کمال است و هیچ گزینه ای غیر از سرمایه داری وجود ندارد. اینک دوران نژادیسم را بشابه عصری طلایی تصویر می کنند که تواناییهای نهفته عظیمی داشت اما انقلاب بلشویکی باعث ائتلاف آن شد و به «روزهای تیره و تاریک» حاکمیت استالین انجامید.

این تحولات اهمیت گرایش نوینی که در میان مورخان غربی پیدا شده و در محافل آکادمیک به «تجدید نظر طلبی» مشهور شده را مورد تاکید قرار می دهد. علت این نامگذاری، «تجدید نظر» در مارکسیسم - لنینیسم نیست، بلکه آنها به تجدید نظر در نوعی تاریخ نگاری که «منطبق بر تئوری توتالیتاریسم» است، پرداخته اند. این نوع تاریخ نگاری سالیان سال در غرب تسلط داشته است. (۱) مورخانی که به تئوری توتالیتاریسم معتقدند، اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین را تحت اراده آغوش و استبداد مطلقه





تصویر بالا: ۱۹۲۹، کارگران برای کمک به امر کلکتیزاسیون به روستا می‌روند. بر پرچم آنها چین می‌خوانند: پیش نمودن انجام کلکتیزاسیون در منطقه قشلاق شمالی کولاکها را بشانه یک طبقه نابود کند!

تصویر پایین: دهه ۱۹۳۰، لوده‌های منطقه فرغانه (شامل ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان) به هنگام کشیدن کانال آبیاری. نوای موسیقی گونا و دهل به کار آنها آشک می‌بخشد.

نمی‌گیرند بلکه عرصه‌ای می‌بینند که هر یک از طبقات به درجه‌ای در آن اعمال نفوذ می‌کند. هدف «تجدید نظرطلبان» از تاریخ‌نگاری این نیست که چگونگی غلبه بر جامعه سرمایه‌داری را تحلیل کنند. آنها می‌کوشند به دیدگاهی وفادار بمانند که جامعه را جمع منابع اجتماعی مختلف و اغلب متخاصم جلوه می‌دهد. به عقیده آنها، این الگو از تاریخ، حقیقت را بیشتر از مکتب مسلط توتالیتاریستی منعکس می‌کند. اما مکتب تاریخ‌نگاری «تجدید نظرطلب» علیرغم دیدگاه اساساً انحرافی



رفتن آنها به روستا دلایل دیگری داشت: اغلب داوطلبان از صفوف رزمندگان جنگ داخلی علیه پیکر روزوازی و ارزشهای مداخله‌گر، و از فعالین سیاسی سالهای بعد از آن بودند. آنها خود را وقف آرمانهای مارکسیسم - لنینیسم و حزب کمونیست کرده بودند. «ویولا» از کارگری بنام «ف. ز. دروژد» اهل «روستف» مثال می‌آورد. او برای کارگران همسگر خود در کارخانه توضیح داد که چرا بعد از خدمت در جنگ داخلی اینک وظیفه نبرد در راه کمونیسم‌آیین را نیز بدوش می‌گیرد. «من یک پارتیزان قدیمی هستم. در گذشته، بی‌آنکه لحظه‌ای دچار فکر و تردید شوم، خانواده‌ام را رها کردم و برای دفاع از حزب و دولت شوروی به جنگ رفتم. حالا که شمار «کلکتیویزه کردن کامل منطقه قفقاز شمالی طی یک تا یکسال و نیم» جلو گذاشته شده، من با رضایت خاطر به روستا می‌روم تا بار دیگری وظیفه خود را در قبال حزب و دولت شوروی انجام دهم.» «ویولا» به ناخرسندی بسیاری از کارگران طی دوران «نپ» (سیاست اقتصادی نوین) اشاره می‌کند. «نپ» به عقب‌نشینی سوقتی در اوایل و میانه دهه ۱۹۲۰ ارتباط می‌شد که لنین در مواجهه با ویرانه‌های ناشی از مداخله امپریالیستی علیه دولت نوپیدا انقلاب، فراخراش را داد. «نپ» تا حدی ایجاب سرمایه‌داری در شهرها و روستاها و پیروزی در بخشهای کشاورزی و دگرگون کردن مسیر حاکمه و اقتصاد را نداشتند، مجاز شمرده. بعد از ارائه سیاست کلکتیویزاسیون، کارگران می‌دیدند که مجدها در موضع تعرض قرار گرفته‌اند و می‌توانند از طریق بردن انقلاب در بین دهقانان پیرو دهقانان فقیر، به تقویت آن بپردازند. کارگران قدیمی از ۶۰ سال به بالا داوطلب شدند و به آخرین یادآوری کردند که چگونه در صف مقدم جنگ داخلی نبرد کرده‌اند. آنها بدین ترتیب کارگران جوان را تشویق کردند که در صفوف مقدم بایستند و شوی آنها را پر کنند. کارگرانی که با روستا آشنا بودند نیز به سخن درآمدند. یکی از آنها اعلام کرد: «خود من از میان دهقانان آمده‌ام، سالیان سال نه فقط شاهد زندگی دهقانان بودم، بلکه خود طعم تمامی خرافاتی که ذهن جاسعت دهقانی کهنسال قبل از انقلاب را پر کرده بود، چشیده‌ام. بنظر من راه خلاصی دهقانان از این شرایط فلاکت‌بار، پیوستن به مزرعه کلکتیو است.» «مزایاها» خود را کمکی ضروری برای نیروهای ضعیف حزب در مناطق روستایی می‌پاشتند. کمکی بی‌چون

حزب پرخوردار بودند اما شرایط محلی غالباً دشوار بود. در سال ۱۹۲۶ از هر ۴۰۰ روستایی فقط یک نفرشان بلشویک بود. اغلب این بلشویکها، اعضای جدید بودند که در دوره «نپ» به حزب پیوسته بودند. آنها نه فقط به لحاظ سیاسی ناآزموده بودند، بلکه بسیاری‌شان دهقانان مرفهی بودند که در واقع برای حفظ موقعیت ممتاز خود در روستا به حزب پیوسته بودند. فراخواندن کارگران پیشرو برای اعزام هزار نفر از صفوف خود به روستا که در آغاز انتقام می‌رفت کارزاری یکی در ساله باشد، بخشی از تلاش برای بر هم زدن بساط محافظه‌کاران در روستا و بسیج پایه اجتماعی پرولتری حزب بود. تلفظ اوج کارزاری شده‌ای که در کارخانه‌ها برای افتاد انتخاب کارگران بود. شمار داوطلبان اعزام به روستاها چندین برابر تعداد مورد نیاز بود. کارخانه‌ها این کارگران را تأمین می‌کردند و می‌گوشیدند به لحاظ مادی و معنوی از آنها حمایت کنند. از بین مدیران کارخانه‌ها که همگی عضو حزب کمونیست بودند، تعداد اندکی از کارزار حمایت کردند. اما بسیاری در مقابلش مقاومت کردند. آنها نیز با نیاز مستحی کردن سریع که بخشی از برنامه پنجاه ساله اول بود مواجه بودند و به‌عقیده «ویولا» نه حاضر بودند تعدادی از بهترین کارگران و فعالین خود را از دست بدهند و نه به پای کارزار سیاسی مهمی بروند که از کار، مجزا باشد. خیلی از آنها آشکارا از این بحث می‌کردند که سهمیه کارگرانی که از آنها خواسته شده خیلی بالاست. بعضی‌هایشان نیز تاکتیکهای مختلفی را بکار بستند و گوشیدند جراتان بی‌تجربه و نیت که هیچ تعهد سیاسی خاصی برای پیشبرد این وظیفه پیچیده و خطرناک نداشتند را اعزام کنند. «مقالاتی در مطبوعات به چاپ می‌رسید که از امکان برخواورد خصمانه روستائیان با کارگران اعزامی می‌گفت. و مسلماً قصد از چنین اظهاراتی تشویق کارگران به شرکت در این کارزار نبود. نیروهای حزب بلشویک تحت رهبری استالین برای فائق آمدن به این مقاومت، اجرای کارزار و سپس حمایت از کارگران اعزامی، به بسیج توده‌ای (از پانیز) دست زدند. آنها کارگران را بر مبنای منابع شخصی بسیج نمی‌کردند؛ شرایط زندگی در روستا خیلی بهتر از شهر بود. کاهش فوری و قابل توجه دشواری و افت شرایط عمری معیشت منجمله خوراک و فعالیت فرهنگی و استالینم در انتظار ۲۵ «مزایاها» بود،

حسایشان، نگرشی نو از بسیاری وقایع مهم در ساختمان سوسیالیسم در شوروی ارائه می‌دهد. نوشته حاضر به دو کتاب در این زمینه می‌پردازد که اخیراً منتشر شده است.

«بهترین فرزندان سرزمین پدری» نوشته «لد ویولا» شرح کارزاری است که در سال ۱۹۲۹ با فراخوان حزب بلشویک برای افتاد هدف این بود که ۲۵ هزار کارگر را به‌مثابه نیروی حتربی پرولتری به روستا بفرستند تا کلکتیویزه کردن کشاورزی را به پیش برند. «ویولا» یک تصویر کلی مختصر از اوضاع اقتصادی شوروی در آن زمان عرضه می‌کند و نشان می‌دهد که از نظر افراد شرکت‌کننده در کارزار کلکتیویزاسیون، این کارزار برای ادامه انقلاب بلشویکی واجب بود. این پیوسته در مورد کارگران فعال سیاسی صنف می‌کند که از سنگریهای تاریخی انقلاب اکثر پیرخاسته بودند. این افراد که به «۲۵ هزاری‌ها» مشهور شدند، آگاهانه خود را حامل آگاهی پرولتری به میان توده‌های دهقان در مناطق عقب‌مانده روستایی می‌دیدند. هدف آنها، اتحاد با دهقانان انقلابی، کمک به رهبری مبارزه آنها در راه ساختمان سوسیالیسم و آفرینش دنیایی نوین بود. کارزار «۲۵ هزاری» در پی بحران عظیمی برپا افتاد که طی برگرفت، علیرغم برداشت خوب محصول، میزان غله‌ای که به شهرها فرستاده می‌شد ناگهان کاهش یافت. به‌علاوه، جمعیت شهر بسرعت رو به افزایش نهاده بود. برخلاف انتظار اکثر بلشویکها، انقلاب در سراسر اروپا برپا نیفتاد، و در عرض خطر رهایی جنگ دوباره مطرح شد. در حالیکه برخی رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی از انقلاب دست‌شسته و در پی سازش با نظم کهن بودند، بخش مسلط حزب به رهبری استالین مصمم بود که به پیش راه یگشاید. سوسیالیسم را بسازد، قدرت اقتصادی و نظامی شوروی را ارتقا دهد و در صورت بروز جنگ، رسیدن غله به اوش سرخ را تضمین کند. در آغاز، رهبری حزب گوشید از طریق آنکه به مقامات روستایی که از قبل بر سر کار بودند، انقلاب را به روستاها ببرد. اما این تلاشهای اولیه ناکام ماند. کارزار «۲۵ هزاری‌ها» از دل این شکست سر برآورد. اگرچه «۲۵ هزاری‌ها» از حمایت رهبری

صورتی مشابه رهبران شناخته شده برخوردار بودند. تقریباً تمام بخش مدیریت کارخانه‌ها از اعضای عالی‌رتبه حزب کمونیست تشکیل شده بود. آیا آنها حاضر بودند جنبشهای توده‌ای که برای ساختن سوسیالیسم الزامی بود را رهبری کنند؟

پروژه‌های عظیم صنعتی که صدها هزار جوان پیکار شهری و مهاجران جوان روستایی را درگیر می‌کرد براه افتاد. در صف مقدم پروژه‌های غول‌آسای ساختمان سوسیالیسم، جنبشهای ضررینی قرار داشت که نوک پیکان آن را اغلب جوانان تشکیل می‌دادند. در آن زمان، سیاست آنچنان که امروز انقلابیون ممکنست تصور کنند روشن نبود؛ جنبشهای ضررینی بمعنای افزایش مداوم معیارهای تولیدی بود، و این اغلب با نارضایتی بخشهایی از خود کارگران پیوسته منتهی به شورش کارگران ماهرتر و منجمد بسیاری از رزمندهان قدیمی انقلاب و جنگ داخلی روبرو می‌شد.

بخشی از رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در صف مقدم این جنبش قرار گرفته بودند، اما اغلب جوانانی که در کارخانه‌ها کار می‌کردند تازه از روستا آمده بودند و تجربه مبارزه طبقاتی و زندگی صنعتی را نداشتند. کارگرانی که حزب به آنها متکی بود به این جوانان با سر، ظن می‌نگریستند. مثلاً یکی از رهبران حزب چنین می‌گفت: «کارگران جوانتری که از روستا آمده‌اند، کارخانه را مایلنگ طبقه کارگر، مایلنگی که از چنگال سرمایه‌داران بدر آورده شده، نمی‌دانند. آن را مخلوق پرولتاریا که توسط دولت شوروی برپا شده نمی‌بینند. بلکه کارخانه را محلی می‌دانند که در آنجا می‌توانند درآمد اضافی بدست آورند و بکار زراعی خویش بزنند.

با وجود این، رهبری حزب به این جوانان پیوسته به جوانانی که از دل طبقه کارگر برخاسته بودند، اعتماد بسیار کرد. استالین جوانان کومسومول^۱ (در صفت مقدم حزب) را فراخواند که «در صف مقدم جنبش صنعتی کردن جای گیرند. و آنها چنین کردند. یک مهندس آمریکایی در اتحاد شوروی علیرغم اینکه علاقه‌ای به رژیم شوروی نداشت، در دفتر خاطرات خود چنین نوشته است: «امروز یک ناظر می‌تواند بسادگی خیزش اصلی که بر مبنای آمال مسیحایی و فداکاری انقلابی براه افتاده و رهانی مشتاقانه از افسردگی «تنب» یا اهداف محدود و با رامت‌طلبی‌های خرد بورژوازیست را نادیده بگیرد... شور و هیجان عظیمی در بین بخشی از نسل اول بعد از انقلاب پیوسته در

سنگین به زیان کشاورزی و صنایع سبک، محسوس داشت. اما بروز این خطاها از جانب استالین و انقلابیون شوروی به این واقعیت هم مربوط می‌شد که آنها نخستین گام راهگشا را در این مسیر برمی‌داشتند. همین گامهای راهگشا مبنای آموزش و پیشرفت مائو و دقای پیستی به سطحی بهتر و عالیتر شد.

«انقلاب صنعتی استالین» به قلم «هیرواکی کوروویا» اثری درباره تاریخ اقتصاد است. در این کتاب، واقعیتای جمع‌آوری شده که به سادگی قابل دسترسی نیست، این اثر کانون توجه خود را برنامه پنجساله اول در اتحاد شوروی (۱۹۲۲ - ۱۹۲۸) قرار داده و پیوسته به نقش کارگران در پیشبرد امر صنعتی کردن می‌پردازد. «کوروویا» مختصراً شرایط عینی موجوده در زمان تصمیم‌گیری به خاتمه «تنب» و آغاز تعرض در راه صنعتی کردن و کلکتیزاسیون را برمی‌شمارد. در آن دوره، تنش بین المملی بالا گرفت و رهبران شوروی بیش از پیش نگران احتمال مداخله مجدد امپریالیستها بودند. هاسلنر که بالاتر اشاره شد، بحران غله در سالهای ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ براه افتاده و استالین و ساختمان سوسیالیسم در شوروی بودند را با مصاف حاد مواجه کرده بود. این عوامل به بحران اعتقاد در رژیم انقلابی پا داد.

«کوروویا» در پی آن نیست که یک جمعیتی کلی از دوره برنامه پنجساله اول ارائه دهد. کتاب او به تشریح نقش کارگران در پیشبرد امر صنعتی کردن محدود می‌شود. ارزیابی وی از آن دوره، بندرمنشی از مخرقاتی که توسط مکتب تاریخ‌نگاری «توتالیتاریستی» تولید شده و سرگوب روستنفران ارتجاعی و گولاها را منعکس می‌کند، فاصله می‌گیرد. «کوروویا» بلجوی زنده نشان می‌دهد که نه فقط سیاستهای استالین از حمایت قابل توجه توده‌ها برخوردار بود بلکه پاسخی به احساس ناخرسندی عینی اقشار گسترده‌ای از جامعه خاصه پرولترهای جوان از دوره «تنب» نیز بود. مائو به آن دوره، از زاویه مبارزه حاد طبقاتی در جامعه شوروی می‌نگرد و این کارزار را عاجل و ضروری ارزیابی می‌کند.

اما حزب برای پیشبرد این تعرض روی چه کسانی حساب باز کرد؟ انقلابیون مرکز پیش از آن با چنین مشکلی مواجه نشده بودند. اینک سوقیت انقلاب به معضلات نوینی پا داده بود؛ کارگران قدیمی اغلب به کارخانه‌هایی که دسترنج بالاتر و مشاغل ماهرانه‌تر داشتند منتقل شده و از همان

و چرا برای تضمین اینکه کلکتیزاسیون به پیش برده شود؛ و شهرها و خود انقلاب به محاصره نیروهای بورژوازی روستا در نیانند و خفه نشوند. اما آنها خود را صرفاً یک ضامن و اهرم فشار انسانی برای اجرای سیاست حزب نمی‌دیدند. «۲۵ هزارها» خود را الگوی در فرجنگ و آگاهی کمونیستی می‌یافتند که علیه یسواد، اعتیاد به الکل و بی‌انضباطی مبارزه کرده و بطور کلی چشم نوازی تاکتیک دور از دسترس را به انقلاب باز می‌کند. اگرچه بسیاری از آنها عملاً به شهر بازگشتند اما بسیاری نیز در آنجا اقامت گزیدند و زندگی نوینی را در میان دهقانان آغاز کردند.

کارگران علیرغم محرومیت‌های مادی، خصوصاً و خطرانی که از جانب گولاها (دشمن دهقانان مرده) تهدیدشان می‌کرد به روستا رفتند. بسیاری از آنها بقتل رسیدند، صدها نفر از آنها توسط کمیته‌های حزب در وقت که تحت رهبری فشر مستان دهات و نوکران آنها بود مورد ضرب و شتم قرار گرفته، دستگیر و از حزب تنصیه شدند. بسیاری اسیر گرسنگی شدند، و بواقع همگی آنها در شرایط بسیار دشوارتر از زندگی در شهر قرار گرفتند. با وجود این، اکثریت «۲۵ هزارها» بر کلکتیزاسیون پایدار ماندند و آن را به پیش بردند. آنها متحدان خود در روستا، که عمدتاً دهقانان فقیر و آموزگاران و جوانان بودند را بسیج کردند.

بخشای خطرناک‌ترین فداکارانه همین انقلابیون پرولتر بود که برای نخستین بار در تاریخ بشر، گشتگران زمین را از چنگال سالکان رنجی که برای چندین و چند نسل اراضی را تحت کنترل خود داشتند، خارج کردند. این یک پیروزی تکان‌دهنده و حقیقی بود که الهامبخش میلیونها کارگر و دهقان در سراسر جهان شد. بدانان امید بخشید و تسلیم طلبی آن دسته از رهبران حزب شوروی نظیر ترسکی و بوراخین که مدعی بودند کسب پیروزی در این زمینه ناممکن است را بخوبی افشا کرد. همانگونه که مائو بعداً مسئله را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، اشتباهات جدی بواقع در جریان این کارزار رخ داد. و زمانی که رویزیونیستها در دهه ۱۹۵۰ قدرت را غصب کردند، سزار کلکتیزاسیون را به ابزار رنج و فداکاری تبدیل کردند. و بر مبنای تحلیل مائو، علیرغم اینکه کلکتیزاسیون در اتحاد شوروی یک پیروزی بزرگ بود اما وسیعاً شیوه دهقانان را کشید. این امر را باید بخشی از سیاست تأکید بیش از حد بر صنایع

بین آن دسته از دهقانان و کارگران کارخانه که سابقاً موقعیتی پایینتر از بقیه داشتند برانگیخته شده بود.» برای آنها هدف از این مصاحد جدید صرفاً ارتقای سرعیت شغلی خودشان نبود بلکه آفرینش جامعه نوین بود که تاکنون سابقه نداشته و در آن بیعدالتی و نابرابریهای سازمانده اجتماعی محو شده و به اتحاد پروتاریا و کل خلق می انجامد.

جنبشهای حزبی و نشستهای برنامه ریزی کارگران شاهد حضور گاههای حزب در کارگاهها جهت بسیج کارگران بود تا بتواند از سطوح تعیین شده در برنامه مرکزی فراتر رود. مدیران کارخانه هر چند اکثریت قریب به اقلیتان از اعضای حزب بودند اما در بسیاری از موارد مقاومت می کردند و مصافهائی جدیدی را به ناگزیر در برابر جنبشهای توده ای مطرح می کردند. زمانی که کارگران بر مصافع کردن میزان تولید پافشاری کردند، آنها از کجا باید مواد خام جدید بدست می آوردند و چگونه باید بهایش را می پرداختند؟ جنبش اتحادیه های کارگری چه بود که قرار بود از شرایط کارگران دفاع کند؟ بسیاری از مدیران از اوقاتی که در نشستهای مداوم کارگران از دست می رفت و مصرف متوسط نصف روز را شامل می شد، شدیداً گله داشتند.

بعقیده «کورویمیا» خیزش شورانگیز انقلابی در اتحاد شوروی، با خود رشد گرایشات تساوی جویانه را به همراه آورد. گروه های کمک متقابل و سایر اشکال کار کلکتیو توسط کارگران ایجاد شد. منجمده در دوره معینی یک «نظام بریگادی» تشکیل شد که شامل گروه های گسترده ای بود که مهارتهای گوناگون را در برمی گرفت. آنها فعالیت و دستمزدهایشان را بهم می آمیختند و سپس بطور برابر این دستمزدها را تقسیم می کردند. برای مدتی تفاوت دستمزدها در سراسر جامعه شوروی کاهش یافت و در بسیاری از کارخانجات، کارگران ماهر معادل کارگران غیرماهر حقوق می گرفتند. «کورویمیا» بدین اشاره دارد که این تحول از یک دیدگاه بازاری غیرقابل فهم بود. زیرا در بحبوحه کمبود بازار کار ماهر صورت می گرفت. روند معادل دستمزدها به عقیده «کورویمیا»، «آهنگ فهرسمانده نبرد علیه حرکت خودروی بازار» را داشت. یک منبع پیشپایانی از این سیاستهای تعادلی، به عقیده «کورویمیا» دیدگاه استالین بود که معتقد بود این تساوی گری، هسته مرکزی طبقه کارگر را از خطر ناشی از اشرافیت کارگری در امان می دارد.

با وجود این، گرایشات تساوی جویانه به مشکلات نوین پا داد. بسیاری از کارگران ماهر بسادگی به جانب کارخانجاتی روان شدند که جنبش انقلابی در بین کارگران توان گسترش داشت و نیچتا تساوی جویی ضعیفتر بود. بنابراین آنها می توانستند دستمزدها و شرایط کاری بهتری را داشته کنند. این امر بطور جدی باعث اختلاف در تولید شد. و در نهایت رهبری حزب چنین نتیجه گیری کرد که حفظ سیستم بریگادی غیرممکن است.

ساتوشه دون در جمع بندی از ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی خاطرنشان کرد که هر چه زمان می گذشت استالین کمتر می توده ها ارتکا می کرد. «کورویمیا» مارکسیست نیست. تحلیل او مسلماً از تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی که در آن انقلابیون چین توانستند بسیاری از خطاهای انقلابیون شوروی را تصحیح کنند، بهره نبرده است. با وجود این، جزئیاتی که «کورویمیا» بدست می دهد هم، نشانگر کارهای است که واقعا از جانب رهبران و توده ها در شوروی انجام شد تا بید تحلیل حاضر است. یکی از این موارد، ارزیابی «کورویمیا» از سیاست مدیریت تک نفره است.

بقون شک استالین می دانست که برای راه گشودن به صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون، باید با متافع قدرتمند بوروکراتیک در جامعه شوروی نبرد کند. او برای چنین نبردی آماده شده بود. نمونه اش را می توان در توییح بیرجمانه مدیران و سایر کسانی دید که در برابر ابتکارات کارگران در امر برنامه ریزی جنبش حزبی کارگران و اسلوب رقابت سوسیالیستی، مقاومت می کردند. در این مورد، استالین چنین گفت: «رقابت سوسیالیستی در عمل، جلوه ای از انتقاد از خود انقلابی توده ها است که از ابتکار عمل خلاقانه میبیرنوا کارگر سرچشمه گرفته است...» خطر بوروکراتیک مشخصاً و پیش از هر چیز در مانع تراشی در برابر شور و شوق، ابتکار عمل و فعالیت مستقلانه کارگران تبلور می یابد. منبع عطشی که در اعصاب نظام ما درون طبقه کارگر و دهقان وجود دارد را پنهان می کند و نمی گذارد که از این منابع در مبارزه علیه دشمنان طبقاتی ما در داخل و خارج کشور استفاده شود.» اگرچه استالین سکندار مردم شوروی در درباری ناشناخته بود و نوعی از تحول اقتصادی را به پیش می برد که در تاریخ سابقه نداشت، اما وی بطور فزاینده به شیوه هایی ارتکا می کرد که در تضاد با هدف مبارزه وی قرار داشت. یک جنبه

همم از این روشها سیاست مدیریت تک نفره بود. بنظر می آید که استالین این سیاست را یک بخش ذاتی از تسرکز فزاینده می دید که وی این را بنوبه خود وجه اساسی صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون سریع به قصد تقویت جنبه جنگی اتحاد شوروی به حساب می آورد. بنظر بنظر، مدیریت از این پروژه سر بلند می کرد.

اما اسلوب مدیریت تک نفره که بین کارگران و مدیریت کارخانه ها فاصله می افتاد، تنها راه حل ممکن برای چنین مشکلی نبود. حزب کمونیست اتحاد شوروی می گوید از طریق یک سیستم «کنترل کارگری» توسع تعادل با مدیریت تک نفره ایجاد کند. کنترل کارگری آنگدر موثر بود که اغلب، اعتراض مدیران را برمی انگیزت. زیرا اغلب چنین بود که کارگران از طریق «نشستهای پر آشوب» خود که در آنها طرح های تولید و غیره را ارائه می دادند، روال عادی امور را بر هم می زدند. بر مبنای شواهدی که «کورویمیا» ارائه می دهد، از جانب کارگران اعتراض مستقیم و گسترده ای نسبت به افعال مدیریت تک نفره ابراز می شد. مانوشه دون سیاست مدیریت تک نفره را یک «اشباه ارزیابی کرد و از این بحث کرد که «باید یک خط تمایز اساسی بین قوانین حاکم بر موسسات سوسیالیستی یا موسسات سرمایه داری وجود داشته باشد.» در واقع چنینی ها در جریان انقلاب فرهنگی، کمیته های انقلابی را بوجود آوردند که ترکیب افراد در آنها شامل نخبندگان منتخب «پایین» بود. برخی اوقات آنها از نمایندگان حزب، ارزش و توده ها تشکیل می شد و یک ترکیب پیر، میانسال و جوان را در بر می گرفت. این کمیته ها پروژه شامل سرخ و متخصص بود که سرخ در آن عامل تعیین کننده حساب می آمد. کمیته ها تجارب گوناگون را برای هدایت کارخانه ها، مدارس و سایر موسسات به هم می آمیخت و مورد استفاده قرار می داد. علاوه کمک می کرد که تقسیم کار بازمانه از جامعه طبقاتی بهم بخورد و شور و شوق توده ها برانگیخته و سازماندهی شود.

حمایت استالین از مدیریت تک نفره بخشی از گرایش در حال رشد در صفوف رهبری شوروی بود. ارتکا آنها به توده ها روز به روز کمتر می شد. این گرایش بعدها نتایج منفی و خصمی بهار آورد. حتی در لحظات پر شور برنامه پنجمساله اول و تعرض کلکتیویزاسیون، تبلور چنین گرایشاتی را می شد دید. «کورویمیا» نه

توجهی از ناظران عینی نظیر «آنا لوییز استرانگ»، «موریس هینوس»، «دورن»، دکتر «نورمن بسپون» و «مارینی» که در آن دوران به گوشه و کنار اتحاد شوروی سفر کردند، ماجراهای پیشماری را نقل می‌کنند که نشان می‌دهد کارگران و دهقانان در روسیه عقب مانده چه معجزاتی آفریده‌اند. شرح این مشاهدات در کتابهایی آمده که البته امروز دیگر تجدید چاپ نمی‌شوند. واقعیت اینست که وقتی قدرتهای پیشرفته امپریالیستی در آلمان، انگلستان، فرانسه و آمریکا در بحران بزرگ دشت و پا می‌زدند و میلیونها نفر در این ثروتمندترین کشورهای جهان بی‌خانمان شده و لقمه نانی گدایی می‌کردند، کشور سابقاً عقب مانده اتحاد شوروی شاهد سریعترین توسعه اقتصادی در قرن بیستم بود و شیوه کهن زندگی در آنجا درگون می‌شد. توده‌های چپن تحت رهبری سائو یا تصحیح اشتباهات استالین و مردم شوروی توانستند بسیار بیشتر از آنها در مسیر کمونیسم پیشروی کنند. در واقع پیشرفت چینی‌ها فقط با ایستادن بر شانه‌های چند نسل از مردم شوروی که حقیقتاً دشت به کار ساختن جهان بر شالوده‌ای نوین شدند، میسر شد. ■

توضیحات:

(۱) در فصل ششم از کتاب «مکراسی: آیا نئیتوانیم چیزی بهتر از این برپا کنیم؟» (شیکاگو، انتشارات پتر ۱۹۸۶) به فلت پاپ آوکایان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، تئوری «دولت ثوئالیتر» و شیوه‌ای که ثوئوسینهای غرب و بویژه سوسیال‌دمکراتها از آن بعنوان «یکی از سلاح‌های عمده اپیدولوژیک امپریالیسم غرب در تقابل با بلوک شوروی» بعد از جنگ جهانی دوم استفاده کرده‌اند، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در واقع چیزی پشابه «دولت ثوئالیتر» مرکز دودر نداشته است. آوکایان اصول عمده این تئوری را چنین بر می‌شمرد: «دولت ثوئالیتر» بر نیرو همه‌جاگستر استوار است. هدف آن تسلط بر جهان و کنترل بر تمامی عرصه‌های زندگی است. آوکایان نشان می‌دهد که این تئوری به چه طریقی در امپریالیسم خدمت کرده است. این تئوری در تقسیم جامعه به طبقات و تئوری که دولت پشابه نهاد حاکمیت یک طبقه بازمی‌گردد را پنهان می‌کند.

(۲) سائو بطور مشخص تأکید یکجانبه استالین بر صنعتی و مدرنیزه کردن و مورد انتقاد قرار داد. او این مسئله را بطور مفصل در کتاب «تقدیر بر اقتصاد شوروی» (چاپ مانتلی ریویو ۱۹۷۷) مورد بحث قرار می‌دهد. صریحاً می‌نویسد: «این زمینه‌های بطور مشرفه در «ایمان» جنبش انقلابی انتزاعی‌نویالیستی» آمده است.

۱۹۳۰ آماده شده بودند که از هر شکست مهم «گروه استالین» برای غصب قدرت استفاده کنند. برای مثال، «اک. پ. رادک» که یکی از اعضای دفتر سیاسی بود، در مورد سیاست تعرضی صنعتی کردن چنین اظهار داشت: «اگر از شتاب این تعرض غمو می‌کاشته نشود به چیزی می‌انجامد که آن را به اصطلاح نتیجه حارث ووشو می‌نامیم.» (منظور کارزاری است که طی جنگ انقلابی داخلی برای افتاد و استالین هم در آن درگیر بود و به شکست جدی ارتش سرخ انجامید.) دیگران فکر می‌کردند که ناکامی سیاست استالین و سر بلند کردن جریان راست واقعا یک نتیجه از پیش معلوم است، «گروویا» نشان می‌دهد که این خطوط راست‌روانه در سطوح مختلف جزئی از حمایت گسترده‌ای برخوردار بوده‌اند. برای مثال، در نشست «کارگران فزینی در جبهه سالی» به سال ۱۹۳۲، حمایت آشکار گسترده‌ای از این پیشنهاد بعمل آمد که نیروی محرکه سود باید دوباره به عامل تعیین کننده در امور مالی دولت شوروی تبدیل شود. و کسانی که از این پیشنهاد حمایت می‌کردند ظاهراً کارگران پیشرو سیاسی در بخش سالی بودند!

«گروویا» در جمعیتی از دوران برنامه پنجساله اول به این نکته می‌رسد که سرخاان غرب بطور جدی به نقش فعال اپیدولوژی و امور سیاسی در سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی کم‌بها داده و بدین ترتیب بر فخلت یکدست جامعه شوروی تأکید بیش از حد می‌گذارند: «استالین نه تنها کل ملت را بسیج نکرد، بلکه حتی آن را دچار تفرقه ساخت. استالین برخلاف «ویت» (یکی از اصلاحگران) در دوره ساقبل جنگ جهانی اول) که در پی یک حکومت مطلقه قدرتمند بود که نیازی به اتکا به هیچ طبقه خاصی نداشته باشد و فرای تمامی طبقات بایستد، عامدانه در پی جلب حمایت حوزهای سیاسی مشخص، کمونیستها، کومسومول‌ها و کارگران صنعتی از طریق برانگیختن آنها علیه کسانی بود که ادعا می‌شد دشمن طبقاتی هستند.

نسل بعدی انقلابیون که توسط مائو-تسینگ-دون رهبری می‌شدند در عین حال که از خدمات استالین دفاع می‌کردند انتقاداتی جدی از خط راهنمای این کارزارهای عظیم بعمل آوردند. (۲) علیرغم همه اینها، کارزارهای فوق‌الذکر دستاوردهای عظیمی در ساختن سوسیالیسم بحساب می‌آیند که توسط مردم شوروی حاصل شده اند. تعداد قابل

فقط نشان می‌دهد که علیرغم مقاومت بسیاری از کارگران، مدیریت تک‌نره اعمال می‌شد، بلکه قطعه کاری و انگیزه‌های سادی و سیاستهای مشابه دیگر، روز به روز بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

بعلاوه فزینش کارگران در برنامه پشینه اول، علیرغم اینکه از روحیه انقلابی اصیلی برخوردار بود و دستاوردهای انقلابی اصیلی داشت، از آغاز، تئوید را کانون توجه خویش قرار داد و بنابراین محدود شد. برای نمونه، میلیونها کارگر حقیقتاً در صفوف مدیران و کارگران عظمی و فنی جامعه نوین جای گرفتند. این امر بسیاری بنابرین انگرچه می‌توان گفت که کارگران آن نسل تقریباً در همه عرصه‌های جامعه به صحنه آمده بودند، اما اینکار به میزان زیادی از طریق جدا شدن آنها از طبقه کارگر انجام گرفت. با عبارت دیگر، از طریق انتقال آنها به سطح بالاتر در تقسیم کار اجتماعی. این نظریه که از طریق تبدیل فزاینده کارگران به مدیر، دانشمند و امثالهم می‌توان بر تقسیم کار فائق آمد، با این دیدگاه موکد استالین همراهِ شد که ساختن سوسیالیسم بمعنای رشد نیروهای مولده است. غلیظترین مصاف در انتظار مائو-تسینگ-دون و انقلاب فرهنگی بود تا به تدریج ریشه‌های واقعی تقسیم کار اجتماعی که مشخصه جامعه طبقاتی است را دریاوند. آنها این امر را از طریق بسیج توده‌ها جهت شناخت و تغییر روستا به انجام رساندند. جوانان برای مثال در انقلاب فرهنگی، جوانان محصل را فراخواندند تا به پوستا رفته و نه فقط دانش کتابی خود را به میان دهقانان ببرند، بلکه بیشتر از آن، از دهقانان بیاموزند که چه داتشی مورد نیاز است و برای چه کسی و چه هدفی باید آموخت.

«گروویا» با جدا شدن از مکتب «ثوئالیتر-تسیتی» تاریخ معتقد است که مبارزات مهمی در صفوف بالای حزب کمونیست اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ ادامه داشته و موفقیت «گروه استالین» (به گفته او) به هیچ وجه اسری حتمی نبوده است. او به قدرت مخالفان استالین که اوایل و میانه دهه ۱۹۲۰ در اتحادیه‌های کارگری و موسسات دیگر نخست حول ترسکی و سپس مرل بوخارین گرد آمده بودند، اشاره می‌کند و این احتمال را جدی می‌گیرد که آنها حتی در اوایل دهه

دو سال خطر...

بقیه از صفحه ۲۴

ایدئولوژی شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم بود. حکام ارتجاعی گمان می کردند که می توانند با کشتار و سرکوب و ترور، آتش جنگ خلق را به سادگی خاموش کنند. اما همانگونه که قانون علم و تجربه تاریخی به اثبات رسانده، کشتار توده ها آتش انقلاب را خاموش نکرده بلکه بر آن نفت پاشیده است. عمل منفی تروریسم دولتی، نتیجه مثبتی برای تکامل انقلاب خلق داشت. تروریسم دولتی، نقاب به اصطلاح دموکراسی، قانون اساسی و حقوق بشر را از چهره دولت ارتجاعی برداشت و به توده ها کمک کرد که خصلت فاشیستی دولت را بشناسند. حرکت سرگوبگرانه فاشیستی طی یک سال نه فقط بحران درون دولت حاکم را برملاند کرد، بلکه بدان عمق بیشتری بخشید. آنها بعد از یک سال سرگوب دریافتند که موج عظیمتری از عداوت و همکاری مردم با جنگ خلق سر بلند کرده است. هزاران نفر جای صدها نفر را گرفتند، و صدها هزار جایگزین هزاران شدند! آنها دریافتند که جنگ خلق را به سادگی نمی توان نابود کرد! آنها دریافتند که این نوع بنیاد نوینی از جنگ است. به سوازات و خاصیت بحران درون دولت پوسیده طبقه ارتجاعی، جنگ کبیر خلق تضادهای میان فرانکوپونها سیاسی مختلف را تشدید کرد، در بین پاندهای مختلف درون مجلس که بشباه نوکر غارتگران امپریالیست و توسعه طلب گوناگون عمل می کنند، روند مانورهای قدرت بالا گرفت. بر بستر چنین بحرانی، و بلافاصله بعد از جشن نخستین سالگرد شکسترونده جنگ خلق و آغاز سال دوم، یک اختلاف جدید درون دولت ارتجاعی برپا شد. این اختلاف فساد، آفریسری، نوکر صفتی و پوسیدگی عبران را به نمایش گذاشت. حکومت جدید که هرگاه از کمونیسم متحده نپال (م. ل.) در آن شرکت جستند و رهبری آن بدست قصابان پانچایتایی بود، حتی کاریکاتوری از دستاوردهای محدود جنبش تاریخی مردم در سال ۱۹۹۰ هم نبود. این حکومت استراتژی جدید سرکوب را با توطئه دیپلماتیک علیه جنگ خلق در هم آمیخت. پیچیدگی این استراتژی، حکومت اینجا اعلام کرد که جنگ خلق یک «مسئله سیاسی» است و می توان آن را از طریق «گفتگو» حل کرد. این در حالی بود که در عمل تدارک سرکوب شدیدتری را می دیدند. آنها کمیسیونهای مختلفی برای این کار برپا کردند که مشخص ترین آن کمیسیون اطلاعاتی بود. مردم متوجه همه جانبه حکومت نوین را زمانی دریافتند که

آنها تصمیم به تصویب یک بودجه ضد تروریستی گرفتند و کوشیدند ارتش را حتی به مناسبتی بفرستند که هیچ تفسیری در شرایط عینی آنجا صورت نگرفته بود. حزب با اتکا، به آموزه های م. ل. م. و اصل جهاتشمول تکامل جنگ انقلابی و ریزشهای جنگ خلق در نپال، پیشاپیش اسکان بسیج ارتش دشمن علیه جنگ خلق را دریافت. حزب برای مقاومت در برابر آن، کل پرده خویش، رزمندگان، و توده هارا به درجه معینی آماده کرده بود. این کار از طریق یک سلسله استراتژیها و تاکتیکهای سیاسی و نظامی انجام گرفت. اینکه دشمن، ارتش را علیه جنگ خلق بسیج کرد، از نقطه نظر نظامی یک نشانه پیروزی برای جنگ خلق بود. حزب خود را برای دورنمایی عظیمتر و مصالحای دلیتر آماده کرده بود.

توده های کبیر نپالی یک کارزار اعتراضی سراسری علیه تصمیم حکومت ارتجاعی مبتنی بر تصویب بودجه به اصطلاح ضد تروریستی و بسیج ارتش علیه جنگ خلق به راه انداختند. این امر باعث شد که طرهای دولت برای مدتی شست پرده برد. اما طی یک دوره کوتاه، یک ماء و نیمه، خصلت فاشیستی حکومت جدید افشا شد. مهمترین مسئله این بود که برای نخستین بار توده های وسیع خلق فرصتی پیدا کردند تا خصلت ارتجاعی باند مرتد و ریزشجویست حزب کمونیست متحده را بشناسند و پلهند. حکومت در مواجهه با خشم مردم مجبور به عقب نشینی شد. خلق نپال این امر را بدرستی نشانه ای از موفقیت ابتکار عمل خویش دید.

نیروهای فتودالی و امپریالیستی که اینگونه وقایع رنگ خطر را برایشان به صدا درآورده بود، در پی عوامل دیگری شدند تا بتوانند دولت خویش را حفظ کنند. در این چارچوب بود که یک روند نفرت انگیز آغاز شد: روند معامله گری در پارلمان، دستگیری و آدم ربایی از میان نمایندگان مجلس. همه اینها عمدتاً با منافع و بر مبنای منافع توسعه طلبان هند انجام گرفت. قربیکاری دموکراسی پارلمانی بیش از پیش افشا شد. بار دیگر روشن شد که پارلمان و نمایندگان آن فقط و فقط گوسفندان متعلق به امپریالیسم و فتودالیسم هستند.

سرانجام یک حکومت ائتلافی شکل گرفت که متشکل از پانچای فاشیستی قبلی و حزب کنگره یعنی همان حزب بدنام و خیانتکار قاتل مردم و نوکر توسعه طلبان هند بود. حکومت جدید که بشدت مورد تنفر و خشم مردم بود، در نخستین پیاپی

علنی خویش اعلام کرد که سیاست مهار جنگ خلق را در دستور کار دارد. آنها اعلام کردند که جنگ خلق را در یک دوره سه ماهه «نابود خواهند کرد». حکومت جدید، سیاست استراتژیک استفاده از نوکران تحت الحمایه خود تحت حلا «کمپته دفاع خلق» را در پیش گرفت، حملات غافلگیر کننده را برای کشتن کادرهای انقلابی برآه انداخت، تبلیغات دروغ و شیخ علیه رهبری جنگ خلق را آغاز کرد، نیروهای گسترده کماندویی پلیس و ارتش را در یک کارزار سرکوب سراسری که رسا اعلام نشده بود بسیج کرد. دستگیری و شکنجه و راج داد و علیه برنامه های مسالمت آمیز تشکلات توده ای گوناگون مداخله نظامی کرد. بدین ترتیب بود که ۹ رزمنده انقلابی منجمد رفا داتراج بود، سرک بهادر رکا، پدم بهادر رکا، بیم پارساد اهارتی از بخش «روپا»، یک رفیق زن به نام کمالا بات از بخش «گورخا» و رفیق یادام بهادر رگایا از بخش «جاکارکوت» توسط این حکومت نوکر هند به قتل رسیدند. (این شمار کشته ها تا ژانویه ۹۸ است.)

علیرغم اینها، جنبه مهتر وقایع چیز دیگری بود. موج حمایت توده ای از جنگ خلق بشکلی بی سابقه و نوین پیافاخت. پیاپی به اقدامات حکومت خود باعث تشدید این موج شد. هزاران هزار دهقان، زن، محصل و روشنفکر با سرخشی بیشتر به روند مبارزه رزمند پیوستند. عملیات نظامی چریکهای خلق نه فقط گسترش یافت بلکه به سطوح نوین تر تکامل پیدا کرد. سوفیت اشکال عالیتر عملیات چریکی در مناطق «ووکوم»، «دایدینگ» و سایر بخشهای کشور، تأیید این امر است.

در بجموعه خشم و نفرت و مقاومت توده ها، پرده دیگری از نمایش ائتلافی جدید در دولت ارتجاعی آغاز شد. مبارزه بر سر قدرت بین کاخ سلطنتی، آمریکا و هند در گرفت. این مبارزه بشکل بحث بی معنا بر سر اینکه آیا باید انتخابات میان دوره ای برگزار شود یا یک نشست ویژه مجلس، برآه افتاد. توسعه طلبان هند و امپریالیستهای آمریکایی برای برقراری سلطه و غارت انحصاری خویش، امروز عفا در گروهبندیهای ارتجاعی منجمد در کاخ سلطنتی، مجلس نپال، حزب کمونیست متحده و حزب «واستیا پراجاناترا» نفوذ می کنند. امروز بیش از هر زمان روشن است که تضادها و درگیریهای گوناگون در میان پاندهای ارتجاعی مختلف، در جوهر خود بازتاب مبارزه قدرت بین اردوهای امپریالیستی و توسعه طلب گوناگون است.

آسوده های انقلاب فرهنگی وجود ندارد. حزب، وحدت افزاده است، تا زمانی که حزب وجود دارد، پدیده وحدت و مبارزه بین اعضا و نژاد نیز بر جای خواهد ماند. هر اندازه مبارزه طبقاتی تکامل یافته تر و پیچیده تر باشد، حزب نیز ضرورتاً تکامل یافته تر خواهد شد. در پیچیده تر خواهد شد. در این چارچوب به اجرا گذاشتن مداوم و به حداکثر دموکراسی درون و بیرون حزب برای حفظ کیفیت انقلابی حزب و غلبه بر تباذرات مختلف ریزیزونیم و اپورتونیزم، امری ضروری است. تضمین شرکت کادرها بطور کلی و توده های زحمتکش در امور داخلی حزب بعد از آنکه، تنها ضامن حفظ حزب در مقابل ریزیزونیم است. بعلاوه، امروز حزب در جریان تجربه دو سال جنگ خلق به روشنی می بیند که بدون یکار گرفتن سیستمی که از میان بدنه کادرها و توده ها، شمار زیادی جانشین انقلابی برچورد، آسوده گریز نمی توان فشرده ایسم، امپریالیسم و ریزیزونیزم را شکست داد. دستور مهم امروز این است که ضرورت تکامل آگاهی و ابتکار عمل کادرها و توده ها با هدف «بشاران کردن مقرهای فرماندهی» اپورتونیزم تشخیص داده شده است؛ تا حزب بتواند پشاه رهبر انقلاب کبیر خلق علیه استثمار و ستم فئودالیسم و امپریالیسم و خیانت ریزیزونیزم عمل کند.

ب - جبهه متحد انقلابی

از نظر تاریخی واضح است که پیروزی انقلاب دموکراتیک بدون یک جبهه متحد انقلابی گسترده ناممکن است. در این جبهه طبقات، بخشها و سطوح مختلف ضد فئودالی و ضد امپریالیسم متحد تحت رهبری پرولتاریا، شرکت می جویند. بهین ترتیب، روشن است که اساس این شکل از جبهه متحد، وحدت کارگران و دهقانان خواهد بود و باید چنین باشد.

با وجود این، روند آغاز و تکامل جبهه متحد انقلابی بر حسب اوضاع کشورهای مختلف، متفاوت خواهد بود. در تپال، بزرگترین تبار اپورتونیزم در مورد مسئله جبهه متحد بروز کرده است.

اگرچه حزب با سالیان سال از نظر تشویش یک خط انقلابی در این مورد ارائه می داد، اما نتوانست آن را بعمل درآورد؛ و این کار بدون آغاز جنگ خلق ناممکن بود. امروز جبهه متحد جنگ خلق، تصویر روشنی از جزایب تاکتیکی و استراتژیک جبهه متحد انقلابی بدست می دهد. با توجه به ویژگیهای تاریخی تپال و تجارب دو سال جنگ خلق، جبهه متحد

ویژگیهای تکامل تاریخی کشورهای مختلف بستگی دارد. بنابراین جایی برای تفکر مکانیکی نیست. واضح است که از بین این سه ابزار، حزب عمده است و دو دیگر را رهبری می کند. جنگ خلق که دو سال است جریان دارد در تغییر و تکامل حزب نقش تاریخی بازی کرده است. روند دراز مدت جنگ خلق در یک کشور نیمه فئودال و نیمه مستعمره نظیر تپال و در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری، روند تحول انقلابی حزب نیز هست. ما در مقایسه با دهها سال پیش و اقدامات ایده آلیستی، به تجربه خوش دریافتم که جنگ خلق نقش تکان دهنده در تحول انقلابی حزب بازی می کند.

نقش مهمی که جنگ خلق در این زمینه بازی کرده بدین قرار است: تقویت وحدت ایدئولوژیک حزب از طریق وحدت معنوی؛ ارتقاء هوشیاری ایدئولوژیک و سیاسی و سطح حزب به جایگاهی جدید براسطه روشن شدن هر چه بیشتر ویژگیهای مشخص انقلاب تپال؛ از طریق رهبری کل حزب در راه تکوین یک فرهنگ انقلابی پرولتری که شامل از خود گذشتگی، فداکاری و تقلید رهبری انقلاب خلق است؛ ارتقاء آگاهی دربار رابطه دیالکتیکی مبارزه طبقاتی و مبارزه درونی و حل صمیم آنها؛ تحکیم و ترسعه کیفی رابطه میان توده، طبقه، حزب و رهبران؛ افزایش نقش، مسئولیت و ثنیت حزب در عرصه ملی و بین المللی و غیره.

روند مقاومت در مقابل سرکوب فاشیستی دولت ارتجاعی و حملات زهرآگین ریزیزونیزم فاشیستی و جدید بود که روند تحول انقلابی حزب را شتاب بخشید. این واقعیت که تحول حزب بشاهبه نماینده انقلابی طبقه پرولتر از طریق یک روند حاد مبارزه طبقاتی و مبارزه ایدئولوژیک انجام می گیرد، صحت خود را در تپال نیز به اثبات رسانده است.

امروز حزب بر پایه سنتز تجارب، دستاوردها و محدودیتهای جنگ خلق، تأکید می کند که باید از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی آموخت. حزب بخاطر جلوگیری از تغییر صاحت خویش، برای انقلابی تر شدن و کسب آمادگی بیشتر در برابر همه با فعالیتهای سرکوبگرانه، توطئه چیشانه و نظریه افکنانه مرتجعین و اپورتونیزمها، انقلاب فرهنگی را نقطه عزیمت خویش قرار می دهد. برای تحول مداوم حزب بشاهبه رهبر انقلاب، برای دفاع از حزب به لحاظ مادی و ایدئولوژیک، و برای بسط و تقویت مناسباتش با توده ها، در جهان امروز هیچ شیوه علمی دیگری جز

تصویری که از جنگ خلق و دولت ارتجاعی ترسیم کردیم، روشن می کند که این دولت به ست سرشت محض خویش روان است و روند عظیم جنگ خلق پیوسته و پیوسته را می کشاید. دولت ارتجاعی کنونی سرشتا، سقوط کشور و خلق است؛ و جنگ خلق نماینده پرچی است که کشور و خلق را حفظ می کند و به راهی می رساند.

امروز نیروهای فئودالی، ترسعه طلب و امپریالیست از طریق نوکران تپالی خود یعنی حزب کنگره، حزب کمونیست متحد، کاخ سلطنتی، حزب پراجانتاترا و غیره به توطئه چینی مشغولند تا بتوانند سرکوب شدیدی را علیه خلق تپال و جنگ خلق به پیش برند. پیروزی جنگ خلق آسان حاصل نخواهد شد. این کار نیازمند شرکت گسترده تر و اقدامات متحدانه تر توده ها است. فرستهای عظیمی وجود دارد و همزمان مصافهای جدی پیشاروی جنگ خلق قرار گرفته است.

تا به حال طبقه ارتجاعی از نظر سیاسی، استراتژی پخش اطلاعات دروغ را علیه جنگ خلق یکار گرفته و از نظر نظامی، محاصره و سرکوب و به پیش برده است. جنگ خلق نیز در مقابله با این سیاستها، استراتژی «مبارزه با شایعات» از نظر سیاسی و «درهم شکستن محاصره و نشیبه مقاومت» را از نظر نظامی به اجرا گذاشته است.

ما نباید اضمحلال گروههای سیاسی ارتجاعی مختلف را با شکست قطعی کل دولت ارتجاعی یکسان فکند؛ دولت ارتجاعی اگر نیاز داشته باشد می تواند کلیه گروههای سیاسی موجود را در صورت ناکام ماندن استبداد شدید علیه خلق کنار بگذارد. انقلابیون فقط با آماد شدن در مقابل بدترین شرایط است که می توانند نقش تاریخی خود را ایفا کنند. نکته عمده این است که از طریق دفاع از اصول انقلابی م. ل. م. و تعهد به منافع خلق، جرات پیروزی بخود دهند و مرگ را تحقیر کنند. راه هر چقدر هم که دشوار باشد، نابودی دولت ارتجاعی و پیروزی خلق امری مسلم است.

۳ - نقش جنگ خلق در تکامل سه ابزار انقلابی

الف - حزب

رلیف مائو سه ابزار جادویی انقلاب دموکراتیک نوین را بدین شکل سنتز کرده است: حزب، جبهه متحد انقلابی و ارتش خلق. اگرچه این تئوری همه جا یکسان است، اما تکامل مشخص این ابزار به

می آیند. امواج جنبشهای انقلابی توده ای و تشکلات انقلابی توده ای در سراسر کشور و عمدتاً در مناطق اصلی مبارزه برافراشته و تشویشم خشن دولتی که توسط دولت ارتجاعی و اقدامات زبانونه رویزیونیستیهای سرمد برقرار شده را به مصاف می طلبد.

آیا تاریخ معاصر نیال تا بحال چنین ابتکار عمل شورانگیزی را از جانب هزاران زن زحمتکش در مناطق روستایی کشور به چشم دیده است؟ این زنان پرچم قیام را برافراشته و با انواع مشکلات بصفای برخاسته اند. آیا رویزیونیستهای بزدل هرگز تصویری می کردند که زنان در مقیاسی عظیم و بشکل رزمندگان و فرماندهان چریک در مبارزه شرکت جویند و آگاهانه و داوطلبانه مرگ را به هیچ بگیرند؟ امروز هزاران زن زحمتکش در نواحی گوناگون کشور، حتی در دوردست ترین مناطق، در تشنه و گفراشتهای زنان شرکت می جویند! آنها در بجهوه موج ترویج که مزدوران حکومت، پلیس و ارتش برافراشته اند، زمین و زمان را به لرزه درآورده و برای دستیابی به حقوق خویش نبرد می کنند، این دفاع ثابت می کند که رابطه توتنی بین جنگ خلق و جنبش توده ای برقرار شده است. این واقعیت که زنان طی دو سال جنگ خلق پیش از هر گروه دیگر تحت تاثیر تشریر قرار گرفته اند، نشانگر پیروزی قطعی انقلاب نیال است.

امروز اقتضای چندین در برابر تشنه، گفراشته، مبارزات دهقانی در سراسر کشور گشوده شده است. دهقانان قلیر ابتکار عمل عظیمی در معاهده هزاران تن غلات، محصولات و اراضی کشاورزی و نابود کردن تمهاتنامه هایی که به اربابان قنودال سپرده بودند از خود نشان داده اند. بطور قطع، جنگ خلق نقش عظیمی در این تحولات بازی کرده است. صدها هزار دهقان در نواحی اصلی مبارزه می کوشند قدرت دمکراتیک نوین را از طریق مقاومت منظم در برابر کشتار و غارت و ارباب دشمن برقرار کنند. آیا جنبش کمونیستی نیال پیش از این هرگز چنین صحنه هایی را به چشم دیده بود؟ شک نیست که در پیش گرفتن راه و فرم ارضی انقلابی به نفعی آگاهانه و نقشه مند در بخشهای مختلف کشور، شعله های مبارزات انقلابی دهقانان را در آینه فروزاتر خواهد کرد و کل مناسبات تولیدی توده ای را به خاکستر تبدیل خواهد کرد. به همین ترتیب، جوانان و محصلان انقلابی در حال پیشروی هستند. آنها تشکلات و مبارزات خویش را در سراسر کشور اشاعه می دهند، به مصاف

اپیدمیولژیک، به راه انداختن یک مبارزه قدومند علیه رویزیونیستهای راستی که تحت نام جبهه متحد در پی انتلافهای اپیدمیولژیستی له می زنند. کاری ضروری است.

ج - ارتش خلق

جنگ خلق یا شعارهای مارکسیستی، لنینیستی، مانوئیستی زیر به پیش می رود: «خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد»، «ایزاد عمده دولت، ارتش است»، «در انقلاب دمکراتیک نوین شکل عمده تشکیلات، ارتش است و شکل عمده مبارزه، جنگ است» و غیره. این شعارها نقش مهم در تشکیل ارتش خلق بازی می کند. امروز توده های غیر مسلح با اتکا به تئوری انقلابی آموختن جنگ از طریق جنگ، بطور منظم خود را به توده های مسلح تبدیل می کنند. جنگ خلق یا استفاده از استراتژی و تاکتیکهای جنگ نام عیار در مواجهه با شرایط به شدت نابرابری که بین نیروهای نظامی دشمن و خلق برقرار است، روند ساختن ارتش بر حسب ویژگیهای جامعه نیال را به پیش می برد.

جنگ خلق یا شکوفایی قوانین مشخص بسیاری که بر روابط دیالکتیکی بین کار مخفی و کار علنی، فعالیت رومانی، شهری، مبارزه قانونی و غیر قانونی، فعالیت سیاسی و نظامی، و عملیات توده ای و بسیج توده ای حکمفرماست، آگاهی نظامی و قدرت خلق را تکامل داده است.

۴ - نقش جنگ خلق در تکامل

تشکلات توده ای انقلابی و جنبش توده ای

آغاز تاریخی جنگ خلق و تکامل متعاقب آن، در را پوری تکامل تشکلات انقلابی توده ای و جنبش انقلابی توده ای گشوده است. بیابیزی امواج نوین تشکلات انقلابی توده ای و جنبش انقلابی توده ای، توده های رویزیونیستهای بزدلی است که نمی خواهند فرصتهای سربوره برای ایجاد چنین جنبشها و تشکلاتی را خارج از محدودیتهای دفرمیسم و پارالانشاریسم ببینند. اینها همان کسانی هستند که بعد از برپایی جنگ خلق نگران از دست رفتن انحصار خود در این حیطه ها هستند.

امروز کارگران، دهقانان، زنان، محصلان، آسوزگاران، روشنفکران، «الیتها»، ملل ستمدیده و فعالین فرهنگی، آتش تشکلی و مبارزه توده ای را فروزاتر می کنند. این تشکلات و مبارزات با کیفیت و کمیتی جدید، یک متحد جنگ خلق به حساب

گسترده طبقات و توده های ستمدیده، ملل ستمدیده و مردم مناطق ستمدیده، تیارز مشخص جبهه متحد انقلابی ما خواهد بود. این نتیجه گیری، حائز یک اهمیت عظیم تاریخی است.

این امر، «وحدت» تحسینی کنونی از جانب قدرت دولتی فئودالی هندو که بر نابرابری و ستم طبقاتی، ملی و منطقه ای استوار است را نابود خواهد کرد و راه ایجاد یک وحدت نوین بر اساس ارزشهای دمکراتیک را خواهد گشود. امروز جنگ خلق بر طبقات ستمدیده و توده های کارگر و دهقان و زنان و غیره در ملل تحت ستم گوناگون و کاستهای «تجسی» دالیت و بر مردم مناطق تحت ستم در قریب و نسی منطقه تریای بعداکثر تاثیر گذاشته است.

حزب مسئله مبارزه علیه ستم ملی و منطقه ای که بخشی لایفنگ از مبارزه طبقاتی و انقلاب دمکراتیک است را یک ضرورت تاریخی در نیال می داند و به آن اهمیت بسیار می دهد. تا زمانی که حقوق سیاسی، اقتصادی، مذهبی، فرهنگی و زبانی ملل گوناگون که در جریان شکل گیری دولت مرکزی فئودالی نیال غصب شده، بار دیگر بطور دمکراتیک تحقق نیابند، و تا زمانی که شرکت کامل این ملل در یک دولت دمکراتیک نوین تضمین نشود و تا زمانی که نیروی عظیم وحدت ملی بر اساس دمکراسی شکل نگیرد، نسی توان فزوداليسم و امپریاليسم را نابود کرد. در زمینه دستیابی به وحدت بزرگ ملی، قطب یک دیدگاه پرتشری وجود دارد: برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت که شامل حق جدایی سیاسی برای ملل ستمدیده است. بنابراین حزب ما باطمانه حق تعیین سرنوشت ملل ستمدیده مختلف را به رسمیت می شناسد تا شرکت آنها را بشمايه بخشی ضروری از جبهه متحد انقلابی تضمین کند. در این زمینه، حزب ابتکارانی را جهت اجرای خودمختاری ملل یتمايه برنامه مشخص امروز بعمل درآورده است.

در مرحله کنونی تکامل جنگ خلق، هر آنجا که دولت دمکراتیک محلی برقرار شده، حزب کوشیده که در عمل مقلوبه جبهه متحد را در آن پیاده کند؛ و در سطح مرکزی جبهه متحد را بشمايه آبراز مبارزه علیه ستم طبقاتی، ملی و منطقه ای بسازد. برای تضمین پیروزی انقلاب نیال، مفهوم جبهه متحدی که مورد نظر حزب است را باید بین کارگران، دهقانان، ملل گوناگون، کاستهای ستمدیده و مردم مناطق تحت ستم تبلیغ کرد و هرچه زودتر و بهتر به آن شکل تشکیلاتی بخشید.

ورطه ارتجاع غلبیده نبود که به خدمت دولت ارتجاعی درآمد و علیه جنگ خلق موضع گرفت؛ بلکه گروهی از رهبران روزیونیست جدید که ادعای دفاع از «دموکراسی نوین» و «اندیشه سائور» را دارند نیز چنین کردند. ماهیت حقیقی ایشان نیز آشکار شد. در این چارچوب، حزب است به «مهان بیگرام» اشاره کنیم که چگونه بواسطه خصلت غوامرزیانه، منحط و روزیونیستی خویش به فهازا رفت و به حاشیه رانده شد. او نیز همانند سایرین اعلام کرد که جنگ خلق طی ده ماه نابود خواهد شد. با این وجود، زمانیکه روزیونیستهای قدیم و جدید دیدند که علیرغم میل آنها جنگ خلق در حال گسترش است، تبلیغ کردند که یک نیروی ارتجاعی پشت این جنگ را گرفته است. این درست همان اتهامی بود که کنگره و کاخ سلطنتی به جنگ خلق وارد آورد. اندک آنرا ابراز تاسف کردند که چرا مرتجعین نتوانستند جنگ خلق را سرکوب کنند. واقعیت این است که جنگ خلق در برابر کشتارهای ارتجاعی و ترور دولتی ایستادگی کرد.

زمانیکه جنگ خلق به دهمین سال خود گذشت، روند زندگی صدها هزار نفر از مردم را تغییر داد و مصاف با دولت ارتجاعی حاکم را بیش از گذشته به پیش برد، و نیز روند جذب و کسب حمایت آشکار و پنهان کاروهای صادق نیروهای روزیونیست را برانگیخت. روزیونیستهای قدیمی یا مشاهده این روند، علناً به یاری دولت ارتجاعی شتافت و گفتند که با سرکوب جنگ خلق به آن رهنمود بدهند. رهبران کلیدی روزیونیستهای جدید که برای بقای خویش مبارزه می کردند، علناً پشت مرتجعین را گرفتند. آنها با یک کلاغ چهل کلاغ کردن در مورد برخی وقایع بی اهمیت در سطح محلی کوشیدند. مرتجعین را علیه جنگ خلق برانگیختند. جنگ خلق اینکه وارد سومین سال خود شده و دو سال را پشت سر نهاده است، این جنگ خود را بعنوان یگانه اکثریتزائی انقلابی در کشور تثبیت کرده است. امروز جنگ خلق به بزرگترین مانع در راه دولت ارتجاعی تبدیل شده است. به نظر مسخره می آید که امروز حتی رهبران «مستقل» و «مرکز اتحاد» نیز بایسته هم صدا با امپریالیستها، تومعه طلبان، کنگره نیال، حزب پاراجاتانترا و «حزب کمونیست متحده» به جنگ خلق بر حسب «تروریسم» بزنند. اما واقعیت این است که هیچ وقت و هیچ کجا سابقه نداشته عناصری که از لعاد ایدئولوژیک و سیاسی به ورطه

بازی می کنند. از همین واقعیات می توان فهمید که جنگ خلق نه فقط جنبش و تشکلات توده ای را تضعیف نکرده بلکه برعکس، به تقویت آنها انجامیده و راه را برای توسعه و تکامل کیفی آنها هموار کرده است. از تجربه دو سال اخیر می توان فهمید که روزیونیستها با لفاظی دربارہ جنبش توده ای و در واقع با ستایش رژیمیم و پارلماناریسم، تکامل انقلابی تشکلات و جنبشهای توده ای را مانع شده بودند.

۵ - نقش جنگ خلق در افشای روزیونیستها

در هیچ کجای جهان جنبش پرولتری نتوانسته بدون پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک خاد علیه روزیونیسم، انقلاب را به سرانجام رساند. یکی از شرایط اساسی توسعه و پیروزی انقلاب نیال، رهاشدن خلق از زهر کشنده روزیونیسم نیز هست. رفیق نین به نحوی کرمیده ابراز داشت که نبرد علیه روزیونیسم مدرن اگر فقط از طریق بحث تئوریک انجام گیرد، کاری احقانه است. عمدتاً از طریق تکامل مبارزه طبقاتی و میراد با آن، بحث ایدئولوژیک است که می توان روزیونیسم را در هم شکست. نبرد علیه روزیونیسم در نیال که طی پنج دهه گذشته عمیقاً در جنبش کمونیستی این کشور نفوذ کرده و ذهن صدها نفر از عناصر صادق را مسوم ساخته، کاری ساده و جزئی نیست. همانطور که نین گفت عمدتاً از طریق تکامل مبارزه مسلحانه، به موازات بحث ایدئولوژیک است که می توان شعله بر جان روزیونیسم افکند؛ یا به قول انگلس «این کوه عظیم آشفال» را سوزاند. این مبارزه طبقاتی در نیال در شکل جنگ خلق جاری است.

اینکه روزیونیستهای قدیمی و جدید امروز از شیخ جنگ خلق به وحشت افتاده اند و حتی بیشتر از مرتجعین قدیمی صحنه می کنند، خود دلیلی است بر اینکه کوه آشفال روزیونیستی به آتش کشیده شده است. عقل کل های روزیونیستهای جدید و قدیم بلافاصله بعد از آغاز جنگ خلق، حرف از همبستگی طبقاتی را کنار گذاشت و با اعلام اطمینان نسبت به تبلیغات فتروالی و امپریالیستی، و ابراز تردید و همت زدن به فداکاری و ابتکار عظیم توده ها، خصلت حقیقی خویش را آشکار ساختند. آنها با دولت ارتجاعی هم آوا شده و به جنگ خلق اتهام تروریسم و افزایش بودن و زدن و ماهیت خود را برملا کردند. این فقط رهبری حزب کمونیست متحده که به

مرگ، سرکوب، دستگیری و شکنجه ای که دشمن روا می دارد می شنایند. جنگ خلق از طریق ایجاد احساس مسئولیت نسبت به کشور و خلق در بین محصلین و دانشجویان، به آنها انرژی ترمی بخشید، تا به فداکاری و ابتکار عمل دست بزنند. این یک تغییر کیفی است.

بموازات تکامل جنگ خلق، در بین بسیاری از ملل شتمیده کشور نظیر ماگراها، گرونگها، تامانگها، نراها، شازنها، رایپها، لیبسها و مادهیها، آگاهی نوینی پدید آمده تا به نبرد در راه حقوق خویش و کسب رهایی بپردازند. جنگ خلق روند تشکیل جبهه های رهایی بخش ملی گوناگون و گسترش تشکلات ملی را شتاب بخشیده است. بهمین ترتیب، امروز به موازات تکامل جنگ خلق، موسی از تشکلات و مبارزه با شتاب دامنه هرچه بیشتر در میان کاستهای دالیت برپا شده است. امروز دالیتها علیه استبداد غیر انسانی که توسط دولت فتروالی کاست حاکم هند بر آنان اعمال شده، سر به شورش برداشته اند.

به همین ترتیب، جنگ خلق باعث شده که آموزگاران، استادان و روشنفکران آگاهانه تر و فعالانه تر به مسئولیتهای خویش در قبال کشور و خلق برخیزند. این یک تغییر مهم است که هزاران روشنفکر را پیش گذاشته و از روند کبیر تاریخی جنگ خلق حمایت معنوی می کنند. آنها علیه تبهکارها و انحطاط اجتماعی و استبداد دولت ارتجاعی متشکل می شوند.

جنگ خلق در جبهه فرهنگ به فعالین فرهنگی انقلابی کمک می کند تا علیه غوامرزیبهای سرمایه دارانه، روزیونیستی و تروریونیستی رایج دست به ابتکار عمل بزنند و متحد شوند. جنگ خلق در جبهه ادبیات و هنر و فرهنگ، مستقیماً به تشکیل یک ارتش نوین فرهنگی در سراسر کشور کمک می کند. نقشی که جبهه فرهنگ در جذب صدها هزار نفر به جنگ خلق ایفا کرده، بی سابقه بوده است. جنگ خلق نه فقط در کشور که در خارج و مشخصاً در هند نیز در بین نیالی های که ترک دیار گشته اند درجه و اعتماد ترمی را برانگیخته است، تا آنها به سازماندهی خویش پرداخته و در جنگ خلق شرکت جویند. نفوذ و فعالیت حزب در بین صدها هزار نیالی در خارج افزایش یافته است.

به همین ترتیب، امروز جنگ خلق نقش مهمی در جلب مشخصان کشتاورزی، پزشکیان، مهندسیان، وکلا، فعالین حقوق بشر و طیره بسری انقلاب دمکراتیک نوین

رفرمیسم و پارلمنتاریسم درغلبه اند. به جنبش انقلابی کمک کرده باشند. حتی بعد از پیروزی انقلاب خلق در آینده، چنین افرادی همچنان با آن مخالفت خواهند کرد. همگان می دانند که بلشویکیها در روسیه و ساتونیستها در چین نیز حتی بعد از انقلاب از سوی ریزیزونیستهای که خود را کمونیست می نامیدند، مورد حمله واقع می شدند.

امروز جنگ خلق به قله های عظیمتری دست می یابد و همزمان کل مخزانات ریزیزونیستهای قدیم و جدید را افشا می کند. تا زمانی که انقلابیون توسط م. ل. م. هدایت شوند و تا زمانی که به خلق نیال وفادار بمانند و برای رهایی کشور و خلق به پیش روند، حسلات زهرگیس ریزیزونیستها نخواهد توانست راه تکامل جنگ خلق را سد کند. برعکس، با گذشت زمان ریزیزونیستها کاملاً افشا خواهند شد. انقلاب به پیروزی خواهد رسید. توسعه دو ساله جنگ خلق این واقعیت را بعد کافی به اثبات رسانده است.

۶ - جنگ خلق و توسعه

و تحکیم مناسبات بین المللی

قبل از آغاز تاریخی جنگ خلق، حزب متعهد شده بود که: «انقلاب نیال جزئی لاینفک از انقلاب پرولتری جهانی است و به این انقلاب خدمت می کند.» امروز بعد از دو سال تجربه، صحت مطلق این تعهد به اثبات رسیده است. همگان می دانند که حزب ما یکی از اعضای شرکت کنند در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که برای ساختن یک «انترناسیونال نوین» تلاش می کند. در این دوره، روابط ما با کمیته جنبش و تمامی احزاب شرکت کننده در این جنبش بطور کیفی زنده و تقویت شده است. آغاز و توسعه جنگ خلق از یک طرف، منبع الهام نویی برای احزاب شرکت کننده در جنبش پدید آورده، از طرف دیگر جنگ خلق در نیال از حمایت معنوی کلیه احزاب بهره مند شده است. امروز، مسئولیت بین المللی حزب ما و خلق انقلابی نیال بطور کیفی افزایش یافته است. امروز مناسبات ما نه فقط با اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حال گسترش است بلکه با احزاب و سازمانهای مارکسیستی انقلابی که خارج از این جنبش هستند نیز روابط ما بیشتر می شود. بهمن ترتیب، سازمان توسعه جنگ خلق در نیال، روابط ما با تشکلات انقلابی که مبارزات رهایی بخش ملی را علیه امپریالیست و توسعه طلبی به پیش می برند، در حال گسترش

است. راه طولانی جنگ خلق در نیال، مناسبات بین المللی آثرا گسترش داده و نفوذ جنگ خلق به جلوه شخصی از انقلاب نیال تبدیل شده است. اینکه جنگ خلق در نیال در مدتی چنین کوتاه از حمایت گرم، ابراز علاقه و شور و هیجان میلیونها توده انقلابی در سراسر جهان بهره مند شده، مایه افتخار ماست.

بعلاوه، درست همانطور که جنگ خلق مناسبات خویش را با انقلابیون در سطح بین المللی شتاب می بخشد، امپریالیستها و توسعه طلبان و مرتجعین نیز بسرعت به توطئه چینی و طرح نقشه علیه جنگ خلق می پردازند. در این زمینه بویژه باید به اظهارات طبقات حاکمه هند و امپریالیستهای آمریکایی یعنی ژاندارمهای جهان توجه کرد. بسیاری از حرکات توطئه گرانه و سرکوب گرانه ای که این قدرتها علیه جنگ خلق و حزب رهبری کننده آن در نیال به پیش می برند اینک آشکار شده است. این عوامل عمدتاً نوزکان خویش یعنی طبقه حاکمه و سایر گروههای مرتجع نیال را به سرکوب جنگ خلق ترغیب می کنند. جنگ خلق ثابت کرده که سیلی

منگینی بر چهره نظام جهانی امپریالیستی نواخته است؛ آنهم در شرایطی که این نظام گرفتار بحرانهای نوین اقتصادی و سیاسی است. اینک آشکار شده که جنگ خلق در نیال در ایجاد موج نوین انقلاب جهانی در آینده نزدیک، نقشی تاریخی بازی خواهد کرد.

توسعه مداوم جنگ خلق در نیال نه فقط به انقشای ریزیزونیسم در این کشور انجامیده است بلکه چهره ریزیزونیسم جهانی را نیز برعلا می کند. جنگ خلق ضربه ای مهم به ریزیزونیستهای قدیم و جدید وارد آورده است؛ به ریزیزونیستهایی که در متجالب رفرمیسم و پارلمنتاریسم دست و پا می زنند و به جنبش انقلابی مردم سراسر جهان خیانت کرده اند. در این زمینه باید بویژه به حلالی اشاره کرد که از جانب حزب کمونیست هند (مارکسیست)، حزب کمونیست هند و سایر مرشدان ریزیزونیست متوجه جنگ خلق مائونیست و در نیال شده است.

امروز در بسیاری از کشورهای دیگر جهان، تدارکات نهایی برای برپایی جنگ خلق مائونیستی در حال انجام است. این مایه شادمانی تمامی انقلابیون نیال است که بدانند تجارب آنان در آغاز و ادامه جنگ خلق، مستقیماً به این تدارکات کمک می کند. امروز ما شاهد تقاضای کارگران انقلابی از بخشهای مختلف جهان هستیم که، می خواهند به نیال بپیوند و برای حفظ

و توسعه جنگ خلق در این کشور و آسروتن از درمهای عملی آن، در جنبه های نبرد شرکت جویند. این عالیترین جلوه تاثیر بین المللی توسعه دو ساله جنگ خلق می باشد.

بدین ترتیب، جنگ خلق در نیال از یکطرف، مصافی نوین در برابر امپریالیسم و ریزیزونیسم بین المللی است و از طرف دیگر منبع الهام نویی برای انقلابیون کمونیست و توده های خلق است. این اوضاع قطعاً مسئولیت بین المللی بیشتری را بر دوش حزب کمونیست نیال (مائونیست)، رزمندگان انقلابی و بطور محصم توده های کشور قرار داده است. بخشهای رهبری کننده، جانباختنگیر و همه رزمندگان انقلابی در جنگ خلق نیال اینک به ذخائر مشترک انقلابیون کمونیست سراسر جهان تبدیل شده اند. همین احساس جدیت و مسئولیت است که به انقلابیون نیالی الهام می بخشد تا جنگ خلق را به زنده ای از فداکاری و از خود گذشتگی را به ظهور رسانند.

۷ - نتیجه گیری

روند کبیر جنگ خلق از طریق ایجاد قوای نیرومند برای تحول انقلابی در تمامی حیطه های جامعه نیال، به پیش راه می گشاید. دشمنان و فرصت طلبان در داخل و خارج کشور دست یکدیگر را در سرکوب و منحرف کردن این پروسه عظیم باز می گذارند. کونیستهای انقلابی و توده های خلق در داخل و خارج از کشور بیش از پیش و بطور گسترده سازمان می یابند تا این روند کبیر را حفظ کرده و توسعه دهند. بنابراین از یک طرف، دو سال جنگ خلق بر فرصتهای تاریخی راه گشوده است، و همزمان از طرف دیگر، دشمن و فرصت طلبان مصافهای بزرگتری را در برابر ما نهاده اند.

انقلاب از امیال ذهنی هیچ کس پیروی نمی کند؛ بلکه راه دیالکتیکی شکامل خویش را دارد. دو سال جنگ خلق به حزب الهام بخشیده تا مسئولیت تاریخی خویش یعنی رهایی خلق را با قاطعیت، فداکاری و احساس مسئولیت بیشتر به پیش ببرد و همچنان به اصول شکست ناپذیر مارکسیسم، لنینیسم، مائونیسم متعهد بماند. تا به خدمت به رهایی خلق کبیر نیال و برای دستیابی به این هدف متحد شویم! این راه هر اندازه دشوار و پر مصاف باشد باز هم یک چیز مسلم است: پیروزی از آن خلق است.

از طرف دیگر را تقویت کرد. این امر بجای خود باعث تقویت گرایش برجسته ای شد که در حل اینگونه تضادها به شیوه های بورژوازیستیک روی می آورد و دست دشمن را هرچه بازنمی می کرد.

اینها دردهای عظیمی است که بدون آن، ایستادن بر مسیر سوسیالیسم و پیشروی به سوی کمونیسم ناممکن است. با وجود این، باید بگوییم که مانو از یک امتیاز تاریخی بهره مند بود. خطاهای تئوریک و سیاسی استالین بخشا باعث شد که مانو به سمت دیگر، در تحلیل و از این تضادها و حل آنها گذشته شود. بیانیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این گفته مانو را نقل کرده که: «استالین به میزان زیادی به متافیزیک آغشته بود و به افراد زیادی آموخت که از متافیزیک پیروی کنند...» اما در مقابل، در سند «بازار ماتریسم» می خوانیم که: «حزب مشعل بطور اساسی با انتقادی که صدر مانو به استالین کرده مخالف است... بیانیته هیچ گونه بحث قانع کننده ای در این زمینه ارائه نداده است.» علیرغم ادعای «مشعل» که خود را مدافع بیانیته می داند و جنبش ما را متهم می کند که با تصویب ماتریسم از بیانیته منحرف شده است، خود با رد پیشرفتهای مانو نسبت به استالین و با یافتن بر حمایت از اشتباهات استالین، در نهایت حتی جنبه مثبت و عنده استالین را نیز کنار می زند. بعلاوه مشعل با کم بها دادن به اهمیت انقلاب فرهنگی و بنابرین به اهمیت ماتریسم، علیه یک اصل پایه ای وحدت جنبش ما که خط تمایز ما با تمامی روزینستها است، حرکت می کند.

ویژگیهای نبال

همانطور که قبلا گفتیم، مشعل امکان مبارزه مسلحانه را که «شرایط مشخص» وابسته می کند، بر بررسی مختصر از شرایط عینی نیال در پرتو آموزه های مانو به روشن شدن این بحث کمک می کند. نیال یک کشور نیمه فئودالی است که از دیرباز تحت سلطه امپریالیسم بوده است. همانطور که در تشریه «کارگر» شماره یک، ارگان حزب کمونیست نیال (ماتریسم) می خوانیم: «دولت کنونی نیال که حدود دویست سال پیش ایجاد شده توسط یک پادشاه کوچک از طبقات مختصر فئودال و سرمایه دار کبیرادر و بورژوازی اداره می شود، این طبقات استثمارگر، زندگی را بر توده های کارگر و دهقان جهنم کرده و کشور را به لیه پرنگاه ورشکستگی کشاند اند. در حال حاضر، نیال بعد از اتیوپی فقیرترین کشور دنیاست. نابرابری اقتصادی

شود که در جامعه سوسیالیستی بورژوازی چیست؟ ریشه هایش کجاست؟ مواضع قدرتش را چه تشکیل میدهد؟ و چگونه باید او را شکست داد و ریشه کنش کرد؟ فهم همه اینها نه فقط مستلزم تجربه تاریخی اتحاد شوروی و چین است، بلکه مستلزم تحلیل ماتریالیستی، دیالکتیکی مانو از این مسئله نیز هست. ثالثا، برای هرکس که واقعا تصمیم دارد یک جامعه می طبقه را تحلیقی بخشد، با نگاهی عینی به سوسیالیسم در شوروی و چین می تواند به روشنی تفاوتهای تکان دهنده میان آنها را دریابد. طریقی که مبارزه طبقاتی در چین در انقلاب فرهنگی پیش رفت شامل تکوین اشکالی از مبارزه بود که توده ها را در همه عرصه ها درگیر میکرد: بنحوی که در جامعه شوروی تحت رهبری لنین و استالین انجام نشده بود. این خود بازناب جنبش عظیمی است که در شناخت مانو و انقلابین چینی حاصل شده بود. حزب مشعل می کوشد با گشتن اینکه انقلاب فرهنگی ادامه همان چیزی است که استالین به اجرا گذاشت، آنرا کم ارزش کند. بدون شک انقلاب فرهنگی یک ادامه بود. زیرا چین هم در حال ساختن سوسیالیسم بود. اما صرفا یک ادامه نبود بلکه یک گسست نیز بود. مانو نه فقط خود را بر دستاوردهای استالین استوار کرد، بلکه می پایست بسیاری از آنچه در اتحاد شوروی انجام شده بود را نقد کند و کنار بگذارد.

همانطور که بیانیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: «استالین در همان حال که مبارزه بی رحمانه ای را علیه طبقات استثمارگر کهن به پیش می برد، تئوری ظهور یک بورژوازی نوین از درون جامعه سوسیالیستی، که توسط روزینستها درون حزب کمونیست حاکم بازناب می یابد و متمرکز می شود را نفی کرد. زیرا او این ادعای خطا را مطرح می نمود که «تضادها یا خطراتی که آناتگونیستی» به واسطه استقرار پایه ای مالکیت سوسیالیستی در صنعت و کشاورزی ناپدید شده است. به همین ترتیب، توانایی در یکبار بستن همه حائیه دیالکتیک در تحلیل از صیامعه سوسیالیستی، رهبری شوروی را به این نتیجه گیری رساند که دیگر جهت سوسیالیسم تضادی بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی وجود ندارد.

این درک نادروست از خلصت جامعه سوسیالیستی، ناتوانی استالین در خط تمایز صحیح کشیدن بین تضادهای مردم و دشمن از یکطرف، با تضادهای درون خلق

دوره اخراج... بقیه از صفحه ۲۹
اینها به تضادهای نوینی یا می دهد که متجمله به اشکال جدید روزینویسم می انجامد. این اشکال به جای خود، تجزیه و تحلیل جدید را الزام آور می سازد. مبارزه مارکس علیه پرودون یا پاکوین به هیچ وجه اهمیت مبارزه لنین علیه کائوتسکی را نفی نکرد. همانطور که مبارزه لنین علیه روزینویسم نفای نبرد مانو علیه روزینویسم مدرن نیست. اشاره به این نکته نیز اهمیت دارد که پدیده ها از طریق مبارزه تکامل می یابند. همانطور که بیانیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح می کند: «تاریخ نشان داده که تکاملات خلاقانه واقعی در مارکسیسم از نه تحریکهای قلابی روزینویستی» همیشه بطور لایقنگ به مبارزه ای حاد در دفاع و حمایت از اصول اساسی م. ل. گر خورده است. مبارزه دو جنبه لنین علیه روزینویستیهای علنی و نیز علیه افرادی مانند کائوتسکی که تحت پوشش «اوتدکسی مارکسیسم» به مخالفت با انقلاب برخاسته بودند، و نبرد عظیم مانو به دن علیه روزینویستیهای مدرن که به نفی تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین پرداخته بودند و همزمان پیشبرد یک نقد عینی و علمی از ریشه های روزینویسم، گواهی بر این مدعا است.»

مبارزه مانو علیه روزینویسم مدرن پیش در آمدی بر انقلاب کبیر فرهنگی پروتلاریایی بود. حزب مشعل می گوید: «مسئله ادامه مبارزه طبقاتی یا انقلاب در دوره سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پروتلاریا یک اصل اساسی م. ل. است، مانو در شکل انقلاب فرهنگی این اصل را به یک سطح نوین ارتقا داده است. در عین حال نباید فراموش کنیم که انقلاب فرهنگی ادامه همان اصلی است که توسط مارکس باقت گذاشته شد، توسط لنین تکامل یافته و توسط استالین به اجرا درآمد.» اسند «بازار ماتریسم» اولاً، جمع بندی مانو مبتنی بر تجربه ای بود که رک و راست رهبران قبلی فاقد آن بودند، سازگاری به هیچوجه تجربه ساختمان سوسیالیسم و نداشت و تجربه لنین بسیار کوتاه مدت بود. پس آنها چگونه می توانستند توانیمن و تضادهای جامعه سوسیالیستی را دریابند و آن را ترسیم کنند؟ ایده آلیسمی که در کته این ادعا نهفته، ضد مارکسیستی است. ثانیاً، هست مرکزی انقلاب فرهنگی را نمی توان فقط به ادامه مبارزه طبقاتی محدود کرد، بلکه دیرگرونده خلصت چنین مبارزه ای است و بریژه شامل پاسخگویی به این ستوال می

در این کشور حکمرانان، ده درصد قشر ثروتمند توانایی، ۲۶ درصد درآمد ملی را می پلند. این در حالی است که ۷۱ درصد اهالی مجبورند زیر خط فقر مطلق زندگی کنند. ۹۰ درصد اهالی تحت شرایط ابتدایی در نواحی روستایی بسر می برند و ۸۱ درصد نیروی کار در کشاورزی عذب مانده درگیر است... یک اقتصاد عقب مانده و کشاورزی محلی، وجود یک جماعت دهقانی که تحت یوغ مناسبات نیمه فئودالی در عم شکسته شده و در اشیای زمین می سوزد را الزام آور می کند. این یکی از شرایط ظهور و بقای قدرت سیاسی سرخ در کشورهای تحت سلطه است. این عنصر مسلطاً فقط به چشم انقلابیونی می آید که معتقدند توده ها سازنده تاریخ هستند. در معادلات ریزش‌نویست‌ها و اپوزیسیون‌ها، توده ها هیچگاه به حساب نمی آید؛ مگر زمانیکه بخوانند از آنها به عنوان وجه المصلحه در برابر ارتجاع استفاده کنند.

طبقات حاکمه که خود مستبدینی حیات آشام هستند، نمی توانند به روی حوالت استراتژیک و دراز مدت اکثریت اهالی نیال حساب کنند. مضافاً آنها درگیر تضادهای درونی خویشند. یک نمونه از این امر، ناتوانی آنها به هنگام تصمیم گیری در مواجهه با آغاز جنگ خلق بود. اوضاع عینی در نیال به لحاظ اساسی تفرافی با سایر کشورهای تحت سلطه ندارد و بر همین پایه است که بنایه جنبش اکه «مشل» عوامفریبانه خود را مدافع آن معرضی می کند! می گوید: «در کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین عموماً یک اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد».

حزب «مشل» فقط به مشکلاتی که انقلابیون با آن مواجهند می نگرد و جوانب مساعد را نمی بیند. به همین خاطر رهبری این حزب معتقد است که نمی توان جنگ خلق را بطور موفق در نیال رهبری کرد؛ مگر آنکه نخست در هند جنگ خلق آغاز شود. آنها به شرایط محاصره جغرافیایی نیال (ایه هیمالیا و چین در شمال) و به هند به سایر بخشهای کشور؛ بشایه مانع دیگری می نگریستند که امکان به پیروزی رساندن جنگ خلق را منتفی می کرد. این برخورد نشان می داد که این حزب بجای یکارگرفتن تئوری انقلابی برای تسریع تدارکات انقلاب، می کوشد با تحریف «اوضاع عینی» ، یکار نیستن م. ل. م. از جانب خود را توجیه کند.

ماشو به ما آموخت که هر چیزی به در

تقسیم می شود و تحت هر شرایطی هر اندازه بد، یک جنبه خوب هم وجود دارد. اما زمانیکه یک نیرو از انقلاب کردن دست بکشد، حتی جوانب مثبت نیز به نظرش منفی خواهد آمد. زیرساخت نیال بسیار عقب مانده است و فقط با پای پیاده می توان با اکثر اهالی کشور تماس برقرار کرد. رشته کوه هیمالیا که توده های نیال آن را مانند کف دست خود می شناسند و سربازان خارجی (هندی) به سختی می توانند در هوایش تنفس کنند، زمین بسیار مساعدی برای پیشبرد جنگ خلق است. سازمان «بهرای هر یک بخش تأمیل ایلام» سالیان سال جنگ چریکی را در سری لانکا تحت چنان شرایط جغرافیایی به پیش برده اند که به اندازه نیال مساعد نیست. (این واقعیتی است که ببرهای تأمیل یک نیروی ناسیونالیستی است و همین امر برایش برخی امتیازات را به بار می آورد، مثلاً اینکه از همان آغاز توانسته نیروهای گشوده ای را متحد کند. اما سیاستهای بورژوازی این جریان به هند خود تبدیل شده است زیرا قادر نیست توده ها را بطور کامل برانگیزد.) هنوز خیلی مانده تا در مورد تأثیرات موقعیت جغرافیایی در ادامه جنگ خلق در نیال بتوان صحبت کرد؛ اما یک چیز روشن است، آنچه باعث پایداری بپروهای تأمیل در جنگ شده توانایی رزمندگانش در شش کردن توده است!

هند کشوری بزرگ است که ارتشی قدرتشند دارد. تجاوز هند می تواند باعث طغیان انسانی بسیار برای انقلاب شود اما قدرت ارتش هند نسبی است، و اگر عیقتز به مسئله نگاه کنیم می توانیم ببینیم که هند کشوری پرشکاف و ملو از تضاد است و نقاط جعف مهم استراتژیک دارد. معظطور که رفیق باتزازی یکی از رهبران انقلابی نیال خاطرنشان کرده: «اکثریت اهالی هند از گرسنگی، بیسوادی و محرومیت در رنجند، مسائل قومی و ملی همچنان حل نشده یابی مانده یا اینکه طی سالها به وخامت گرییده است».

و اینکه «عوامی که دهقانان فقیر و قبایل منطقه بیهار و آندراپرادش را تحت پرچم ناگزیری به قیام و می دارد، با ملیتهای گوناگون نظیر پنجاب، کشمیر، آسامی و ناگا را به مبارزه در راه حقوق ملی شان می کشاند» همان عوامی است که آنان را با توده های نیال علیه دولت هند متحد می کند. هند حتی قادر به خاتم نگانی در کشور خود نیست، اگر هند برای کمک به سرکوب انقلاب به نیال حمله کند، انقلابیون می توانند برای تبدیل این

حمله به عکس خود بر عوامل بسیاری متکی شوند. احسانات علیه سلطه هند در نیال بسیار قوی است. چنین تجاوزی به ناگزیر حتی بسیاری از نیروهای سیاسی را علیه خویش متحد خواهد کرد و آنان را در برابر هر مرتجعیتی که بخواند از تجاوزگران حمایت کند قرار خواهد داد. از این قوه محرکه می توان برای ایجاد یک جبهه متحد قدرتشند بر پایه یک جنگ رهایی بخش حلقی استفاده کرد. اثخاف یک سیاست صحیح در قبال مردم هندی تیار در منطقه ترایی نیز آنان را علیه هند متحد خواهد کرد؛ آنان باید به منافع طبقاتی خویش آگاه شده و برای نبرد علیه سستگران مشترک توده های زمشکشی نیال بسیج شوند. توده های هند نیز تضادهای حادی و دولت آن کشور دارند و از چنان تجاوزی دفاع نخواهند کرد. و بدون شک این واقعیت که مردم نیال بیاختاره و سرشوت خویش را بدست گرفته اند به توده های هند الهام خواهد بخشید و بدین ترتیب دولت آن کشور را تضعیف خواهد کرد.

از هنگام ورده انگلستان به آسیا، سرشوت نیال همیشه توسط هند تعیین شده است. این یار یکزادیه که توده های نیال به برافروختن آتش رهایی در سراسر منطقه جنوب آسیا کمک کنند.

بعلاوه مداخله امپریالیست فقط از جانب کشورهای همسایه و یا فقط بشکل مداخله مستقیم نظامی عملی نمی شود. تجربه حزب کمونیست پرو که صدر و بخش بزرگی از اعضای رهبریش در پی یک عملیات اطلاعاتی تحت هدایت سازمان سیا دستگیر شدند گواه این واقعیت است. ما در جهانی بسر می بریم که بطور فزاینده بین السلی شده است. انقلاب در هر گوشه از کره، ارض نه فقط بر حاکمیت یک دولت مشخص بلکه بر کل امپریالیسم جهانی تأثیر می گذارد؛ بنابراین به انقلاب انگیزه نگرسته می شود. وقتی حزب کمونیست نیال (مانوئیست) با آگاهی به چنین خطراتی بود که راه شکوهند جنگ خلق را بر پا داشتند.

علاوه بر معیار عومری برای آغاز جنگ خلق، تضادهای موجود و مشخصاً حادی که بین طبقات حاکم وجود دارد و این واقعیت که نیال از سال ۱۹۹۰ در یک آشوب عظیم بسر می برد، یک اوضاع مساعد و به برای جنگ انقلابی ایجاد کرد. اتهامات م. ب. سینگ عینی بر اینک که رهبریتش شرایط مشخص را بر ابعیت داشته و بنابرین «آناوریشتم» هستند و غیره، حملات «چپ متحد» پرو علیه حزب

کمونیست پرو در مراحل آغازین جنگ خلق را به یاد می آورد. آنها رفقای حزب کمونیست پرو را «باندای یاقی» که هیچ تناسبی با شوه ها ندارند نامیده و متهمان کردند که اوضاع عینی را به حساب نمی آورند. (شک نیست که باید حمایت قلابی حزب مشعل از جنگ خلق در پرو را افشا کرد. حزب کمونیست پرو از دیرباز مدافع م. ل. م بوده و بنابراین از نظر مشعل به ناگزیر متهم به «آمرانیسم» و غیره است. اما بعلاوه صبرپیت جنگ خلق در پرو، مشعل ترجیح می دهد که مستقیماً به این حمله نکند. واقعیت عینی نیال نشان می دهد که آغاز جنگ خلق سالیان سال قابل اجرا بود و تنها دلیلی که آغاز نشد، همانند بسیاری از کشورها، این بود که اپوزیسیون در جنبش چپ غلبه داشت. از دوران «ویم دوتا پائساتا» در اوایل دهه ۱۹۵۰ تا مبارزاتی که با الهام از ناگالاری در دهه ۷۰ به راه افتاد و تا نبردهایی که طی سالهای اخیر جریان داشت، مانع عمده در برپایی جنگ خلق خطوط مسلطی بود که در حرف از ضرورت جنگ خلق دم می زدند اما در واقعیت و در عمل با اشکال مسالمت آمیز مبارزه سر می کردند. ایرانی بررسی دقتیتر این تاریخچه به جهانی برای فتح شماره ۲۲ رجوع کنید). همانطور که رهبری حزب کمونیست نیال (مانوئیست) جمع بندی کرده: «در شناخت کمونیستهای نیال نقاط ضعف مشخصی وجود دارد، اما اغلب تحت تاثیر تدریج گرای منجمد، بدین شکل که فکر می کنیم مبارزه نوده ای در آینده دور، خود به مبارزه مسلحانه خواهد انجامید. این اشتباه است و خلاف دیالکتیک مارکسیستی است...»

«در اساس، فلسفه و ایدئولوژی و تکنیکالانت برای آغاز جنگ خلق حیاتی هستند و بدین طریق می توان دور باطل فرمیسیم را شکست. منظور ما از تدریج گرائی همان مکتب حزب گفته «مشعل» است که در حرف از انقلاب می گوید و در عمل فرمیسیم را بکار می بندد. باید کمسیستی رشته ای از این نوع تفکر، عمل و شیوه سازماندهی انجام گیرد. وگرنه ما نمی توانیم جنگ خلق را آغاز کنیم.» (جهانی برای فتح شماره ۲۲)

«هواداران حزب «مشعل» در مقاله ای تحت عنوان «التراپ چپ گرایانه افراطی در جنبش کمونیستی نیال» می گویند: «ام» آنها تجربه حزب کمونیست متعهد را دارند که از خط افراطی چپ جنبش م. ل. در دهه ۶۰ و ۷۰ به قطب دیگر افراط رفت. خط افراطی چپ که امروز

توسط حزب کمونیست نیال (مانوئیست) جلو گذاشته شده وسیله ایست که قطب راه پیروزی سیاستهای راست روانه را هموار می کند.» (از نشریه شماره سرخ، اکتبر ۱۹۹۱) آبا غیر از این است که حزب مشعل به گیرانه جنگ خلق را به یک مسئله تاکتیکی صرف تقلیل می دهد، حزب و توده ها را به سیاستهای فرمیسیتی می کشاند، از حکومت ارتجاعی تحت رهبری حزب کمونیست متعهد دفاع می کند، و هشدار می دهد که آغازگران جنگ خلق تبدیل به راست روان خواهند شد! ما نباید منتظر این آینده خیالی بنشینیم. ما می توانیم از همین حالا ببینیم که چه کسانی دورتای خود را «پیروزی سیاستهای راست روانه» قرار داده اند!

رفقای حزب کمونیست نیال (مانوئیست) علیه ریزیونیزیم نبرد کرده، پی باکانه سلاح برداشته و عهد کرده اند سلطه امپریالیسم و ارتجاع در نیال را سرنگون کنند. آنها با این کار نه فقط به توده های نیال بلکه به شمیدگان سراسر جهان متعهد و رفقای ما در پرو که از آغاز جنگ خلق در نیال به وجد آمده اند امید بخشیده اند. همانطور که در نشریه انقلابی ریزیونیتی «آل دیازیرو» چاپ لیسبا به تاریخ ژوئن ۹۶ آمده: «ما بر انترناسیونالیسم پرورتری و آغاز جنگ خلق در نیال توسط حزب کمونیست نیال (مانوئیست) که نشان ایدئولوژی شکست ناپذیر م. ل. م در خود دارد درود می فرستیم. ۱۲ فوریه ۹۶، شب تاریک ستم شکاف برداشت و از دل آن جنگ خلق درخشان سر برآورد...» فیر ما سازمان یافته شمیدگان در نیال، ریزیونیزیم حزب کمونیست متعهد که حماقت پارلمانی را بکار می بندد و خواهان احترام به راه قانونی و مشروطه است را افشا کرد. حزب مشعل می گوید خط را از عمل جدا سازد. او از جنگ خلق در پرو دفاع می کند اما بقدر مستقیم به ایدئولوژی حزب کمونیست پرو حمله می برد. این ایده آگیم است. تجربه خود «مشعل» گواه این است که چگونه ایدئولوژی در پراتیک حیات دارد. مخالفت این حزب با جنگ خلق و سیاستهای تدریج گرایانه اش کاملاً با کنار گذاشتن م. ل. م مشابه سومین و بالاترین مرحله علم ما مرتبط است.

بعلاوه «مشعل» با عوامفریبی تفاوت بین شرایط ضروری جهت آغاز جنگ خلق را با شرایط کسب پیروزی مخدوش می کند. همانطور که قبلاً گفتیم اوضاع عینی بطور عموم در کشورهای تحت سلطه برای آغاز جنگ خلق پخته شده است. البته این بدان معنا نیست که هر جنگ خلقی بطوری

خودبخودی پیروزمند خواهد بود یا اینکه پیروزی در یک مقطع زمانی معین بدست خواهد آمد. پیشروی انقلاب یک روند مستقیم الخط نیست و از دل چرخشها و پیچ و خمها می گذرد. همیشه این امکان وجود دارد که مرتجعین، انقلاب را بخون کنند. اما شمیدگان همیشه علیه ارتجاع پی خواهند خاست، م. ل. م. تنها تعسیر آن است که این خیزشها به سرگ امپریالیسم بینجامند. حزب کمونیست پرو به هنگام بحث از آغاز جنگ خلق در آن کشور می گفت: «درست مثل این است که خود را از بلندی به پایین پرتاب کرده باشیم، و لنین گفت که اگر متعسیر شود تا برای کسب پیروزی به شما تشنیه داده شود، هرگز قیام را آغاز نخواهید کرد.

حزب «مشعل» بجای اینکه از آغاز جنگ خلق سازماندهی شود، فقط به سرزنش توده هایی پرداخته که مسلحانه بپا خاسته اند، «مشعل» آنچنان به پیشگویی درباره شکست جنگ خلق پرداخته که گویی خود آرزوی آن را دارد. جنگ خلق در نیال بدون شک با افت و خیز جلو خواهد رفت، اما پیشگویی «مشعل» مبنی بر ناکامی کامل این جنگ، به معنای تشریحه رفتن با سر در گنداب ریزیونیزیم است.

از جنگ خلق در نیال حمایت کنید!

همانطور که در آغاز این مقاله گفتیم، بعد از مبارزاتی که به توصیف م. ل. م. انجامید، تصمیم بر آن شد که یک دوره مبارزه با حزب «مشعل» به پیش برود. در نامه ای که خطاب به کنگره این حزب نوشته شد، نظرات کمیته جنبش در مورد برخی مسائل موجود عرضه گشت. این در حالی بود که حزب «مشعل» نه تنها یک سند، بلکه یک صلحه هم ارائه داد که بیان لائسی سازنده و مبارزه ای اصولی بر سر این اختلافات حیاتی باشد. برعکس، نمایندگان این حزب در اطلاعیه ها و مصاحبه های علنی، جنبش ما را تحت عنوان «افراط گرایان چپ» مورد حمله قرار دادند.

«اگرچه برای بسیاری از م. ل. ماهای جهان، تفاوت بین اندیشه ماتو و مانوئیسم به نظر فقط در نامگذاری می آید، اما تا آنجا که به بحث مانوئیسم از جانب جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مربوط می شود این بیانگر یک گرایش اپوزیونیستی است که کل این جنبش را به مسیر اپوزیونیسم و ترنسنیکسم می کشاند. کمیته جنبش همه تلاش خود را بکار می بندد که لنینیسم را از جایگاه ایدئولوژی رهبری کننده عصر امپریالیسم و انقلاب پرورتری

پایین کشیده و ساتو را تحریف کند...» (اقتضای کمیته مرکزی مشعل ۱۹۹۶) همانطور که ما در نامه مورخ اوت ۹۶ گفتیم که دوستیم در اینجا نشان دهم: «اعضای بین جنبش انقلابی ایتالیایی-پولیتسی و حزب «مشعل» به هیچوجه به مسئله نامگذاری محدود نمی شود. این مشاجره یک سلسله از مسائل سیاسی ایدئولوژیک را در خود فشرده کرده است.» این سخنان شامل آموزه های مهم مائوسه دون درباره راه جنگ خلق دراز مدت در کشورهای تحت سلطه، جمع بندی ساتو از تجربه استعمار سوسیالیسم در شوروی و چین، دوره های انقلاب فرهنگی در چین و دیگر است. حزب «مشعل» علیرغم اظهارات غوامض پرانیته خود علیه جنبش بدین شکل که خود را مدافع عقاید لنینیسم می خواند، در مبارزه اخیر نشان داده که با بی اعتبار کردن ساتو، در واقع لنین را هم بی اعتبار کرده و این شامل آموزه های لنین در زمینه قدرت سیاسی و دولت نیز هست.

مخالفت «مشعل» با م. ل. م به او باعث غیر قابل تحملی انجامیده است: «مشعل» بعنوان یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش ما به شکل غلیظ، متحرک و مداوم اساس واقعی جنبش انقلابی ایتالیایی-پولیتسی را رد کرده است.

کمیته جنبش در نامه مورخه اوت ۹۶ خود این خواسته را مطرح کرده که: «اگر حزب شما به مخالفت خود با اساس ایدئولوژیک جنبش ادامه دهد، پاسخ صحیح و اصولی از جانب شما این خواهد بود که داوطلبانه از جنبش ما استعفا دهید» در پاسخ به این تقاضا، حزب «مشعل» قطعنامه فوق الذکر را انتشار داد و چنین مطرح کرد که جنبش آنان را تهدید به اخراج کرده است: «با وجود این، کمیته مرکزی به اتفاق تصمیم گرفت که موضع خود در قبال اندیشه مائوسه دون یا «مائوسیم» را حفظ کند. استعفا ندهد و به دفاع از ایدئولوژی م. ل. علیه سیاستها و سبک کار «چپ روانه» ایدئوتونیسمی، سکارزیتی، انتفاضه گرانه، استبدادی، نامشروع و جانبراه و غیر اصولی کمیته جنبش انقلابی ایتالیایی-پولیتسی ادامه دهد».

اثرات این سند می توانیم که: «نتایج جنگ خلق مائوتسیتی ثابت کرده که سیاستهای مائوتسیتی و جنبش انقلابی ایتالیایی-پولیتسی نادرست است.» اسند درباره حمایت جنبش اما واقعیت خلق این است: آغاز جنگ خلق تحول عظیمی در مبارزه طبقاتی نپال بود. این تپیری

مادی غفیفی بود که صحنه سیاسی کشور را قلبی و روشن کرد و خصلت چنان نادرست خط حزب مشعل و بطور کلی اپریتونیسم را افشا کرد. از سوی دیگر، جنگ خلق، قدرت و سرزندگی مائوتسیم را نیز به اثبات رساند. باید شکر کنیم که تصمیم جنبش در مورد حزب مشعل صرفاً به مخالفتش با جنگ خلق متکی نبود، بلکه مخالفت این حزب با جنگ خلق نشانه و نتیجه ناگزیر انحطاط اپریتونیسم چندین و چند ساله آن بوده است.

بعلاوه رهبری این حزب در ارتباط با تفاد و تفاهیش با جنبش انقلابی ایتالیایی-پولیتسی می گوید: «باید این واقعیت روشن شود که جنبش انقلابی ایتالیایی-پولیتسی یک شکل صاحب آتوریته نیست که گواهی انقلاب صادر کند. بلکه صرفاً یک مجمع بحث بین المللی از احزاب و سازمانهای م. ل. است تا در آن به تبادل آرا و تجربیات خود بپردازند.» هر حزبی «حق دارد دیدگاه، مفارقات و جداگانه ای از این جنبش داشته باشد.» «بعلاوه در زمانی که جنبش از اصول م. ل. و یا از اندیشه های ساتو متصرف نباشد جای هیچ شکی نیست که کمیته جنبش به هیچوجه نمی تواند نقش رهبر یا رهبر جنبشهای کمونیستی را بازی کند...» با وجود اینکه ما نمی توانیم بایده آن برای تبادل آرا و تجربیات احزاب و سازمانهای کشورهای مختلف را نفی کنیم اما جنبش از مرز یا دایره موجود با و فراتر نهاده است. کارکرد آن به نظر بیشتر جنبه منفی به خود گرفته است.

در اینجا حزب «مشعل» نقش جنبش ما را به یک مجمع بحث بین المللی یا یک انجمن بحث تقلیل می دهد. در حالیکه وظایف جنبش که در «بیانیه» آن تعریف شده گامها با تعریف «مشعل» تفاوت دارد؛ هرچند که این حزب غوامض پرانیته خود را مدافع «بیانیه» معرفی می کند. در «بیانیه» چنین آمده: «در گروهها کنونی تاریخ جهان، پرولتاریای بین المللی باید به مصاف برای ایجاد شکل خویش یعنی یک ایتالیایی-پولیتسی تراز نوین بپردازد.» «عملکرد چنین ایتالیایی-پولیتسی تری، ادامه و تعمیق جمع بندی از نادرست، دودین خط عمودی که جنبش بر آن پایه بنیانگذاری شده، خدمت مشابه یک مرکز سیاسی هدایت کننده در کل خواهد بود.» با چنین روحیه ای بود که کنفرانس صوری جنبش برای رسیدن به تشکیلاتی که بتواند نیرو بین المللی ما در راه کمونیسم را هدایت کند، فراخوان برپایی «پیک کمیته سرعت» یک مرکز سیاسی جنبش» را صادر کرد تا

وحدت ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی کمونیستها را به پیش ببرد... این وظیفه ای است که بطور صریح و با سرایتی به پیش برده شده و در سند زنده یاد مارکسیسم، لنینیسم، مائوتسیم و جنبش که معروف آن است بازتاب یافته است. هرگونه تلاشی برای تقلیل سطح جنبش ما به یک انجمن بحث، پروتازاریا و از وحدت رزمنده و مرکز بین المللی محروم خواهد کرد و به ناگزیر مانع مارش جهانی ما بسوی کمونیسم خواهد شد. وظیفه دیگری که بدوش کمیته جنبش گذاشته شده: «کمک به تشکیل احزاب م. ل. م جدید و تقویت احزاب موجود بشابه وظیفه مشترک جنبش بین المللی کمونیستی است.»

کمیته جنبش بعد از بررسی جدی اوضاع نپال، به این نتیجه گیری رسید که ادامه شرکت حزب مشعل در جنبش ما دیگر به پیشرفت پیشاهنگ در آن کشور منتهی نمی کند؛ بلکه به مزای که راه جدایی از اصول ایدئولوژیک جنبش ما و اسر کمونیسم را در پیش گرفته اجازه می دهد از اعتبار جنبش برای ایجاد افشاش در بین توده ها استفاده کند. این امر به هدف انقلابی فزاینده و مبارزه جزئی کل جنبش ما را کاهش می دهد. بنابراین کمیته در تطابق با اصول تشکیلاتی جنبش و وظایف و اختیاراتی که به عهد اش قرار گرفته، به تصمیم گیری بسیار مهمی دست آورد. اخراج کمونیست نپال (مشعل) از صفوف جنبش را به احزاب و سازمانهای شرکت کننده پیشنهاد کرد.

آغاز جنگ خلق صحنه سیاسی نپال را تغییر داده است. توده های کشور به راه شکومندی پیوسته اند که به ناگزیر پر پیچ و خم است، اما تنها راهی است که کلیه نیروهای مشرقی و انقلابی از این امر، دفاع از آن در برابر محاصره فزاینده ارجنجان، افسادسی حیاتی است. موضوع ایدئولوژیک «مشعل» ادامه حضور این حزب در جنبش را نامسکن کرده، اما برای حمایت از جنگ عادلانه توده های نپالی علیه امپریالیسم و نئولیسیم حتماً نباید مائوتسیتی بود. ما نیروهای حزب «مشعل» را به جدا کردن هدف خود از محلات م. ب. سینگ علیه انقلاب فرا می خوانیم و از آنها می خواهیم که به صفوف غرور آفرین جنگ خلق در نپال پیوسته اند تا نیرو برای یک جهان غاری از استعمار و سنم را به پیش رانند.